

خوشی خبر داری ای نسیم شمال
مرحبا مرحبا تعال تعال

بنوید ار اوئی آن نامه در مشت
که از تعظیم داری مهر بر پشت

ورق این کتاب دو صد ...

مجموع این کتاب بیجاده ...

خوشی خبر داری ای نسیم شمال
مرحبا مرحبا تعال تعال

بنوه را تو ای آن نامه در مشت
که از تعظیم داری مهر بر پشت

ورق این کتاب دو صد ...

مجموع این کتاب ...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه وحبيبه محمد سيد المرسلين
وعلى آله وأصحابه هداة طريق الحق واليقين ٭ حمد حق را كه نه درجه بحق عالميان
كرده بر نامه هستى ز محمد عنوان ٭ اما بعد عرض ميدارد كمترين فقراء باب الله
الغني الهادي نظام الدين محمد بن محمد هاشم بن عبد الله الخجندي ثم الامناباذي
وفقه الله تعالى لما يحب ويرضى ورزقه شفاعة النبي المصطفى والرسول المرتضى
كه بهترين چيزها كه نقد عمر گرانمايه بران صرف كرده شود علوم دين است و
اشرف جميع علوم علم تفسير وحديث است وعلم حديث همه علوم را مرجع است
ومآل براى آنكه او مبين ومفسر است براى كلام الله المتعال وبر بصر ارباب
دانش ودين وبر بصيرة اصحاب صفوة ويقين پوشيده نيست كه از انواع
علوم حديث علم شمايل واخلاق افضل الرسل سرور عالم صلى الله عليه وسلم
افضل واشرف است وكتاب مستطاب شمايل النبي تاليف امام همام قدوة
المحدثين شيخ الاسلام ابو عيسى ترمذى عامله الله بلطفه الخطير كتابيست

لطف

لطف واشرف وبى نظير وبسيارى از علماء عظام وفضلاء كرام شروح شافيه
ووافيه عربى وفارسى براى حل آن كتاب خير مآب نگاشته اند واحتياج
بديگرى نگذاشته اند شكر الله سعيهم الجميل وجزاهم الجزاء الجزيل واين مسكين
نيز خواهش نوشتن شرح براى اين كتاب مستطاب نمود محض بر اميد آنكه
شايد شمار اين كمترين در شراح شمايل النبي باشد وباشد كه در زمره مداحين
براى حضرة حبيب رب العالمين صلى الله عليه وعلى آله واصحابه الطيبين الطاهرين
معدود بود مثل آن پيرزال كه در بازار مصر بخواهش خريد مشترى يوسف عليه
السلام آمد ونبود در دست او مگر چند ريسمان تنيده الحمد لله الكريم
توفيق اتمام وحسن اختتام آن شرح بدان طرح نصيب اين غريب ساخت وچون
اين شرح به سبب اشتمال آن بر بيان لغة وصرف ونحو وغرايب نكات و
لطايف تحقيقات بپايه بسط يافت واز فرط شوق وجوش عشق تطويل ذكر
حبيب جليل را اصل فصاحت وعين بلاغت شناخت ٭ جانا بلبم اند ذكر تو خاموش
مباد ٭ ياد تو ز خاطرم فراموش مباد ٭ هر جا شمايلت حديثى گويند ٭ ذرات
وجود من بجز گوش مباد ٭ پس اكثر اهل طلب استدعا اين معنى كردند كه
شرحى مختصر ومقتصر بر ترجمه آن كتاب مستطاب كرده آيد هر آينه نفع عام باشد هر كرا

وسعت وقت دست دهد آن شرح مطول را مطالعه نماید و هر که را ضیق وقت و فرصت
کم بود شرح مختصر را برای خود قرة العین سازد: چه مختصر چه مطول سخن ز دوست
بخواه، فدای دوست چه عمر دراز چه کوتاه: سخن بگفتنی بیاد گیسوی دوست دراز
بیاد آن دهنش مختصر بگوا نیکاه لهذا بعد از استخارة و حصول بشارة ثانیاً
شروع در شرح مختصر نمود و ما توفیقی الا بالله الکریم الودود: خداوندا در
توفیق بگشای: نظامی را ره تحقیق بنمای:

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز میکنم بنام خدای نیک مهربان نیک بخشاینده بمهربانی او مؤمنی یافتند
عالمیان و به بخشش او نجات یافتند گنهکاران الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی سپاس و ستایش از ازل تا ابد محقق است بذات واجب الوجود مستحق
جمیع محامد و سلامة از آفات و آلام بر بندگان که برگزیده است آنها را الله تعالی
به نبوة و کرامة و سایر اوصاف جمال و کمال محمد بن عیسی بن سورة الترمذی گفت
استاد کامل و مقتدی در فن حدیث که محیط است علم او صد هزار حدیث را
متناً و اسناداً و کنیة او ابو عیسی است و علم او محمد است و نام پدر او عیسی است
و نام جد او سورة است بفتح سین مهمله و وطن او شهر ترمذ است بر کنار نهر بلخ

قال الشیخ الامام الحافظ ابو عیسی

که آن

که آنرا جیحون گویند باب ما جاء فی خلق رسول الله صلی الله علیه وسلم باب اول
در احادیث شریفه که ثابت شده است در بیان خلقة و صورة و حلیه منوره رسول
خدا حبیب مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وصف آن حلیه بر نعت
حبیب رحمان: روشن از روی مه و خوی حشم و عل هر دو جهان: نعت آن سید
کونین که با احسن وجه: حق ستودش به کمال و عظم اند رقرآن: و در این باب
مستطاب چارده حدیث است چارده طبقه آسمان و زمین: مهر و ماه دو هفته
پروین: داده این جمله را جمال کمال: نور این چارده حدیث متین: اخبرنا ابو رجاء
قتیبة بن سعید عن مالک بن انس عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن انس
بن مالک یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس بالطویل البائن ولا بالقصیر
ولا بالابیض الامهق ولا بالآدم ولا بالجعد القطط ولا بالسبط بعثه الله تعالی علی
راس اربعین سنة فاقام بمکة عشر سنین وبالمدینة عشر سنین فتوفاه الله علی
راس ستین سنة ولیس فی راسه ولحیته عشرون شعرة بیضاء میگفت انس بن مالک
رضی الله تعالی عنه که بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم به این صفة که نبود قامت
مبارک آن سرو عالم دراز نمایان و بسیار بلند و نه کوتاه بلکه میانه بالا بجنس اعتدال
بود و مع ذلک با هر بلند قامتی که رفتی از وی بلند نمودی و در هر مجلس که نشستی

مجلس بلند بودی و نبود آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم بدنهایة جعودة و سخت
پیچ و نه بغایة فروهشتگی بلکه وسط آن و این که خیر الامور اوساطها فرستاد اورا
الله تعالی بنبوة کافه خلق برسالة خود بر سر چهل سال یعنی چون شهنشاه شریف
اشرف کائنات بتمام چهل سال رسید مبعوث گشت بدعوة خلق پس اقامة کرد
بعد بعثة در مکه معظمه ده سال و در مدینه منوره ده سال پس قبض روح مقدس
او کرد الله تعالی بر سر شصت سال یعنی در آخر سال شصتم و حال آنکه نبود در سر مبارک
و در ریش مبارک او بیست موی سفید بلکه کمتر از بیست بود ٭ ای در جسد مدینه
جسمت شده جان ٭ دین تو گرفته قاف تا قاف جهان ٭ در لفظ مدینه بین که از اعجاز
تو چون ٭ مه شق شده و گرفته دین را بمیان ٭ بدانکه علماء حدیث اتفاق کرده اند
که مدة اقامة سرور عالم صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره بعد از هجرة همگی ده
سال است و در قدر اقامة بمکه معظمه بعد بعثة اختلاف است نزد بعضی ده سال
و عمر مبارک بدین روایة شصت سال بود و نزد بعضی پانزده سال و بدین روایة
عمر شریف شصت و پنج سال بود و نزد بعضی سیزده سال و هو الصحیح سال پس
عمر مبارک بنا بر روایة صحیح شصت و سه سال است چنانچه قریب ذکر خواهد کرد مصنف
رحمه الله تعالی از ابن عباس رضی الله تعالی عنه و بعضی علماء توفیق روایات

چنین

چنین کرده اند که هر که شصت سال گفته عشرات را اعتبار کرده و کسر را انداخته و
آنکه شصت و سه سال گفته سال ولادة و سال وفات را در شمار آورده چنانچه
عادة عرب است و کسی که شصت و پنج سال گفته هر دو را اعتبار کرده الحدیث الثانی

حدثنا حمید بن مسعدة البصری ثنا عبد الوهاب الثقفی عن حمید عن انس بن مالک
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ربعة و لیس بالطویل و لا بالقصیر حسن الجسم
و کان شعره لیس بجعد و لا سبط اسمر اللون اذا مشی یتکفأ گفت انس بن مالک رضی الله
عنه که بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم میانه بالا معتدل القامه و نبود بسیار
دراز و نه کوتاه قد و بود نیک جسم متناسب الاعضاء نه کمال فربهی داشت و نه لاغری
و نبود موی عنبر بوی او بدین صفة که نبود بسیار پیچان و نه نیک فرو هشته راست
فروهشته و بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم گندم گون یعنی سفیدی رنگ
او سرخی آمیز بود ٭ جو بجو راحت جان زان رخ گندم گون است ٭ دیده از شوق
لقائش چو جگر پر خون است ٭ دلم از هجر تو چون دانه گندم بدو نیم ٭ کاش پرسی
نگرم حال نظامی چون است و بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم وقتی که راه
میرفت میل میکرد بجانب پیش چنانچه کشتی در جریان بر آب دریا ٭ رفتار تو ای جوان
ملک از عرش به بیند ٭ آید بزمین فرش کند بال و پر خود ٭ الحدیث الثالث

حدثنا محمد بن بشار يعني العبدي ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت
البراء بن عازب يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا مربوعا بعيد ما بين المنكبين
عظيم الجمة الى شحمة اذنيه عليه حلة حمراء ما رايت شيئا قط احسن منه ميگفت براء بن
عازب رضي الله عنه که بود رسول خدای صلى الله عليه وسلم مردی میانه بالا فراخ
بود میانه دو دوش مبارک او اما فراخی معتدل و این علامت نجابت است و بود رسول
خدای صلى الله عليه وسلم بزرگ و انبوه موی که تا بد و نرمه گوش مبارک او میرسید
و بود بر آن حبیب خدا صلى الله عليه وسلم چادر روا از که در آن هر دو خطوط سرخ
بود و سرخ خالص نبود ندیده ام چیزی را از بنی آدم و غیر آن از آفتاب و ماه تاب
نیکوتر از او یعنی نه هیچ چیز در حسن و خوبی بدان حضرت صلى الله عليه وسلم
مساوی است و نه زیاده بلکه حسن او از همه مخلوقات انید و اکمل و افضل است
نظیر دوست ندیدم اگرچه از مدو مهر نهادم آینه اندر مقابل رخ دوست

الحديث الرابع حدثنا محمود بن غيلان ثنا وكيع ثنا سفيان عن ابي اسحاق عن البراء
بن عازب قال ما رايت من ذي لمة في حلة حمراء احسن من رسول الله صلى الله عليه
وسلم له شعر يضرب منكبيه بعيد ما بين منكبيه لم يكن بالقصير ولا بالطويل گفت
براء بن عازب رضي الله عنه که ندیده ام هیچ صاحب لمه را در حله سرخ احسن از

رسول خدای صلى الله عليه وسلم و لمة بکسر لام و تشدید میم موی که از نرمه گوش تجاوز
کرده باشد و آنحضرت را صلى الله عليه وسلم موی مبارک بود که میرسید دو دوش
مبارک او را و کشاده بود میانه دو دوش مبارک او و نبود کوتاه قد و نه دراز
بسیار فدای قد تو هر سرو بن که بر لب جواست نثار روی تو هر برگ گل که در
چمن است الحديث الخامس حدثنا محمد بن اسمعيل ثنا ابو نعيم ثنا المسعودي عن
عثمان بن مسلم بن هرمز عن نافع بن جبير بن مطعم عن علي بن ابي طالب قال لم يكن
النبي صلى الله عليه وسلم بالطويل ولا بالقصير شثن الكفين والقدمين ضخم الراس
ضخم الكراديس طويل المسربة اذا مشى تكفأ تكفؤا كانما ينحط من صبب لم ار قبله ولا بعده
مثله حدثنا سفيان بن وكيع قال ثنا ابي عن المسعودي بهذا الاسناد نحوه گفت امير
المؤمنين علي بن ابي طالب کرم الله وجهه که نبود نبی صلى الله عليه وسلم دراز بسیار
و نه کوتاه بلکه معتدل القامة در کمال لطافت و زیبائی قدش سروی نزهت
افزایده ز بستان لطافت سر کشیده بود هر دو کف دست و هر دو قدم مبارک
آن سرور عالم صلى الله عليه وسلم مایل به درشتی و سطبری و این در مردان
محمود است و دلیل بر قوت قبض است و بود آن سرور صلى الله عليه وسلم بزرگ
سر یعنی صغیر نبود سر مبارک او و عظم او بکمال اعتدال بود و این دلیل کمال

فوتهای دماغ است وبود آن سرور صلی الله علیه وسلم بزرگ استخوانها اما بکمال
جمال واعتدال وبود آن سرور صلی الله علیه وسلم دراز مسربه یعنی خط موی
باریک از سینه با سکینه او تا ناف مقدس کشیده بود وجز این خط موی بر سینه
مبارک بر شکم مبارک او نبود بدانکه این قسم خط لطیف خاصه خداوندان
حسن کمال ولازمه خوبان کامل جمال است وبود آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم
وقتی که راه میرفت میل میکرد بجانب پیش میل کردنی گویا که فرود می آید از
بلندی سوی زمین نشیب ندیده ام پیش از آن سرور عالم ونه پس از آن مثل
او در حسن وملاحت: مثل تو ای خلاصه ارباب جان وهوش نادیده هیچ دیده
نشنیده هیچ گوش الحدیث السادس حدثنا احمد بن عبدة الضبي وعلی بن حجر
وابو جعفر محمد بن الحسین وهو ابن ابی حلیمة والمعنی واحد قالوا انا عیسی بن
یونس عن عمر بن عبد الله مولی غفرة قال حدثنی ابراهیم بن محمد من ولد علی بن
ابیطالب قال کان علی اذا وصف رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یکن رسول
الله صلی الله علیه وسلم بالطویل الممغط ولا بالقصیر المتردد وکان ربعة من القوم
لم یکن بالجعد القطط ولا بالسبط کان جعدا رجلا ولم یکن بالمطهم ولا بالمکلثم
وکان فی وجهه تدویر ابیض مشرب ادعج العینین اهدب الاشفار جلیل

المشاش

المشاش والکتد اجرد ذو مسربة شثن الکفین والقدمین اذا مشی تقلع کانما
یخط فی صبب واذا التفت التفت معا بین کتفیه خاتم النبوة وهو خاتم النبیین
اجود الناس صدرا واصدق الناس لهجة والینهم عریکة واکرمهم عشیرة من رآه
بدیهة هابه ومن خالطه معرفة احبه یقول ناعته لم ار قبله ولا بعده مثله
صلی الله علیه وسلم بود امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه وقتی که وصف
میکرد رسول خدای را صلی الله علیه وسلم وبیان می نمود حلیه منوره او را
میگفت که نبود رسول خدای صلی الله علیه وسلم متناهی در طول ونبود کوتاه
قد که بعض اعضاء او داخل باشد در بعض دیگر وبود میانه بالا بحسن اعتدال
وکمال جمال ونبود موی مبارک او نه نکله ونه راست فرو هشته بود موی
مبارک او اندک پیچ: هرگز حدیث زلف تو کوته نمی شود: واین گفتگوی تا بقیامت
مسلسل است: ونبود رسول خدای صلی الله علیه وسلم تناور بسیار گوشت
همچو تن خوش تنی وسرتا قدم لطافت: گیتی نشان نداده ایزد نیافریده: ونبود
رسول خدای صلی الله علیه وسلم بسیار گرد روی وبود در روی منور
او گرد اندک: با چهره صبیح وملیحت چه نسبت است: مه را و مهر را که دو قرص است
بی نمک: وبود رسول خدای صلی الله علیه وسلم سفید رنگ سرخی آمیخته:

هرچه اسباب جمال است رخ خوب ترا · همه بروجه کمال است کما لا یخفی · وهردو
چشم مبارک او در نهایة سیاهی بود و وسیع بود · چشم تو در دوانهٔ احسان کشاد
لعل تو گنجینهٔ رحمان کشاد · و بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم دراز مژگان
گیسو و رو نور و دخانش بهم · ابروی او با مژه نون والقلم · سرهای استخوانهای
مبارک و میانه دو شانه مبارک آن سرورکائنات بزرگ بود و این دلیل کمال
قوة و شجاعت است و بر تمام بدن آن سرور عالم موی نبود بلکه در بعضی جاها
از بدن مبارک موی عنبربوی بود چنانچه ساعدین و ساقین و آن سرور عالم
خداوند مسربه بود یعنی خط لطیف و باریک از موی مشکبوی کشیده از
سینه بی کینه تا ناف قدسی اوصاف او بود و مایل به رشتی و سطبر بود هر دو کف
اشرف و هر دو قدم مبارک آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم وقتی که رفتار میکرد
بر کنده می شد قدم او از زمین یعنی قدم مبارک از زمین بقوة تمام بر
می داشتی چنانستی که خود را جلکی از زمین بر میداد و این روش دلیران
و صاحب همتان و رونده دلان است و معتدلترین روشها است و رفتار رسول
خدا صلی الله علیه وسلم چنان بود که گویا فرود می آید از بلندی و این نفی تکبر است
در رفتار و اختیار سبیل تواضع است و وقتی که می نگریست آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم

قرچه خوش گفته است شده ... خط موی سیاه ... ز سینه تا ناف هست
ترا ز مار سیه در چمن نه انصاف هست · زکاکل ... از قفای تو عکس ...
نموده در عین لطافت و صاف هست

سوی کسی می نگریست به تمام هر دو چشم نه بگوشه چشم و تند دیده نظر میکرد
که شیوهٔ متکبران است و میان دو شانه آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم مهر نبوة
بود و او ختم کننده نبوة انبیاء است · نبوة را تو نبی آن نامه در مشت · که از
تعظیم داری مهر بر پشت · آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم سخی ترین مردمان
بود از روی دل که جود و احسان آن حضرة برغبة و طبیعة و جبلة بود نه
بتکلف و سمعه و ریا و به دادن چنان شاد شدی که دیگران بستدن آن شاد
نشوند · ای عشر عطای تو بهر دم · صد ساله خراج هر دو عالم · و آن سرور
عالم صلی الله علیه وسلم راست گوترین مردمان بود از روی زبان که هرگز کذب
از وی بوجود نیامده نه صورة و نه معنی و بود آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم
نرم ترین مردمان از روی طبیعة و سرشت و این کنایت است از خوشخوئی
و انقیاد و کثرة تواضع و قلة خلاف و نفرة و رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بهتر و بزرگترین مردمان است از روی قبیله و قوم · قبیلات به شرف فائق
از عرب و عجم · چو آفتاب که فائقتر است از انجم · آنکس که می دید رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم دیدنی ناگاه یا اول بار می ترسید از وی به سبب کمال عظمة
و جلال و ابهة و وقار که در حضرة رسالة پناه مشاهده میکرد و آنکس که مخالطة

میکرد به آن رحمة عالمیان از برای حصول معرفت بجمال پرجمال او دوست میداشت
آن حبیب خدا را و بواسطه اطلاع او بقدر وسع خود بر اخلاق کریمه آن اکرم
الاکرمین میگشت فریفته و عاشق : سعدي گر عاشقي كني و جوانی : عشق محمد بس است
و آل محمد : میگوید نعت کننده یعنی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که ندیده ام
پیش از ان اشرف کائنات و نه پس از ان مثل او نه در حسن صوری و نه در جمال
معنوي : هر این نقش بر آید ز کلک صنع ولی : یکی بخوبی نقش نگار ما نرسد :

الحديث السابع حدثنا سفيان بن وكيع ثنا جميع بن عمر بن عبد الرحمن العجلي
إملاءً علينا من كتابه قال حدثني رجل من بني تميم من ولد ابي هالة زوج
خديجة يكنى ابا عبد الله عن ابن لابي هالة عن الحسن بن علي رضي الله عنهما
قال سالت خالي هند بن ابي هالة وكان وصّافًا عن حلية النبي صلى الله عليه
وسلم وَانا اشتهي ان يصف لي منها شيئًا اَتعلق به فقال كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم فخمًا مفخمًا يتلألأ وجهه تلألؤ القمر ليلة البدر اطول من المربوع واقصر
من المشذب عظيم الهامة رجل الشعر ان انفرقت عقيقته فرق والا فلا يجاوز
شعره شحمة اذنيه اذا هو وفّره ازهر اللون واسع الجبين ازج الحواجب سوابغ
في غير قرن بينهما عرق يدره الغضب اقنى العرنين له نور يعلوه يحسبه من لم

يتامله اشم كث اللحية سهل الخدين ضليع الفم مفلج الاسنان دقيق المسربة كان عنقه
جيد دمية في صفاء الفضة معتدل الخلق بادن متماسك سواء البطن والصدر
عريض الصدر بعيد ما بين المنكبين ضخم الكراديس انور المتجرد موصول ما بين
اللبة والسرة بشعر يجري كالخط عاري الثديين والبطن مما سوى ذلك اشعر
الذراعين والمنكبين واعالي الصدر طويل الزندين رحب الراحة شثن الكفين
والقدمين سائل الاطراف خمصان الاخمصين مسيح القدمين ينبو عنهما الماء
اذا زال زال قلعا يخطو تكفيا ويمشي هونا ذريع المشية خافض الطرف
نظره الى الارض اطول من نظره الى السماء جل نظره الملاحظة يسوق اصحابه و
يبدر من لقي بالسلام گفت امام حسن بن امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما که سوال
کردم خال خود را که هند بن ابی هاله است و حال آنکه بود آن خال من وصف
و بیان کننده از حلیه مقدسه رسول خدای صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
من آرزو میداشتم که بیان کند آن خال من برای من چیزی از هیئة و شکل
آن حضرة که یاد گیرم آن را پس گفت خال من هند بن ابی هاله که بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم عظیم و بزرگ فی حد ذاته و معظم در دلها و در دیدهای
مردمان و می درخشید روی منور او همچو درخشیدن ماه در شب چهاردهم

اذا مشي كانما ينحط من صبب
واذا التفت التفت جميعا

وبود دراز تر از میانه قد یعنی از طریق معجزه بلند تر می نمود وفی الحقیقه مربوع ومیانه
قد بود ونبود کوتاه از طویل مفرط ونبود سر مبارک او بزرک یعنی مناسب تمام اعضا
مبارک بکمال اعتدال ونهایت حسن وجمال عظیم هامه سراپا عظم که در دره او ٭ سران ملک
سراسر شدند خاک قدم ٭ همه همای همتان هامه شان بزیر پات ٭ ای که عظیم هامه ات
اعظم کل کائنات ٭ موی مشکبوی او نه ننکله ننکله بود ونه راست فروهشته بلکه میانه
این وآن اکر آن موی مشکبوی بنفس خود منفرق می شد از مفرق مبارک او باقی میکذاشت
وثابت میداشت سرور عالم صلی الله علیه وسلم آن موی را بر انفراق واکر آن موی مشکبوی
بنفس خود منفرق نمی شد پس فرق نمیکرد آن موی را بلکه میکذاشت بر حالة عدم انفراق
وبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تجاوز نمیکرد موی عنبربوی او از نرمه
کوش مبارک او چون می کشاد آن موی را وبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم سفید
وسرخ کل رنک روشن وتابان واین احسن رنکها است ٭ زان رخ کلکون که کل افشان شده
نار براهیم کلستان شده ٭ کل که لباس خوش شیش دیبا است ٭ از خوی دیباجه پیغمبر است
وبود رسول خدای صلی الله علیه وسلم روشن جبین وکشاده پیشانی ٭ ای صبح
سعادت زجبین تو هویدا ٭ این حسن چه حسن بهت تقدس وتعالی ٭ وبود حبیب خدای
صلی الله علیه وسلم باین صفة که هر دو ابروی مبارک او باریک ودراز وکونه مانند کمان بود

با بسیاری موی وبدانی کامل تا آنکه نزدیک بود که بیکدیکر اقتران کنند اما
مقترن نشده بودند ٭ قاب قوسین عیان ز ابرویت ٭ نقش خم آن خم کیسویت
بجز ابرویتو محراب دل حافظ نیست ٭ طاعت غیر تو در مذهب ما نتوان کرد ٭
میان دو ابروی مبارک او رکی با عظمة بود که می جنبانید وظاهر میکرد آن رک را
غضب نعوذ بالله من غضب الله الحلیم ومن غضب رسوله الکریم صلی الله علیه وسلم
بینی مبارک او درازی به اعتدال داشت ومیانه آن بینی مبارک فی الجمله بلند کوز
بود وسر آن یعنی مبارک باریک ومر آن بینی مبارک را نوری بزرک بود که بلند وبالا
آن بینی می شد کمان می برد آن بینی مبارک را کسی که بتامل نظر نمیکرد آن بینی را
بلند تر وفی الحقیقه بلند بود وبلندتری او از علو نور بود برا وکه در بادی
نظر آن بینی نمودی وآن نور عالی از نهایة تشابه متصل ولاحق می نمود ٭ نوری بلند
یعنی بینی عطر بو ٭ در آن دو چشم عین حیا وکریمه خو ٭ چشمش پردهای حیا و
علاوه اش ٭ از نور پرده ایست میان دو چشم او ٭ بسیار انبوه بود موی خوش بوی
ریش مبارک او ونبود دراز وباریک وهر دو رخسار از انوار آن حضرت صلی الله
علیه وسلم هموار بود یعنی از استخوان روی مبارک او بلند نبود ٭ عید رخسار تو
کوتاه عاشقان ٭ در وفایت جان ودل قربان کنند ٭ نه من بر آن کل عارض غزل

سرایم وبس : که عندلیب توانم طرف هزار ستند : بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم
فراخ دهن بنهایت حسن وملاحت کشادگی بود میان چهار دندان پیشین او
دو زبرین ودو زیرین ومیان چهار دندان مبارک که پس این چهار دندان است
وبود خط موی لطیف باریک از سینه تا ناف پر الطاف او صلی الله علیه وسلم
وبود آن حبیب خدای صلی الله علیه وسلم چنانستی که گردن مبارک او گردن
صورتی است که ساخته شده است از عاج در صفا وبیاض بیاض گردنش صافی
تر از عاج : بگردن آورندش خسروان باج : بود همه اعضاء مبارک او معتدل
ومتناسب بالحسن کمال بود آن حضرة صلی الله علیه وسلم تناور وبزرگ بدن
اما بکمال اعتدال وگوشت تن مبارک او مسترخی وسست نبود بلکه مستحکم بود
گویا بعض به بعض چنگ زده است وشکم وسینه مبارک او هموار بودند باهم یکسان بود
ای تن تو پاکتر از جان پاک : روح پرورده روحی فداک : گشاده بود سینه
بی کینه آن حضرة صلی الله علیه وسلم واین دلیل شجاعة وکشادگی دل است
بود وسیع وکشاده میانه دو دوش مبارک او وبود سرهای استخوانهای
مبارک او بزرگ وبود روشن وتابان عضو شریف آن حضرة صلی الله علیه وسلم
که متجرد وبرهنه بود از جامه پس اعضاء غیر متجرد که در زیر لباس شریف است

بطریق

بطریق اولی نیّر وروشن خواهد بود متصل وپیوسته بود میانه سینه پر سکینه
وناف قدسی اوصاف او بموی که روان بود همچو خط یا همچو خیط علی ما فی بعض
النسخ چه رشته که پی اعتصام اهل یقین : زموی طیب ید الله تافت حبل متین
خالی بود هر دو پستان لطافت نشان وشکم اکرم آن سرور عالم صلی الله علیه
وسلم از آن خط فیض نمط وبود بر هر دو ساعد وبر هر دو دوش وبر بالای
سینه پر سکینه آن سرور کائنات صلی الله علیه وسلم موی بسیار بدانکه
بودن موی بر اعالی سینه نمی خواهد بودن موی را بر پستان مبارک پس منافاة
ندارد این به سابق ودراز بود هر دو استخوان که نزدیک کف دست مبارک
آنحضرة اند یکی از جانب نر انگشت ودوم از جانب خنصر یعنی انگشت کهین و
وفراخ وکشاده بود کف دست آن رحمت عالمیان در صورة ومعنی : راحة
تست راحة دل وجان : دست تو دستگیر مسکینان : کفش راحة ده هر محنة اندیش
نهاده مرهمی بر هر دل ریش : نیز قدم مبارک او برداشته بود از زمین یعنی
هر دو موضع از میانه پائین دو قدم مبارک او متصل بزمین نبود مرتفع از
زمین بود به ارتفاع معتدل هموار ونرم بود هر دو پای ده نمای آن سرور
عالم صلی الله علیه وسلم که هیچ شکست وشکاف نداشت چنان که روان می شد

آن هر دو خضر از آب حیوان شسته با پیش مسیحا از دم خود رفته جانش

ونمی استاد بر آنجا چون میرسید آن هر دو طرح وقتی که راه میرفت آن حضرت صلی الله علیه

وسلم منتقل می شد از مکان عالی که گویا پای مبارک را از زمین قلع میکند یعنی

بقوة بر میداشت پای مبارک را و متکبرانه در راه نمیرفت و گام می نهاد بجائی

که مایل به سوی پیش می بود و راه میرفت راه رفتنی به سکینه و وقار تمام

سنک وقارش بصف اصطفا مروه حلم آمد و کوه صفا وبا وجود آن سکینه

و وقار سریع للمشی و شتاب رونده بود گویا که زمین طی کرده و در نوردیده

می شد وی را و این معجزه آن پیش رو کوکبه انبیاست کوکبه اش منزلت کبریاست

زان دو قدم کز دو جهان پیش رفت گرچه پس آمد زهمه پیش رفت پیش

رو قافله پیش بین مردمک دیده عین الیقین وقتی که راه میرفت آن

سرور عالم صلی الله علیه وسلم چنان می نمود که گویا فرود می آید از بلندی

بسوی پستی رفتار تر اچون ملک از عرش به بیند اید بزمین فرش کند بال و

پر خود وقتی که می نگریست آن رحمت عالمیان التفات میکرد و می نگریست به تمام

دو چشم نه بگوشه چشم چنانچه و آب متکبران است و نظر بیچ نندید

گر التفات تو بنو جهان خراب شود بیک نگاه تو این ذره آفتاب شود

التفات میکرد و ص

پست

بست کننده بود آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم چشم مبارک خود را

در اکثر اوقات نظر بجانب راست و چپ و دیگر اطراف نمیکرد برای کثرة تفکر و

تامل او در مصالح امة و در امور رسالة و برای تعلیم امة زیرا انکه نظر صوری

مانع است از اشتغال معنوی مر اکثر را و برای کثرة حیا که بست داشتن چشم

از لوازم حیا است شرمی که داده اند بخوبان مباکم مقدار حسن را نحیامی

توان شناخت نظر فیض مظهر آن سرور صلی الله علیه وسلم به سوی زمین

بیشتر بود از نظر او به سوی آسمان در حالة سکوت و عدم تکلم اما در حالة

تکلم و تحدث پس نظر او بسیار به سوی ... و بیشتر نظر مبارک آن سرور عالم

صلی الله علیه وسلم در وقت عدم تکلم و عدم خطاب باکسی بگوشه چشم

بود آنها که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند بود آن پیشوای

انبیا که پیش خود میکرد اصحاب خود را در وقت راه رفتن و خود پس ایشان

میرفت و میگفت خلوا ظهری للملائکة یعنی گذارید پس مرا برای فرشتگان

خیل رسل چو پیش روان جناب او روح القدس پیاده دوان در رکاب او

و سبقت به سلام میکرد آن رحمة عالمیان صلی الله علیه وسلم هر کسی را که با او

ملاقاة میکرد از مومنان طفلان و پیرنان و شکستگان و غیر ایشان

اسمان می برد [illegible] عبدالله بن سلام ...

سلامی چو اخلاق او جان فزا : سلامی چو الطاف او دلربا : جهان را سلامة بود

زان سلام : که آن را لب آن حبیب است جا الحدیث الثامن حدثنا ابو موسی محمد

ابن المثنی ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن سماک بن حرب قال سمعت جابر بن سمرة

يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ضليع الفم اشكل العين منهوس

العقب قال شعبة قلت لسماک ما ضليع الفم قال عظيم الفم قلت ما اشكل العين

قال طويل شق العين قلت ما منهوس العقب قال قليل لحم العقب میگفت جابر بن

سمرة رضی الله تعالی عنه که بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم باین صفة که

دهان منزه دهان او کشاده بود اما بغایة ملیح و بود بادام چشم و دراز

و کلان چشم بسیار خوش نما : چشم تو در آوازهٔ احسان کشاد : لعل تو

گنجینه رحمان کشاد و بود آن حضرة صلی الله علیه وسلم که کم بود گوشت

پاشنهٔ مبارک او : پاشنه پاش نه از گوشت پر : گوی بر دان گره ماه و خور

بدانکه مولانا میر جمال الدین محدث رحمه الله تعالی در روضة الاحباب آورده

که چشمان منور آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم در عین حسن سیاهی آن

بغایت سیاه و سفیدی آن بغایة سفید و در سیاهی و سفیدی آن رگهای

سرخ می نمود و بادام چشم بود و قوة باصرهٔ آن بمرتبه که در تاریکی چنانچه میدید

که در روشنائی

که در روشنائی انتهی کلامه الشریف الحدیث التاسع حدثنا هناد بن السری ثنا

عبثر بن القاسم عن اشعث یعنی ابن سوار عن ابی اسحق عن جابر بن سمرة قال

رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی لیلة اضحیان و علیه حلة حمراء فجعلت

انظر الیه و الی القمر فلهو عندی احسن من القمر گفت جابر رضی الله تعالی عنه

که دیدم رسول خدای را صلی الله علیه وسلم در شب که ماه در ان شب

از اول آن تا آخر آن می باشد یعنی شب چهارده هم و بر آن حضرة حله سرخ بود

پس شروع کردم در نظر کردن سوی حبیب خدا و سوی قمر پس هر اینه آن

حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم در نظر و در اعتقاد من از قمر احسن و

نیکوتر و خوش نماتر بود و حسن و نور آن سرور فائق بود از حسن و نور

ماهتاب احمد از خود کیست تا سیاه زمین : ماه بین بر چرخ و بشکافش

جبین : تا بدانند سعد و نحس بی خبر : دو رُبَد و ر بسته ز دو قمر :

الحدیث العاشر حدثنا سفیان بن وکیع ثنا حمید بن عبد الرحمن الرؤاسی

عن زهیر عن ابی اسحق قال سال رجل البراء بن عازب اکان وجه رسول الله

صلی الله علیه وسلم مثل السیف قال لا بل مثل القمر گفت ابو اسحاق که سوال

کرد مردی براء بن عازب را رضی الله تعالی عنه که آیا بود روی منور رسول خدا

صلی الله علیه وسلم مانند شمشیر در لمعان ودرخشیدگی کفت براء بن عازب
که نبود مانند شمشیر بلکه مانند ماه در حسن ولمعان وبعضی شراح کرام معنی
این کلام لطیف چنین کفته اند که روی انور آن سرور مانند شمشیر نبود
بلک نبود مانند ماهتاب هم یعنی احسن بود از ماهتاب بلکه از آفتاب واز
همه مخلوقات: نظیر دوست ندیدم اگرچه از مه ومهر: نهادم آینه اندر
مقابل رخ دوست: ای قد تو از سرو روان موزون تر: وای حسن تو از
شمس وقمر افزون تر: ما را نرسد که شرح حسنت کوییم: ای حسن تو از شرح
بیان افزون تر الحدیث الحادی عشر حدثنا ابو داود المصاحفی سلیمان بن
سلم ثنا النضر بن شمیل عن صالح بن ابی الاخضر عن ابن شهاب عن ابی
سلمة عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ابیض کانما
صیغ من فضة رجل الشعر کفت ابو هریرة رضی الله تعالی عنه که بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم سفید رنک اما نه سفید خالص بلکه سفید رنک بسرخی
آمیخته کویا ساخته شده است از نقره در صفا ولمعان ودرخشیدکی رجل
الشعر یعنی موی آن سرور نه تنکله تنکله بود ونه راست فروهشته بلکه
اندک پیچ بکمال الحسن بود جعد وخطش چو جیم هی این نادموی زان خمی:

خود عاشقان را هردمی سودای کونا کون بود: لیلی وموی مشکبو انکس که دیدش
مو بمو: داند که زنجیر از چه رو در کردن مجنون بود: الحدیث الثانی عشر حدثنا
قتیبة بن سعید انا اللیث ابن سعد عن ابی الزبیر عن جابر بن عبد الله ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال عرض علی الانبیاء فاذا موسی ضرب من الرجال کانه من
رجال شنوءة ورایت عیسی بن مریم فاذا اقرب من رایت به شبها عروة بن مسعود
ورایت ابراهیم فاذا اقرب من رایت به شبها صاحبکم مروی است از جابر رضی الله
تعالی عنه آنکه بدرستی رسول خدای صلی الله علیه وسلم کفت که عرض کرده
شدند بر من انبیا یعنی الله تعالی ایشان نمود وآشکارا کرد بمن در شب معراج
در حالت بیداری بدانکه قاضی عیاض کفته که سید المرسلین جسدهای ایشان را
دیده صلی الله تعالی علیه وعلی سائر الانبیاء وسلم پس ناکاه دیدم که موسی
علیه السلام سبک کوشت بود از مردان کویا که از مردان قبیله شنوءة است که
نه بغایت سبک اند ونه بسیار فربه ودیدم عیسی بن مریم را علیه السلام پس
ناکاه نزدیکترین کسی که دیده ام از روی مشابهت صوری با وعروة ابن مسعود است
ودیدم ابراهیم را علیه السلام پس ناکهان نزدیکترین کسی که دیده ام از روی
مشابهت صوری با وصاحب شما است یعنی ذات مقدس حبیب رب العلمین

ختم المرسلین صلی الله علیه وسلم ودیدم جبرائیل را علیه السلام پس ناکهان
نزدیک ترین کسی که دیده ام اندروی مشابهت صورتی با دحیه است بدانکه
دحیه پسر خلیفه کلبی است وازکبار صحابه است حاضر شده است در جنک احد
ودر جمیع معرکها که بعد از جنک احد بوده وحسن وجمال او ضرب المثل است
در عرب وچون در شهری میکذشت اکثر مردم چه مردان وچه زنان فوج
فوج برای مشاهده جمال وحسن باکمال او بیتابانه بر می آمدند تا آنکه دختران
دوشیزکان از پردهای خود من نه باختیار خود میروم از قفای او کیسوی
چون کمند او می بردم کشان کشان ، شاهد مه چهره وطاوس زیب ، برده بیک
جلوه زمردم شکیب ، خم بخم آویخته جعد ترش ، یک خم وصد سر شکنان بر سرش
خط نو آغاز شده کرد وی ، خاسته از او بر تن خورشید موی ، آن مه که رخش
روشنی از خور بکرفت ، کرد خط او دامن کوثر بکرفت ، دلها همه جمع کرده در
چاه انداخت ، وانکه سر چاه را بعنبر بکرفت ، الحدیث الثالث عشر حدثنا
سفیان بن وکیع ومحمد بن بشار المعنی واحد قالا اخبرنا یزید بن هارون عن
سعید الجریری قال سمعت ابا الطفیل یقول رایت النبی صلی الله علیه وسلم ومابقی
علی وجه الارض احد رآه غیری قلت صفه لی قال کان ابیض ملیحا مقصدا میکفت

ابو الطفیل

ابو الطفیل رضی الله تعالی عنه که دیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وخبر میدهم از آن
حضرت وحال آنکه باقی نمانده است بر روی زمین هیچ یکی از آدمیان که دیده است
آن سرور عالم را غیر من یعنی غیر من از اصحاب هیچکس زنده نمانده کفت سعید
جریری که کفتم ابو الطفیل را رضی الله عنه وصف کن آن سرور عالم را صلی الله علیه وسلم
برای من کفت ابو الطفیل که بود آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم سفید رنک
ملیح یعنی نیر درخشان وصبیح تابان آمیخته به سرخی بکمال ملاحت نه سفید خالص
آن خسرو مرسل ، حلوای پسین وملح اول ، رخ او مطلع صبح سعادت ،
لب لعل کوهر کان ملاحت ، حسن باتفاق ملاحت جهان کرفت ، آری باتفاق جهان
می توان کرفت ، وکفت که بود آن سرور عالم مقصد یعنی نه طویل بسیار ونه کوتاه
ونه جسیم بسیار کوشت ونه لاغر بلکه در کمال اعتدال ونهایت حسن وجمال ،
ای همه شکل تو مطبوع وهمه جای تو خوش ، همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش ، بچه
نسبت کنم آن سرو قد دلجو را ، هر چه کویم به از آنست چه کویم اورا الحدیث
الرابع عشر حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن انا ابراهیم بن المنذر الحزامی انا عبد العزیز
بن ثابت الزهری قال حدثنی اسمعیل بن ابراهیم ابن اخی موسی بن عقبة عن
موسی بن عقبة عن کریب عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم

افلج الثنتين اذا تكلم رُئِيَ كالنور يخرج من بين ثناياه گفت ابن عباس رضي الله
عنهما كه بود رسول خداى صلى الله عليه وسلم كشاده دندان يعني ميان دو دندان
پيشين او فرجه وكشادگي بود وقتي كه تكلم ميكرد آن سرور عالم صلى الله عليه وسلم
ديده مي شد نور خالص در حالتي كه بيرون مي آمد آن نور مبين از ميان دندان
هر نور آن سرور انور واين معجزه منوره آنحضرة است صلى الله عليه وسلم ولقد حسن
من قال والكاف ان انصفت زائدة فيه فلا تظنها كاف التشبيه باب ما جاء

باب

في خاتم النبوة اين باب دوم است در احاديث شريفه كه وارد شده است در مهر نبوة
سيد المرسلين رحمة للعالمين صلى الله عليه وسلم صفة مهر نبوة كه شد ختم بر آن
منصب خاص رسالة بحبيب سبحان وَدر اين باب هشت حديث است در مهر نبوة
كه حديث آمده هشت در حسن جمال خوشتر از هشت بهشت در هشت بهشت
حُور و رضوان خوانند شرحي كه دل از شوق بر آن هشت نوشت الحديث
الاول حدثنا ابو رجاء قتيبة بن سعيد انا حاتم بن اسمعيل عن الجعد بن
عبد الرحمن قال سمعت السائب بن يزيد يقول ذهبت بي خالتي الى النبي صلى الله
عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان ابن اختي وَجِعٌ فمسح رسول الله صلى الله عليه
وسلم راسي ودعا لي بالبركة فتوضا فشربت من وضوئه وقمت خلف ظهره فنظرت

الى الخاتم

الى الخاتم الذي بين كتفيه فاذا هو مثل زر الحجلة ميگفت سائب بن يزيد رضي الله عنه
كه بردم را خاله من پيش رسول خداى صلى الله عليه وسلم پس گفت خاله من اى رسول
خدا بدرستي پسر خواهر من درد مند وبيمار است درد خود داد و امجوز طبيب
به نگردد مگر ببوي حبيب پس مسح كرد وماليد رسول خداى صلى الله عليه وسلم
دست مبارك خود را بسر من ودعا كرد مرا ببركة وزيادة در عمر وصحة زخير و
بركة لطف دعا دو عالم بخشيد كه خير زاد التقوى وخير خاتم بخشد ووضو كرد
سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم پس نوشيدم بعض از آن آب كه بآن وضوء
ساخت واز اعضاء شريف او منفصل شد آبي كه زغسل تن جانان بچكد
آبي است كه از چشمه حيوان بچكد بر مرده صد ساله چو آن آب رسد از هر موئش
هميشه صد جان بچكد وبعض علماء گفته اند كه مراد از وضوء فضل وضوء است
يعني نوشيدم از آب غير مستعمل كه باقي مانده بود در ظرف بعد فراغ آن سرور
عالم از وضوء زهي سعادت وفضل خدا كه فضل وضوت شد شفاى تن و
روح وجان ودل را قوت اگر نمي نظامي نمي رسد زان آب به بخش چشم وُ را مه
خاكي از سر كوت وايستادم پس پشت مقدس آنحضرة صلى الله عليه وسلم پس نظر
كردم سوى مهر نبوة كه بود در ميان دو شانه مبارك آن حبيب خداى صلى الله عليه وسلم

[illegible]

پس ناگهان که آن مهر نبوة مانند تکمه خرگاه وخانه عروس آراسته بود بدانکه موضع
مهر نبوة از بدن مبارک خود منکشف بود که سبب زیارة سایب بن یزید شد
یا آنکه رحمة عالمیان رسول کریم صاحب خلق عظیم صلی الله علیه وسلم از کمال
کرم مکشوف نموده بود تا اهل طلب بی حجابانه زیارت کنند ؛ تو گر خواهی که جاویدان
جهان یکسر بیارائی ؛ صبا را گو که از تن پیرهن بر دارد وقتی ؛ الحدیث الثانی
حدثنا سعید بن یعقوب الطالقانی انا ایوب بن جابر عن سماک بن حرب عن
جابر بن سمرة قال رایت الخاتم بین کتفی رسول الله صلی الله علیه وسلم غدة
حمراء مثل بیضة الحمامة کفت جابر بن سمرة رضی الله عنه که دیدم مهر نبوة را در میان
دوشانه مبارک رسول خدای صلی الله علیه وسلم قطعه کوشت مرتفع از جسد
مبارک ومایل به سرخی مانند بیضه کبوتر در مقدار ؛ الحدیث الثالث
حدثنا ابو مصعب المدینی انا یوسف بن الماجشون عن ابیه عن عاصم بن عمر
بن قتادة عن جدته رمیثة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ولو
اشاء ان اقبل الخاتم الذی بین کتفیه من قربه لفعلت یقول لسعد بن معاذ
یوم مات اهتز له عرش الرحمن کفت رمیثة رضی الله تعالی عنها که شنیده ام از
رسول خدای صلی الله علیه وسلم در آن حال که اگر می خواستم که بوسه دهم مهر نبوة را

که میان

که میان دوشانه مبارک او بود هر آئینه میکردم یعنی بوسه میدادم از سبب قرب مهر
نبوة یا قرب رسول مقبول که برای من حاصل شده بود که میگفت رسول خدای صلی الله
علیه وسلم در حق سعد بن معاذ سید الانصار در روزی که وفات یافت سعد
که بحرکت کرده ودر جنبش آمده است برای سعد بن معاذ عرش رحمن بدانکه حرکت
عرش در آن روز برای غایة نشاط وفرحة اوست به قدوم ووصول روح راحة
بخش وسعادت افزای سعد بن معاذ بسوی او ؛ حبابوار براندازم از نشاط
کلاه اگر ز رخ فکنی تو عکسی بجام ما افتد ؛ یا برای نهایت حزن واندوه او بموت
سعد سید الانصار ونیست هیچ استبعاد در حصول راحة وعروض حزن برای غیر
ذوی العقول چنانچه استبعاد نیست در تکلم جماد وحصی الحدیث الرابع حدثنا
احمد بن عبدة الضبی وعلی بن حجر وغیر واحد قالوا انا عیسی بن یونس عن عمر بن
عبد الله مولی غفرة قال حدثنی ابراهیم بن محمد من ولد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
قال کان علی اذا وصف رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر الحدیث بطوله وقال
بین کتفیه خاتم النبوة وهو خاتم النبیین بعد امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه
وقتی که وصف میکرد رسول خدای را صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد حدیث را
بدرازی چنانچه گذشت ذکر آن حدیث در باب اول وگفت آن امیر المؤمنین که میان

دو شانه مبارک رسول خدای صلی الله علیه وسلم مهر نبوة بود واو ختم کننده
نبوة انبیا است خاتمش از نهفت فلک حلقه سان یافته از مهر نبوة طراز کرده
شده حلقه بغبران خاتمش مهر نهاده بران الحدیث الخامس حدثنا محمد بن
بشار انا ابو عاصم انا عزرة بن ثابت حدثنی علباء بن احمر قال حدثنی ابو زید عمرو
بن اخطب الانصاري قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا زید ادن
منی فامسح ظهری فمسحت ظهره فوقعت اصابعی علی الخاتم قلت وما الخاتم قال شعرات مجتمعات
کفت ابو زید انصاری رضی الله تعالی عنه که کفت مرا رسول خدای صلی الله علیه وسلم
ای ابا زید نزدیک شو بمن پس مسح بکن پشت مرا پس نزدیک شدم و مسح کردم
پشت مبارک آنحضرة را پس افتاد انکشتان من بر مهر نبوة کفت راوی یعنی علباء
که کفتم ابا زید را که چیست خاتم کفت ابا زید چند موی جمع کشته یعنی صاحب
چند موی جمع کشته تخصیص ابا زید بمسح تن احمد این فضل خدایی است مکو
بهر چه باشد بر چهره معشوق نکاهی است ز هر سو تا دوست کرا خواهد و میلش
به که باشد الحدیث السادس حدثنا ابو عمار الحسین بن حریث الخزاعی انا علی
بن حسین بن واقد حدثنی ابی حدثنی عبد الله بن بریدة قال سمعت ابی بریدة
یقول جاء سلمان الفارسی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین قدم المدینة

بمائدة علیها

بمائدة علیها رطب فوضعها بین یدي رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
یا سلمان ما هذا فقال صدقة علیک وعلی اصحابک فقال ارفعها فانا لا ناکل
الصدقة قال فرفعها فجاء الغد بمثله فوضعه بین یدي رسول الله صلی الله علیه
وسلم فقال ما هذا یا سلمان فقال هدیة لک فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لاصحابه ابسطوا ثم نظر الی الخاتم علی ظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم
فامن به وکان عبدا للیهود فاشتراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بکذا و
کذا درهما علی ان یغرس لهم نخیلا فیعمل سلمان فیه حتی تطعم فغرس رسول
الله صلی الله علیه وسلم النخل الا نخلة واحدة غرسها عمر رضی الله عنه فحملت النخل
من عامها ولم تحمل نخلة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شان هذه فقال
عمر رضی الله عنه یا رسول الله انا غرستها فنزعها رسول الله صلی الله علیه
وسلم فغرسها فحملت من عامها می کفت بریدة رضی الله عنه که آمد سلمان فارسی
رضی الله تعالی عنه پیش رسول خدای صلی الله علیه وسلم در وقتی که آمد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم در مدینه بیک خوان آراسته که بران خوان خرما
تر بود پس نهاد سلمان آن خوان آراسته را پیش رسول خدای صلی الله علیه
وسلم پس کفت رسول خدای صلی الله علیه وسلم ای سلمان چیست این خرما

ایا از قسم هدیه است یا صدقه پس گفت سلمان که این صدقه است بر تو و بر اصحاب
تو پس گفت رسول خدای صلی الله علیه وسلم بردار این خوان را که بدرستیکه
ما نمی خوریم صدقه را پس برداشت سلمان آن خوان آراسته را پس آمد سلمان
فردای آن روز بمانند آن خوان آراسته پس نهاد آن خوان آراسته را پیش
رسول خدای صلی الله علیه وسلم پس گفت رسول خدای صلی الله علیه
وسلم چیست این ای سلمان پس گفت سلمان که این هدیه است برای تو پس
گفت رسول خدای صلی الله علیه وسلم اصحاب خود را که بگشائید این خوان را
و بخورید آنچه که در او است پس نظر کرد سلمان سوی مهر نبوة که بر پشت مبارک
رسول مقبول بود صلی الله علیه وسلم و غرض سلمان تحقیق حال و امتحان صفات
خاتم الرسل بود که سلمان در کتب سماوی خوانده بود که علامات نبوة نبی آخر الزمان
سه چیز است یکی عدم قبول صدقه دوم قبول هدیه سیوم مهر نبوة پس ایمان
آورد سلمان فارسی برسول عربی صلی الله علیه وسلم در آن حالت که بود سلمان ملک
برای یهود پس خرید او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقابله چندین و چندین
درهم باین شرط که نهال نشاند رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای یهود نخیل و درختهای
خرما را پس عمل کند سلمان در آن نخیل و پرورش آنها کند تا آنکه میوه دار گردد

پس آمد

پس آمد رسول خدای صلی الله علیه وسلم در باغستانی که در آنجا نهال نشاندن قرار
شده بود پس سلمان زمین را کندید و رسول خدای صلی الله علیه وسلم سه صد
بن خرما در آن باغستان نشاند مگر یک بن خرما که آن را عمر بن خطاب نشاند رضی الله عنه
سحر بلبل به گل زد داستانی ؛ که خوش باغی و خوش باغبانی ؛ پس بار آورد و میوه دار گشت
تمام باغ خرما در همان سال بمعجزه حبیب رب متعال و بار نگرفت یک تن خرما که
عمر رضی الله عنه نهال او را نشانده بود پس گفت رسول خدای صلی الله علیه وسلم
چیست حال این نخله که میوه نداد پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله این نخله
را من نشانده ام و دست مبارک تو او را نرسیده پس برکشید آن نخله را رسول
خدا صلی الله علیه پس بدست مبارک خود نشاند او را باوجود آنکه آن وقت
موسم نهال نشاندن نبود پس بار آورد آن نخله در همان سال نیز الحدیث
السابع حدثنا محمد بن بشار ثنا بشر بن الوضاح انا ابو عقیل الدورقی عن ابی
نضرة قال سالت ابا سعید الخدری عن خاتم رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعنی خاتم النبوة فقال کان فی ظهره بضعة ناشزة گفت ابو نضرة که سوال کردم
ابو سعید خدری انصاری را رضی الله تعالی عنه از خاتم رسول خدا صلی الله
علیه وسلم یعنی از مهر نبوة پس گفت ابو سعید خدری رضی الله عنه که بوده است

در پشت مبارک آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم پاره گوشت مرتفع و بلند
از جسد مبارک الحدیث الثامن حدثنا احمد بن المقدام ابو الاشعث العجلی البصری
انا حماد بن زید عن عاصم الاحول عن عبد الله بن سرجس قال اتیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو فی اناس من اصحابه فدرت هکذا من خلفه فعرف الذی
ارید فالقی الرداء عن ظهره فرایت موضع الخاتم علی کتفیه مثل الجمع حولها خیلان کانها
ثآلیل فرجعت حتی استقبلته فقلت غفر الله لک یا رسول الله فقال ولک فقال القوم
استغفر لک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال نعم ولکم ثم تلا هذه الآیة واستغفر
لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات گفت عبد الله بن سرجس رضی الله تعالی عنه که آمدم
پیش رسول خدای صلی الله علیه وسلم در آن حال که رسول خدای بود در میان
مردم از یاران خود رضی الله تعالی عنهم اجمعین صحابه جمله گرد او نشسته : بگرد مه همچو
هاله حلقه بسته پس دور گردیدم و گردیدم این چنین یعنی اشارة کرد و نمود عبد الله
کیفیة گشتن خود را که چه روشن بود : ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه پس شناخت
و دانست رسول خدای صلی الله علیه وسلم بنور نبوة چیزی را که خواستم یعنی
نظر به مهر نبوة : جام جهان نما است ضمیر منیر دوست : اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجة است
پس القاء کرد و انداخت حبیب خدای صلی الله علیه وسلم ردای مبارک را از پشت

مقدس

مقدس خود : عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد : ای خواجه درد نیست و اگر نه
طبیب هست : پس دیدم موضع را که خاتم است یعنی خاتم را دیدم میان دو شانه
مبارک مانند جمع کف یعنی صورة آن مهر نبوة همچو صورة کف بود که بعد از جمع کردن
انگشتان دست حاصل می شود که آنرا بفارسی مشت گویند و گرد آن مهر نبوة
خالها بود خال نهاده به تن از مشک ناب : خال مگو تخم گل آفتاب گویا آن خالها
دانه ها است مقدار نخود که آنرا ثؤلول یعنی ناشگک گویند پس بازگشتم تا آنکه
در پیش آن سرور عالم آمدم و روی خود بسوی آن پیشوای انبیاء کردم پس گفتم
که آمرزیده است یا آمرزد الله تعالی ترا ای رسول خدای و این کلام ادای شکر نعمت است
که سید المرسلین رحمة للعالمین عبد الله بن سرجس را عطا کرد از انداختن
ردا از پشت مبارک خود و مشرف ساختن مر او را بزیارة مهر نبوة پس گفت رسول
خدای صلی الله علیه وسلم و مر ترا یعنی مر ترا نیز آمرزد الله تعالی پس گفتند قومی که
حاضر بودند در وقت روایة این حدیث مر عبد الله بن سرجس را که ایا استغفار کرد
رسول خدای صلی الله علیه وسلم مر ترا و این فضیلت کبری حاصل گشته است پس گفت
عبد الله آری استغفار کرد رسول خدای صلی الله علیه وسلم مرا و مر شما را هم
پس تر خواند عبد الله این آیة را و استغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات یعنی برای

اثبات مدعی و قول خود عبد الله استدلال کرده باین آیه کریمه و وجه استدلال اینست
که هرگاه آن رحمة عالمیان صلی الله علیه وسلم مامور گشت به استغفار برای مومنان
با وجود کمال شفقة و رحمة آن حضرة هر برای امة پس البته استغفار کرده است آن
عطوف رؤوف حبیب الرحمن رحمة عالمیان برای همه اهل ایمان از جهة امتثال امر
حق سبحانه و اندروی رحمة و شفقة بر امة خود و ای قوم حاضرین شما هم مومنانید
پس ثابت شد که برای شما نیز استغفار کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بدانکه مفسران اختلاف کرده اند در انکه مراد از ذنب رسول در آیه کریمه و
استغفر لذنبک و در آیه کریمه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر چیست
وحال آنکه آن سید الانبیاء امام الاتقیاء معصوم است ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما گفته که مراد این است که اگر بالفرض از تو ای حبیب اکرم گناهی بوجود آید
مغفوری و ترا هیچ مواخذه نیست و بعضی گفته اند که مراد از ذنب چیزی است
که بسهو و غفلت از آن سرور عالم واقع شود و بعضی گفته اند که مراد از ما تقدم
ذلة پدر آدم است علیه السلام و از ما تأخر ذنوب امة آن سرور عالم است
و بعضی گفته اند که مراد از ذنب ترک اولی است زیرا که حسنات الابرار سیئات
المقربین و ترک اولی اگرچه ذنب نیست لیکن شبیه بذنب است به نسبة مرتبه کاملة

مکمل

مکمل در نذرة وقوع آن از ایشان و امام سبکی گفته که مقصود از آیه شریفه تشریف
آن سرور عالم است صلی الله علیه وسلم بی آنکه از وی ذنبی بوجود آید والله تعالی
اعلم بالصواب باب ما جاء فی شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب سیوم است
در احادیث شریفه که وارد شده است در بیان مقدار موی مشکبوی رسول خدا
صلی الله علیه وسلم صفة موی مبارک که سراسر مشک است مغز کونین معطر شده
از طیبه آن و در این باب نیز هشت حدیث نفیس است این هشت حدیث وصف
مو مشک سرشت هست احسن و اجل از هم هشت بهشت از هشت بهشت کرده
فتح ابواب یک باب که ترمذی در آن هشت نوشت الحدیث الاول حدثنا علی بن حجر قال
انا اسمعیل بن ابراهیم عن حمید عن انس بن مالک قال کان شعر رسول الله صلی الله علیه
وسلم الی نصف اذنیه گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود موی مبارک رسول
خدای صلی الله علیه وسلم تا دو نیمه دو گوش مقدس او الحدیث الثانی حدثنا هناد
بن السری انا عبد الرحمن بن ابی الزناد عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة
رضی الله تعالی عنها قالت کنت اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه وسلم من اناء
واحد وکان له شعر فوق الجمة ودون الوفرة گفت ام المومنین عائشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها که بودم من که غسل میکردم با رسول خدای صلی الله علیه وسلم

از یک آوند لطافة اکند که به شرف قران السعدین مشرف شد مجمع البحرین وذو النورین

کشته: اتصال مه وخورشید وقران السعدین: چرخ پیر وفلک در اشیان

کردان: وبود رسول خدای را صلی الله علیه وسلم موی عنبر بوی بالا از جُمّه

وپایین از وَفره بدانکه جُمّه بضم جیم وتشدید میم موی سر که بدوش رسیده

باشد ووَفره بفتح واو وسکون فا وبرا مهمله موی سر که به نرمه کوش رسیده باشد

کذا فی جامع الاصول والنهایة یعنی موی سر مبارک آن سرور عالم از نرمه کوش

تجاوز کرده بود وتا دوش مبارک نرسیده بود بدانکه اختلاف روایات که

در طول وقصر موی سر مبارک آنحضرة صلی الله علیه وسلم واقع شده مبنی بر

اختلاف اوقات است که چون قصر موی مبارک ترک میکردی بدوش مبارک

میرسیدی وچون قصر موی مبارک میکردند تا به نرمه کوش مقدس میبودی

یا مبنی برای اختلاف مکان موی است از سر مبارک آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم

یعنی موی که متصل به کوش مبارک بود به نرمه کوش مبارک میرسید وموی که

پس کوش مبارک بود بدوش مبارک میرسید کذا قال القاضی عیاض رحمه الله تعالی

الحدیث الثالث حدثنا احمد بن منیع انا ابو قطن انا شعبة عن ابی اسحق عن

البراء بن عازب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم مربوعا بعید ما بین المنکبین

وکان

وکانت جمته تضرب شحمة اذنیه کفت براء بن عازب رضی الله تعالی عنه که بود رسول

خدای صلی الله علیه وسلم مربوع یعنی قامت لطیف او نه دراز بود ونه کوتاه بلکه

میانه بالا بکمال حسن وجمال بود: خوش نماتر زقدت در چمن حسن نرست: خوشتر از

نقش تو در عالم تصویر نبود: وفسیح بود میانه دو دوش مبارک او وبود موی

سر مبارک او که میرسید در نرمه دو کوش مقدس آن سرور را صلی الله علیه وسلم

الحدیث الرابع حدثنا محمد بن بشار انا وهب بن جریر بن حازم حدثنی ابی عن

قتادة قال قلت لانس کیف کان شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یکن

بالجعد ولا بالسبط کان یبلغ شعره شحمة اذنیه کفت قتاده که کفتم انس را رضی

الله عنه که چکونه وچه مقدار بود موی مبارک رسول مقبول صلی الله علیه وسلم

کفت انس که نبود موی مبارک رسول خدای صلی الله علیه وسلم نه کلانکله

وسخت پیچ ونبود فروهشته بلکه بود میان این وآن: طره شام از شکن موی

تست: غره ماه از خم ابروی تست: بود که میرسید موی عنبرین آن حبیب

رب العالمین بدو نرمه دو کوش مبارک او الحدیث الخامس حدثنا محمد بن

یحیی بن ابی عمر المکی انا سفیان بن عیینة عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن ام

هانی بنت ابی طالب قالت قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم علینا مکة

قدمة قوله ابيع عذابر كفت ام هانی رضی الله عنها که آمد رسول خدای صلی الله
علیه وسلم بر مادر مکه معظمه آمدنی یعنی یکبار بخانه ما آمد و مر آن حضرة را
صلی الله علیه وسلم چهار کیسو بافته بود ؛ کر تو کیسوی شفاعة بنهی بر کف دست
بسر موی تو بخشند بجهان هرچه که هست ؛ مکر کرد ند بوه آن کیسو انرا ؛ که ناف
مشکبار است آهو انرا الحدیث السادس حدثنا سوید بن نصر انا عبد الله ابن
المبارک عن معمر عن ثابت عن انس ان شعر النبی صلی الله علیه وسلم کان الی انصاف
اذنیه مروی است از انس رضی الله عنه که بدرستی موی سر مبارک آن سرور
عالم صلی الله علیه وسلم بود تا در نیمه دو کوش مقدس او لیلة القدر زموی نش
تا دی ؛ وحی منزل ز لبش کفتا دی طره اش سود هم سودا ها ؛ انتخابی ز حرف
طاها ؛ الحدیث السابع حدثنا سوید بن نصر انا عبد الله ابن المبارک عن
یونس بن یزید عن الزهری انا عبید الله ابن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس
رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسدل شعره وکان المشرکون
یفرقون رؤسهم وکان اهل الکتاب یسدلون رؤسهم وکان یحب موافقة
اهل الکتاب فیما لم یؤمر فیه بشیء ثم فرق رسول الله صلی الله علیه وسلم راسه
مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که بدرستی رسول خدای صلی الله علیه وسلم

بود که فرو

بود که فرو میکذاشت موی ناصیه مبارک را بر جبین مبارک یا بجانب کردن مبارک
علی اختلاف الروایتین ؛ ماه خورشید نمایش ز پس پرده زلف ؛ آفتابی است که در
پیش سحابی دارد ؛ و بودند مشرکان عرب که دو فرقه میکردند تمام موی سرهای
خود را و بودند اهل کتاب که فرو میکذاشتند تمام موی سرهای خود را وجدا
نمیکردند و بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم که دوست میداشت موافقة
اهل کتاب را در چیزی که الله تعالی امر نکرده بود آن سرور را بفعل آن و نه بترک آن
پس تفرق کرد یعنی دو فرقه کرد رسول خدای صلی الله علیه وسلم موی سر مبارک
خود را هر یک فرقه از یک جانب بوحی یا به اجتهاد ؛ موی بمو کیسوی او مشک خشک
فرق نداند سر موی ز مشک ؛ کعبه ز مشکش بزمین داد ناف ؛ خوش شدم از او
نافه عبد المناف ؛ امة زان سلسله مشکسای ؛ یافته منشور نجات از خدای
الحدیث الثامن حدثنا محمد بن بشار قال انا عبد الرحمن بن مهدی عن ابراهیم بن
نافع المکی عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن ام هانی قالت رایت رسول الله صلی الله علیه
وسلم ذا ضفائر اربع کفت ام هانی رضی الله تعالی عنها که دیدم رسول خدای را
صلی الله علیه وسلم خداوند چهار کیسوی بافته ؛ ای شب کیسوی تو روز نجات
آتش سودای تو آب حیات ؛ عقل شده شیفته روی تو ؛ سلسله شیفتکان

موی تو: سایه نه وظل سلامت از او: سایه خورشید قیامت از او: از پی خورشید
قیامت جهان: ساخته از گیسوی او سایه بان: تو ده مشک است یا ابر سیاه رحمت است
تار و پود جامه کعبه است یا گیسوست این: از آن عنبرفشان گیسوی دلبند
بهر مو رشته جان کرده پیوند: باب ما جاء فی ترجل رسول الله صلی الله علیه وسلم
این باب چهارم است در بیان احادیث شریفه که ثابت شده است در شانه
کردن موی مشکین آن حبیب رب العالمین صلی الله علیه وسلم صفة کردن
شانه که ز مشکین مو نش: گشته آن شانه سراسر جهان مشک فشان: و در این
باب مستطاب پنج حدیث است که غیر آن پنج گنج نیست: قرآن وحدیث هر دو
دان گنج: هین قربان کرد بر سر گنج: بر گنج بسی کنند قربان: قربان شو حدیث و
قرآن: الحديث الاول حدثنا اسحاق بن موسى الانصاري حدثنا معن حدثنا
مالك بن انس عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت
كنت ارجل راس رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا حائض گفت ام المؤمنین
عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که بودم من که شانه میکردم موی سر مبارک
رسول خدای را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه من حائض بودم: مگر وقت
شانه زدن زلف عنبرافشان او: که باد غالیه سای است و خاک عنبر بیز:

الحدیث

انا وكيع

الحديث الثاني حدثنا يوسف بن عيسى انا الربيع بن صبيح عن يزيد بن ابان هو
الرقاشي عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكثر دهن
راسه وتسريح لحيته ويكثر القناع حتى كان ثوبه ثوب زيات مروی است از انس
بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم که بسیار میکرد
استعمال روغن سر مبارک خود را یعنی در اکثر اوقات در موی سر مبارک خویش
روغن بکار داشتی و بسیار میکرد استعمال شانه ریش مبارک خود را و بسیار می
ساخت قناع را و قناع بکسر قاف و نون و عین مهمله پارچه که پس از استعمال
روغن انداخته شود بالای سر تا دستار چرب نشود و استعمال روغن بجائی
میکرد که گویا جامه آن حضرة صلی الله علیه وسلم همچو جامه روغن فروش است بلکه
مراد باین جامه همان پارچه قناع است نه مطلق جامه الحديث الثالث حدثنا
هناد بن السري انا ابو الاحوص عن اشعث بن ابي الشعثاء عن ابيه عن مسروق
عن عائشة رض قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليحب التيمن في طهوره
اذا تطهر وفي ترجله اذا ترجل وفي انتعاله اذا انتعل گفت ام المؤمنین عائشه رضی
الله تعالی عنها که بدرستی شان این است که بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم
که هر آینه دوست میداشت آغاز کردن از جانب راست در طهارة خود وقتی که

وقتی که می شست اعضاء
مقدسه را و در شانه کردن
خود وقتی که شانه میکرد
و در نعل پوشیدن خود

نعل می‌پوشید یعنی اول نعل مبارک بپای راست می‌پوشید بعد ازان بپای چپ ؛
ادیم طائفی نعلین پاکن ؛ شراک از رشتهٔ جانهای ماکن ؛ الحدیث الرابع حدثنا
محمد بن بشار انا یحیی بن سعید عن هشام بن حسان عن الحسن البصری عن
عبد الله بن مغفل قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الترجل الا غبا گفت
عبد الله بن مغفل رضی الله تعالی عنه که نهی کرد پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم
از شانه کردن مگر گاه گاه و مقصود نهی از مداومت بران است تا اهتمام وتقید
به زیب و زینت نبود که این شایستهٔ مردان نیست ؛ آرایش و آسایش این کار زنانست
الحدیث الخامس حدثنا الحسن بن عرفة ثنا عبد السلام بن حرب عن یزید بن
ابی خالد عن ابی العلاء الاودی عن حمید بن عبد الرحمن عن رجل من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یترجل غبا روایت کرد
حمید بن عبد الرحمن از مردی از اصحاب نبی که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم
بود که شانه میکرد گاه گاه بدانکه در صراط المستقیم آورده که گاه بنفس خود شانه
کردی و گاه عائشه صدیقه را فرمودی تا شانه کند باب ماجاء فی شیب رسول
الله صلی الله علیه وسلم این باب پنجم است در احادیث شریفه که ثابت شده است
در بیان سفیدی موی مبارک رسول خدای صلی الله علیه وسلم صفة موی

سفیدش

سفیدش که وقار و نور است ؛ یافت زلف و ریش بیاض انجم و مهر تابان ؛ و در این باب
مستطاب هشت حدیث است ؛ الحدیث الاول حدثنا محمد بن بشار انا ابو داود انا
همام عن قتادة قال قلت لانس بن مالک هل خضب رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لم یبلغ ذلک انما کان شیبا فی صدغیه ولکن ابو بکر خضب بالحناء والکتم گفت قتادة
که گفتم انس بن مالک را رضی الله تعالی عنه که آیا خضاب کرده است پیغمبر خدای صلی الله
علیه وسلم گفت انس که نرسیده بود بحد خضاب را یعنی موی ریش مبارک آنحضرة
صلی الله علیه وسلم آن مقدار سفید نشده بود که احتیاج بخضاب باشد نبود
سفیدی موی مشکبوی او مگر سفیدی قلیل ولیکن امیر المومنین ابوبکر رضی الله
تعالی عنه خضاب کرد بحنا و کتم بدانکه در مهذب آورده الکتم وسمه نباتی است
و وسمه برگ نیل را گویند و از صحاح نقل کرده شده که کتم نبتی است که با وسمه آمیخته
به آن رنگ کرده می‌شود الحدیث الثانی حدثنا اسحاق بن منصور و یحیی بن
موسی قالا انا عبد الرزاق عن معمر عن ثابت عن انس قال ما عددت فی راس
رسول الله صلی الله علیه وسلم ولحیته الا اربع عشرة شعرة بیضاء گفت انس رضی الله
تعالی عنه که نشمردم در سر آن سرور و در ریش مبارک او صلی الله علیه وسلم مگر
چهارده موی سفید بدانکه سبب قلة شیب آنحضرة صلی الله علیه وسلم آن بود

که زنان غالبا پیری را خوش نمیکنند و میگویند که به پهلو بتری به که بصحبت پیری و
میگویند که پیری که نشان ناتوانی است ، خاکستر آتش جوانی است ، و یقین است
که ناخوش داشتن چیزی را از آنحضرة صلی الله علیه وسلم موجب کفر است العیاذ
بالله تعالی الحدیث الثالث حدثنا محمد بن المثنی انا ابو داود انا شعبة عن سماک
بن حرب قال سمعت جابر بن سمرة سئل عن شیب رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال کان اذا دهن راسه لم یر منه شیب فاذا لم یدهن رئی منه گفت سماک بن حرب
که شنیدم جابر بن سمرة را رضی الله تعالی عنه در آنحال که سوال کرده شد جابر را از
موی سفید پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم پس گفت جابر که بود آنحضرة صلی الله علیه
وسلم وقتی که استعمال روغن میکرد در موی سر مبارک خود دیده نمی شد از
سر مبارک او موی سفید پس وقتی که استعمال روغن نمیکرد دیده می شد موی
سفید از سر مبارک او الحدیث الرابع حدثنا محمد بن عمر بن الولید الکندی الکوفی
انا یحیی بن آدم عن شریک عن عبید الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال انما کان
شیب رسول الله صلی الله علیه وسلم نحو من عشرین شعرة بیضاء گفت ابن عمر
رضی الله تعالی عنهما که نبود موی سفید پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم مگر قریب
به بیست موی سفید یعنی نرسیده بود به بیست الحدیث الخامس حدثنا ابو کریب

محمد بن العلاء

محمد بن العلاء انا معاویة بن هشام عن شیبان عن ابی اسحاق عن عکرمة عن ابن
عباس قال قال ابو بکر یا رسول الله قد شبت قال صلی الله علیه وسلم شیبتنی هود
والواقعة والمرسلات وعم یتساءلون واذا الشمس کورت گفت ابن عباس رضی الله
تعالی عنهما که گفت ابو بکر رضی الله تعالی عنه رسول خدای را صلی الله علیه وسلم که ای
رسول خدا به راستی که پیر شدی گفت رسول خدای صلی الله علیه وسلم که پیر ساخت
مرا سورة هود و سورة واقعه و سورة مرسلات و سورة عم یتساءلون و سورة
اذا الشمس کورت برای آنکه در این سورتها اهوال قیامت و احوال سعداء و اشقیا
است و امر باستقامت و ذکر عقوبتهای امم ماضیه است و اطلاع بر این معانی موجب حزن
و غم است و غم مستوجب ضعف قوتها بدینه و ضعف حرارة غریزیه است و از ضعف
حرارة غریزیه ظاهر می شود پیری پیش از وقت خود بدانکه حکمة قول صدیق اکبر
ابو بکر رضی الله تعالی عنه قد شبت آن بود که مزاج شریف سرور عالم صلی الله علیه وسلم
در کمال اعتدال بود و کمال اعتدال مزاج موجب این است که صاحب آن مزاج پیر نشود
اگر چه کبیر شود پس نظر به اعتدال مزاج شریف آن سید کائنات علیه افضل الصلوات
شیب و سفیدی موی بیوقت ظاهر شده و موجب تعجب گشته الحدیث السادس حدثنا
سفیان بن وکیع انا محمد بن بشر عن علی بن صالح عن ابی اسحاق عن ابی جحیفة قال قالوا

و اخواتها

یا رسول الله نراک قد شبت قال شیبتنی هود واخواتها کفت ابی جحیفه که کفتند اصحاب
کرام رضی الله تعالی عنهم که ای رسول خدای می بینیم ترا که هستی پیر شدی یعنی موی
سفید ظاهر کردی کفت رسول خدای صلی الله علیه وسلم پیر ساخت مرا سورة هود
وسورتهای دیکر که مشابه اند به سورة هود در بیان اهوال وشدائد روز قیامة
وامور هائله ومهیبه ای زنهیب حکم تو خم نده قامت فلک خطبه کبریائی تو وحدک
لا شریک لک قطرهٔ ابر رحمت کر بچکد بکام دل ابر بیابان کو مبار اشک امید کو مچک

الحدیث السابع حدثنا علی بن حجر انا شعیب بن صفوان عن عبد الملک بن عمیر عن ایاد
بن لقیط العجلی عن ابی رمثة التیمی تیم الرباب قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم ومعی
ابن لی قال فاریته فقلت لما رایته هذا نبی الله وعلیه ثوبان اخضران وله شعر قد علاه
الشیب وشیبه احمر کفت ابی رمثة رضی الله تعالی عنه که آمدم نبی را صلی الله علیه وسلم
در آن حال که با من بود پسر من کفت ابی رمثه که پس کردانیده شدم ببینند رسول خدای را
صلی الله علیه وسلم پس کفتم چون دیدم آنحضرة را که این نبی خداست صلی الله علیه وسلم
یعنی بی توقف ولی طلب معجزه یقین کردم به نبوة او بمجرد دیدن روی مبارک او صلی الله
علیه وسلم برغم مدعیانی که منع عشق کنند جمال چهرهٔ تو حجة موجه ماست وحال آنکه
بر آن حبیب خدای صلی الله علیه وسلم دو جامه سبز بود یعنی ردا وازار بهار سبز

کلاندر

کلاندر بهاری باشد خضر همیر در سبز زاد می باشد ستاره در فلک اخضر است وهم
مه ومهر میان حلهٔ خضر انکار می باشد وآن حبیب الرحمن را صلی الله علیه وسلم
موی قلیل بود که بر آمده بود آن موی قلیل را پیری وشیب او سرخ بود یعنی سرخی موی
مبارک از خضاب نبود بلکه آن سرخی مقدمه سفیدی بود الحدیث الثامن حدثنا
احمد بن منیع انا سریج بن النعمان انا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب قال قیل لجابر بن
سمرة اکان فی راس رسول الله صلی الله علیه وسلم شیب قال لم یکن فی راس رسول الله
صلی الله علیه وسلم شیب الا شعرات فی مفرق راسه اذا ادهن واراهن الدهن کفت
سماک بن حرب که کفته شدم جابر بن سمرة را رضی الله تعالی عنه که آیا بود در سر مبارک
رسول خدای صلی الله علیه وسلم موی سفید کفت جابر بن سمره رضی الله تعالی عنه
که نبود در سر مبارک رسول خدای صلی الله علیه وسلم موی سفید مکر موهای قلیل
در وسط سر مبارک او وقتی که استعمال روغن میکرد بسر مبارک پوشیده می ساخت
آن موهای سفید قلیل را روغن وبه نظر نمی آمد مکر بتدقیق نظر بواسطه جمع شدن
موها یا برای براقی موی بواسطه استعمال روغن باب ما جاء فی خضاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم این باب ششم است در احادیث شریفه که وارد شده است در خضاب
رسول خدای صلی الله علیه وسلم باب در ذکر خضاب آنکه اصح اقوال این که ناکرده

رسول را بیش هیچ زمان ؛ ودر این باب چهار حدیث است ؛ این چهار انوار برای اهل یقین
چهار رکن است بهر خاندین ؛ بهر ادراک نور این هر چهار ؛ چشم کن چار بل هزار
هزار ؛ الحدیث الاول حدثنا احمد بن منیع انا هشیم انا عبد الملک بن عمیر عن ایاد
بن لقیط قال اخبرني ابو رمثة قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم مع ابن لی
فقال ابنک هذا فقلت نعم اشهد به قال لا یجني علیک ولا تجني علیه قال ورایت
الشیب احمر قال ابو عیسی هذا احسن شيء روي في هذا الباب وافسر لان الروایات
الصحیحة ان النبي صلی الله علیه وسلم لم یبلغ الشیب گفت ابو رمثة رضي الله تعالی
عنه که آمدم رسول خدای را صلی الله علیه وسلم با پسر خود پس گفت رسول
خدای صلی الله علیه وسلم که آیا پسر تست این پس گفتم آری پسر من است
گواه باش ای رسول خدای به اقرار من که این پسر صلبی من است وفایده این
در اعتقاد ابو رمثه
شهادة التزام جنایات آن پسر است بر خود بر رسم جاهلیة که هر یک از ایشان پدر و
پسر را بجنایت دیگری مواخذه میکردند لهذا رسول خدای صلی الله علیه وسلم
رد کرد قول او را وگفت که جنایة نمیکند پسر بر تو وجنایة نمیکنی تو بر پسر خود
یعنی پدر را بگناه پسر مواخذه نیست ونه پسر را به گناه پدر واین حکم دین اسلام است
ورسوم جاهلیة باطل است گفت ابو رمثه ودیدم شیب را در موی مبارک

رسول خدای صلی الله علیه وسلم سرخ یعنی آغاز شیب بود موی مبارک را زیرا که
عادة بران جاری شده که اولا موی سرخ می شود بعد ازان سفید واین معنی بر
این کلام شریف بر قول کسانی است که به خضاب موی آن سرور کائنات علیه افضل
الصلوات قایل نشده اند گفت ابو عیسی رحمه الله تعالی که این حدیث ابی رمثة بهترین
چیزی است که روایة کرده شده است در باب خضاب وواضح تر است در بیان
مقصود که موی مبارک آنحضرة را خضاب نشده است زیرا که بدرستی روایات
صحیح این است که بدرستی رسول خدای صلی الله علیه وسلم نرسیده بود بحد
شیب وپیری یعنی موی مبارک آنقدر سفید نشده بود که احتیاج بخضاب باشد
الحدیث الثاني حدثنا سفیان بن وکیع انا ابي عن شریک عن عثمان بن موهب قال
سئل ابو هریرة هل خضب رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نعم قال ابو عیسی
وروی ابو عوانة هذا الحدیث عن عثمان بن عبد الله بن موهب فقال عن ام سلمة
گفت عثمان بن موهب که سوال کرده شد ابو هریره را رضي الله تعالی عنه که آیا خضاب
کرده بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره که آری الحدیث الثالث
حدثنا ابراهیم بن هارون انا النضر بن زرارة عن ابي جناب عن ایاد بن لقیط
عن الجهذمة امراة بشیر بن الخصاصیة قالت انا رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم

يخرج من بيته ينفض رأسه قد اغتسل وبرأسه ردغ او قال ردع شك في هذا الشيخ

گفت جهدمه رضي الله تعالى عنها كه من ديدم پيغمبر خداى را صلى الله عليه وسلم در آن

حال كه بيرون مي آمد از خانه خود مي افشاند موى سر مبارك خود را بدست مبارك

خود و حال آنكه بتحقيق غسل كرده بود و حال آنكه بسر مبارك آنحضرة صلى الله عليه وسلم

ردغ بود يا ردع يعني اثر طيب بود از مانند زعفران و حنا، بدانكه شمس الأئمة شيخ ابن

حجر رحمه الله تعالى گفته الردع بالعين المهملة اللطخ من نحو الحناء والزعفران اذا لم يعم كل

المحل و محققين اتفاق كرده اند برآنكه ردغ بغين معجمه وهم است و غلط است و

صحيح و صواب ردع است بعين مهمله و جماعه گفته اند الردع بالمهملة الصبغ يعني رنگ

كردن و بالمعجمة الطيب الكثير يعني چيزى خوشبو كه بسيار بود انتهى كلام الشيخ ابن حجر

الحديث الرابع حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن انا عمرو بن عاصم انا حماد بن سلمة انا

حميد عن انس قال رأيت شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم مخضوبا گفت انس

رضي الله تعالى عنه كه ديده ام موى مبارك رسول خدا را صلى الله عليه وسلم خضاب

كرده شده قال حماد واخبرنا عبد الله بن محمد ابن عقيل قال رأيت شعر رسول الله

صلى الله عليه وسلم عند انس بن مالك مخضوبا گفت عبد الله بن محمد كه ديده ام

موى مبارك رسول خدا را صلى الله عليه وسلم نزد انس ابن مالك خضاب كرده شده

بدانكه

بدانكه بعضي شراح عظام گفته اند كه احتمال دارد كه اين موى مبارك بواسطه استعمال

طيب كه انس بن مالك رضي الله تعالى عنه كرده باشد آن موى مبارك را مخضوب باشد

نه آنكه جناب رسالت صلى الله عليه وسلم او را مخضوب كرده باشد: اى شب گيسوى

تو روز نجات: آتش سوداى تو آب حيات: عقل شده شيفته روى تو: سلسله

شيفتگان موى تو: عالم تر دامن خشك لب تو يافت: نافه زمين نافه مشك انيافتت:

باب ما جاء في كحل رسول الله صلى الله عليه وسلم اين باب هفتم است در احاديث

شريفه كه ثابت شده است در استعمال سرمه رسول خداى صلى الله عليه وسلم:

صفت كحل حبيب صمد آن خير رسل: آنكه خاك در او سرمه چشم دل و جان: اى رحمة

عالمين و فيض اعظم: واى ختم پيغمبران حبيب اكرم: از كوى تو خاك بخش تا كحل بصر

در چشم نظامى شود از لطف و كرم: و در اين باب پنج حديث است الحديث

الاول حدثنا محمد بن حميد الرازي انا ابو داود الطيالسي عن عباد ابن منصور عن

عكرمة عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اكتحلوا بالاثمد فانه يجلو

البصر وينبت الشعر وزعم ان النبي صلى الله عليه وسلم كانت له مكحلة يكتحل منها كل

ليلة ثلثة في هذه وثلثة في هذه مروى است از ابن عباس رضي الله تعالى عنهما كه بدرستى

نبى صلى الله عليه وسلم گفت كه سرمه كشيد با اثمد كه بتحقيق اثمد روشن مى سازد

چشم را و می رویاند موی مژه را و اثمد نام سنگی است که از ان سنگ سرمه ساخته
می شود کذا فی القاموس و گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که بدرستی نبی صلی الله
علیه وسلم بود برای آنحضرة سرمه دانی که سرمه می کشید از ان در هر شب پیش از
خواب سه میل پی در پی در چشم راست و سه میل پی در پی در چشم چپ ؛ ز آب
حیات است چشم تو چشمه ؛ نموده بگردش سیاهی ز سرمه الحدیث الثانی حدثنا
عبد الله بن الصباح الهاشمی البصری انا عبد الله ابن موسی انا اسرائیل عن عباد
بن منصور ح قال وحدثنا علی بن حجر ثنا یزید بن هارون ثنا عباد بن منصور عن
عکرمة عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یکتحل قبل ان ینام بالاثمد
ثلثا فی کل عین وقال یزید بن هارون فی حدیثه ان النبی صلی الله علیه وسلم
کانت له مکحلة یکتحل منها عند النوم ثلثا فی کل عین گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
که بود نبی صلی الله علیه وسلم که سرمه می کشید پیش از انکه خواب کند به اثمد که نوعی
است از سرمه سه میل در هر چشم مبارک و گفت یزید بن هارون در حدیث
خود بروایة از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم
بود مر او را سرمه دانی که سرمه میکشید از ان نزدیک خواب کردن آنحضرة سه میل
در هر چشم مبارک بدانکه در شرح صراط المستقیم آورده که حضرة نبوی را صلی الله علیه وسلم

سرمه دانی بود مخصوص با او که دیگری شریک نبود در آن و در سفر و در حضر همراه بودی
و همچنین آینه همراه داشتی و در آن آینه جمال شریف را بعد از استعمال روغن و در بعضی
اوقات دیگر دیدی و آیات کمال صنع الهی را در آن مشاهده و مطالعه فرمودی
والحق آینه دیدن آن حبیب خدای را سزد که مظهر جمال و کمال حق تعالی بود دمی
ز آینه حسن ترا جدائی نیست ؛ غرض تجلی حسن است خودنمائی نیست ؛ الحدیث الثالث
حدثنا احمد بن منیع انا محمد بن یزید عن محمد بن اسحاق عن محمد بن المنکدر عن
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بالاثمد عند النوم فانه یجلو
البصر وینبت الشعر گفت جابر رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه
وسلم که لازم گیرید سرمه کشیدن به اثمد نزد خواب کردن پس بدرستی که اثمد
جلا می دهد و روشنائی می افزاید چشم را و می رویاند موی مژه را ؛ قرة عینی و
جلاء بصر گردد هست سرمه در این چشم تر ؛ خاک تو در چشم نظامی خوش است
ز اثمد و انکحل تمامی خوش است ؛ الحدیث الرابع حدثنا قتیبة بن سعید انا بشر بن
المفضل عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان خیر اکحالکم الاثمد یجلو البصر وینبت الشعر
گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستی

۲ المؤلف

بهترین سرمهای شما اثمد است که جلا میدهد بصر را و می رویاند مژه را ✱ هر ابن سرمه
اثمد اگر بدیده کشم ✱ هر از عطر و کلاب ار بچشم تر بنهم ✱ نه سر دکر دو لی باشد ش
قرار و نه خواب ✱ مگر به کوی تو گحلش رسد زخاک قدم ✱ الحدیث الخامس حدثنا
ابراهیم بن المستمر البصری ثنا ابو عاصم عن عثمان بن عبد الملک عن سالم عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علیکم بالاثمد فانه یجلو البصر و ینبت الشعر
گفت ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم لازم گیرید
بر خود سرمه کشیدن به اثمد زیرا که جلا می دهد اثمد بصر را و میرویاند مژه را
خاک تو در چشم نظامی کشم ✱ غاشیه بر دوش غلامی کشم ✱ باد همیشه ره ما سوی تو
سرمه ما خاک سر کوی تو ✱ باب ما جاء فی لباس رسول الله صلی الله علیه و سلم
این باب هشتم است در احادیث شریفه که آمده است در بیان پوشاک پیغمبر خدای
صلی الله علیه و سلم ✱ وصف پوشاک نبی که انجم عرفان خدا ✱ خلق را حبل متین آمد
هر نا دانان ✱ و در این باب مستطاب چهارده حدیث است الحدیث الاول
اخبرنا محمد بن حمید الرازی انا الفضل بن موسی و ابو تمیلة و زید بن حباب عن
عبد المومن بن خالد عن عبد الله ابن بریدة عن ام سلمة رضی الله تعالی عنها قالت
کان احب الثیاب الی رسول الله القمیص حدثنا علی بن حجر ثنا الفضل ابن موسی عن

عبد المؤمن

عبد المومن ابن خالد عن عبد الله ابن بریدة عن ام سلمة قالت کان احب الثیاب
الی رسول الله صلی الله علیه و سلم القمیص حدثنا زیاد بن ایوب البغدادی ثنا
ابو تمیلة عن عبد المومن بن خالد عن عبد الله بن بریدة عن امه عن ام سلمة قالت
کان احب الثیاب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم القمیص قال ابو عیسی هکذا قال زیاد بن
ایوب فی حدیثه عن عبد الله بن بریدة عن امه عن ام سلمة و هکذا روی غیر
واحد عن ابی تمیلة مثل روایة زیاد ابن ایوب و ابو تمیلة یزید فی هذا الحدیث
عن امه و هو اصح ام سلمة گفت ام سلمه رضی الله تعالی عنها که بود دوست تر پیش و خوشتر
جامهای سوی پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم پیرهن از جهة پوشیدن برای آنکه
ستر در پیرهن بیشتر است و مؤنة در آن کمتر است الحدیث الثانی حدثنا عبد الله بن
محمد الحجاج ثنا معاذ بن هشام حدثنی ابی عن بدیل یعنی ابن صلیب العقیلی عن شهر
بن حوشب عن اسماء بنت زید قالت کان کم قمیص رسول الله صلی الله علیه و سلم
الی الرسغ گفت اسماء بنت زید انصاریه صحابیه رضی الله تعالی عنها که بود آستین پیراهن
رسول خدای صلی الله علیه و سلم تا بند دست ✱ ملایکه هم چو ران جنت و رضوان
پیغمبران هم و جمله امت ایشان ✱ بود بدست هم و امت برون جزا ✱ چو آستین کریمان
بدست درویشان ✱ الحدیث الثالث حدثنا ابو عمار الحسین بن حریث انا ابو

نعيم انا زهير عن عروة بن عبد الله بن قشير عن معاوية بن قرة عن ابيه قال اتيت

رسول الله صلى الله عليه وسلم في رهط من مزينة لنبايعه وان قميصه لمطلق

او قال زر قميصه مطلق قال فادخلت يدي في جيب قميصه فمسست الخاتم گفت قرة

رضي الله تعالى عنه که آمدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم در گروهي از قبيله

مزينه تا مبايعة كنيم آنحضرة را بر اسلام يعني تا اسلام آريم وحال آنكه بند پيرهنی که

پيرهن رسول خدا صلى الله عليه وسلم كشاده كرده شده وتكمه نابسته بود

بكشا بند قبا تا بكشايد دل من که كشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود گفت قرة

رضي الله تعالى عنه که پس در آوردم دست خود را در گريبان پيراهن پيغمبر خدای

صلى الله عليه وسلم پس مس كردم وبدست خود سودم خاتم نبوة را به قصد تبرک

بدانكه از رهط مزينه قره شد خاص وصال اين فضل خزيل است زرب متعال

كر خواهد ذره را كند شمس كمال وار خواهد قطره را كند بحر نوال الحديث الرابع

حدثنا عبد بن حميد ثنا محمد بن الفضل انا حماد بن سلمة عن حبيب بن الشهيد

عن الحسن البصري عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج وهو

متكئ على اسامة بن زيد عليه ثوب قطري قد توشح به فصلى بهم قال عبد بن

حميد قال محمد بن الفضل سالني يحيى بن معين عن هذا الحديث اول ما جلس

الى فقلت حدثنا حماد بن سلمة فقال لو كان من كتابك فقمت لاخرج كتابي فقبض الى

ثوبي ثم قال املِهِ على فاني اخاف ان لا القاك قال فامليته عليه ثم اخرجت كتابي فقرات عليه

مروي است از انس بن مالك رضي الله تعالى عنه كه بدرستي نبي صلى الله عليه وسلم

بيرون آمد از خانه خود وحال آنكه تكيه كننده بود بر اسامه بن زيد رضي الله تعالى

عنهما به سبب ضعف بيماري كه عارض شده بود آنحضرة را صلى الله عليه وسلم در آن

حال كه بر نبي صلى الله عليه وسلم جامه قطري بود وقطري بكسر قاف نوعي است از جامه

كه در وي سرخي وعلمها مي باشد ودر وي بعض از خشونة ودرشتي مي باشد كذا

في نهاية الجزري چنين جامه قطري كه تحقيق پوشيده بود رسول خداي صلى الله عليه

وسلم آن جامه را بروش وشاح يعني در آورده بود آن جامه را در بغل دست

راست واند اخته بود طرف آن را بر دوش چپ پس نماز كزارد رسول خداي با اصحاب

كرام يعني امام ايشان شد در اداي نماز الحديث الخامس حدثنا سويد بن نصر انا

عبد الله بن المبارك عن سعيد بن اياس الجريري عن ابي نضرة عن ابي سعيد الخدري

قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استجد ثوبا سماه باسمه عمامة او قميصا

او رداء ثم يقول اللهم لك الحمد كما كسوتنيه اسالك خيره وخير ما صنع له واعوذ بك من

شره وشر ما صنع له حدثنا هشام بن يونس الكوفي انا القاسم بن مالك المزني عن الجريري

صلى الله عليه وسلم

گفت عبد بن حميد گفت محمد بن فضل سوال كرد مرا يحيى بن معين از اين حديث در اول زمان نشستن او پيش من پس گفتم كه حديث روايت كرده است ما را حماد بن سلمه پس گفت يحيى كه اگر بود از كتاب تو پس برخاستم از مجلس تا بر آرم كتاب خود را پس محكم گرفت يحيى جامه مرا و نگذاشت مرا كه در خانه روم و كتاب آرم براي كثرة شوق و شدة حرص بر مخصيل الفائده و بر تقرير اين حديث كه در تاخير آفاة است ذكر زبان دارد

عن ابی نضرة عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه گفت ابو سعید
خدری رضی الله تعالی عنه که بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم وقتی که می پوشید جامه
نو را می نامید آن را بنام آن جامه مثلا دستار یا پیراهن یا ردا یعنی میگفت هذه
عمامة وهذا قمیص وهذا رداء پس از آن تسمیه میگفت اللهم لک الحمد الی آخره یعنی ای بار
خدای مر تراست ثنای جمیل بمقابله پوشانیدن تو مرا این جامه سوال میکنم ترا الخیر
ونیکی آن جامه که وصف طهارة وبقاء آن زمان طویل بر یکدیگر است وسوال میکنم ترا
خیر خیری که ساخته شده است آن جامه را برای آن خیر یعنی عبادت وستر
عورة وصرف او در آنچه رضای تست وپناه میگیرم بعون تو از شر آن جامه و از
شر چیزی که ساخته شده است آن جامه را برای آن ومعنی این دو شر مقابل
دو خیر متقدم است الحدیث السادس حدثنا محمد بن بشار نا معاذ بن هشام قال حدثنی
ابی عن قتادة عن انس بن مالک قال کان احب الثیاب الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم یلبسه الحبرة گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود محبوب‌ترین
جامها سوی حبیب خدای صلی الله علیه وسلم در حالتی که می پوشید آن را حبره
در قاموس گفته که حبره نوعی است از جامه یمنی که آن را برد یمانی گویند
نامیده شده است آن را حبره برای آنکه تحبیر کرده می شود یعنی تزیین کرده

می شود

می شود او را والتحبیر التزیین وگفته اند که این اشرف جامها است نزد عرب ساخته
می شود از کتان یا از پنبه ومزین می باشد ودر بعض شروح عظام آورده که رنگ
حبره سبز می باشد وجامه سبز لباس اهل بهشت است واحب بودن او از این جهت
است واحب بودن قمیص از این جهت است که قمیص ستر بیشتر میکند الحدیث
السابع حدثنا محمود بن غیلان انا عبد الرزاق انا سفیان الثوری عن عون
بن ابی جحیفة عن ابیه قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم وعلیه حلة حمراء کانی انظر الی بریق
ساقیه قال سفیان اراها حبرة گفت ابی جحیفه رضی الله تعالی عنه که دیدم حبیب
خدای را صلی الله علیه وسلم در آن حال که بر آن حضرة حله سرخ رنگ بود اما نه
سرخ خالص که منهی است بلکه دو برد یمانی که خطوط سرخ داشت وحله عبارة است
از دو ازار وازار علی ما هو المختار گویا که نظر میکنم در آن حال بسوی لمعان و
درخشیدگی دو ساق منور ومقدس آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم
بریق ساق در برد شفق سان ؛ چون گلگونه شفق ماهی درخشان گفت سفیان
که ظن می برم آن حله حمراء را که حبره بود وتحقیق معنی حبره بالا گذشت واز اینجا معلوم
می شود که حبره غیر سبز هم می باشد وعرض بیان آورده است مسکین نظام الدین
این سه رباعی را ؛ بگرد مه شفق رنگ را خوش باشد ؛ بگرد سرو چمن لاله زار

خوش باشد خوش است سرخ گل ولعل ودیدهٔ عاشق میان حلهٔ حمرا نگار خوش
باشد یکزمان در حلهٔ حمرا بدیدم یار را از جمالش زنده شد دل یافت روح
جان بقا در فراق او دل پرخون شد جای او این زمان هم حلهٔ حمرا است بر آن دلربا
بود چو حلهٔ حمرا دو ثوب سرخ ای یار بی مناسبت رنگ پوشش بسیار دو چشم
عاشق از اشک خون است حله سرخ بپوش مردمک چشم حلهٔ تیار الحدیث
الثامن حدثنا علی بن خشرم انبانا عیسی بن یونس عن اسرائیل عن ابی اسحاق عن البراء
بن عازب قال ما رایت احدا من الناس احسن فی حلة حمراء من رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان کانت جمته لتضرب قریبا من منکبیه گفت براء بن عازب
رضی الله تعالی عنه که ندیده ام هیچ احدی را از مردم نیکوتر در حلهٔ سرخ از
حبیب خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی که بود موی مبارک او هر آینه میرسید
نزدیک بدوش مبارک او بدانکه از نفی احسنیة نفی مساواة در حسن مفهوم
می شود بتحقیق هر لطافة که نهان بود پس پردهٔ غیب هر در صورة خوب تو
عیان ساخته اند هر چه در صفحهٔ اندیشه کشد کلک خیال شکل مطبوع تو
زیباتر از آن ساخته اند الحدیث التاسع حدثنا محمد بن بشار انبانا عبد الرحمن
بن مهدی انبانا عبید الله بن ایاد وهو ابن لقیط عن ابیه عن ابی رمثة قال اتیت

النبي

النبی صلی الله علیه وسلم وعلیه بردان اخضران گفت ابی رمثه رضی الله تعالی عنه
که دیدم حبیب خدای را صلی الله علیه وسلم در آنحال که بر آن سرور دو جامه سبز
بود یعنی خطوط سبز داشت یا تمام سبز بود علی اختلاف الروایتین بدانکه جامه سبز
لباس اهل جنة است ورنگ سبز نور افزای دیده وسرور بخش دل است ودیگر
خاصیتهای شریفه ولطیفه بسیار دارد چنانچه مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی
در توحید رب العالمین گفته برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری
معرفة کردگار وفقیر نظام الدین امنابادی در نعت حبیب رب العلمین معروض
داشته هر یک از ان تار سبز حلهٔ خضرا یار حبل متین دان برای معرفة کردگار
بهار سبز وگل اندر بهار می باشد خضر همیشه در سبزه زار می باشد ستاره در فلک
اخضر است وهم مه ومهر میان حلهٔ خضرا نگار می باشد بدانکه در شرح صراط
المستقیم مولانا شیخ عبد الحق دهلوی رحمه الله تعالی آورده که درازی رداء رسول
خدای صلی الله علیه وسلم شش گز بود ودر عرض سه گز ویک وجب ودرازی ازار
رسول خدای صلی الله علیه وسلم چهار گز بود ویک وجب ودر عرض دو گز ویک
وجب ومقدار گز بیست وچهار انگشت است بعدد حروف لا اله الا الله محمد رسول
الله انتهی کلامه الشریف الحدیث العاشر حدثنا عبد بن حمید انبانا عفان بن مسلم

انا عبد الله بن حسّان العنبري عن جدّتيه دُحَيبة وعُلَيبة عن قَيلة بنت مَخرَمة

قالت رايت النبي صلى الله عليه وسلم وعليه أسمال مُليّتين كانتا بزعفران وقد نفضته

وفي الحديث قصة طويلة گفت قيلة رضي الله تعالى عنها كه ديدم نبي را صلى الله عليه وسلم

وحال آنكه بود بران سرور عالم صلى الله عليه وسلم دو جامه كهنه مخلوط بزعفران

يعني هر دو زعفراني ورنگ كرده شده بزعفران بود وبتحقيق افشانده وريخته

بود هر يك ازان دو جامه رنگ زعفران را واز رنگ زعفران اثري قليل مانده بود

در آن بواسطه كهنگي ودر اين حديث قصه دراز است ترك كرده است مصنف آنرا

براي عدم مناسبت آن بباب لباس ومسكين نظام الدين در نعت مبارك اين

رباعي معروض داشته ❊ ديده رويت چو اى گل خوشبو ❊ رنگ رو ريخت زعفران

در كو ❊ زعفران زار عالم از بويت ❊ زعفراني است عاشقان از او ❊ الحديث الحادي عشر

حدثنا قتيبة بن سعيد انا بشر بن المفضل عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن

سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم بالبياض

من الثياب ليلبسها احياءكم وكفنوا فيها موتاكم فانها من خيار ثيابكم

گفت ابن عباس رضي الله تعالى عنهما كه گفت پيغمبر خداى صلى الله عليه وسلم كه لازم

گيريد بر خود اى امت من جامهاى سفيد را كه بپوشند جامهاى سفيد را زندگان

شما را كفن كنيد در جامهاى سفيد مرده هاى خود را پس بتحقيق جامهاى سفيد از بهترين

جامهاى شما است الحديث الثاني عشر حدثنا محمد بن بشار انا عبد الرحمن بن مهدي

انا سفيان عن حبيب بن ابي ثابت عن ميمون بن ابي شبيب عن سمرة بن جندب قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البسوا البياض فانها اطهر واطيب وكفنوا فيها

موتاكم گفت سمرة بن جندب رضي الله تعالى عنه كه گفت پيغمبر خداى صلى الله عليه وسلم

كه بپوشيد جامهاى سفيد را پس بدرستي كه جامهاى سفيد پاكتر است از جامهاى

رنگين براى آنكه هر درن ووسخ ونجاسته كه بجامه سفيد ميرسد هويدا ترمي باشد

اهل دين نظافت كزين بزودي از الحركت ازان ميكنند وپاك مي سازند و

بدرستي كه جامهاى سفيد اطيب است يعني خوشتر است زيرا كه دورتر است از

تغير خلقه آفريدگار سبحانه وتعالى كه ثابت است بر حالت خلقيه واصليه وبرنگ عارض

تعلق نگرفته ❊ غلام همت آنم كه زير چرخ كبود ❊ زهر چه رنگ تعلق پذيرد آزاد است

وبعرض پايان آورده است مسكين نظام الدين اين دو رباعي در نعت شريف ❊

ثياب بيض پسنديده زمهر وفا ❊ ببين بياض رخ پردهاى ديده ما ❊

سفيد بے تو شده همچو ديده يعقوب ❊ براى پوشش تو هست حلّه بيضا ❊ بگرد خيمه ❊

بود خوش نما بياض نهار ❊ بياض صاف چه خوب است در در شهوار ❊ سفيد جامه

که وصفش بود احَبّ ثیاب چه خوش نما است بکر حبیب حُسن شعار الحدیث

الثالث عشر حدثنا احمد بن منیع انا یحیی بن زکریا ابن ابی زائدة انا ابی عن مصعب

بن شَیبَة عن صفیة بنت شیبة عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت خرج رسول الله

صلی الله علیه وسلم ذاتَ غَدَاةٍ وعلیه مِرطٌ مِن شَعرٍ اَسوَد گفت ام المومنین عائشه

رضی الله تعالی عنها که بر آمد حبیب خدای صلی الله علیه وسلم از خانه خود بگاه

وحال انکه بر حبیب خدای صلی الله علیه وسلم چادری بود از موی سیاه بدانکه

شیخ نظامی گنجوی رحمه الله تعالی در نعت شریف گفته سرآمد ترین همه سروران

گزیده تر از جمله پیغمبران ضمان دار عالم سیه تا سفید شفاعت کن رو سیهم و امید

لب از باد عیسی بر از نوش تر تن از آب حیوان سیه پوش تر و فقیر نظامی امنابادی

در نعت لطیف این رباعی بیان آورده قرار دو مکه چشم در سواد نگر

درون ظلمة آب حیاة را است مقر میان ثوب سیه جلوه حبیب به بین در ابر تیره

مهر منور وانور الحدیث الرابع عشر حدثنا یوسف بن عیسی انا وکیع انا یونس

بن ابی اسحاق عن ابیه عن الشعبی عن عروة بن المغیرة بن شعبة عن ابیه ان النبی

صلی الله علیه وسلم لبس جبة رومیة ضیقة الکمین مروی است از مغیرة رضی الله تعالی

عنه که بدرستی پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم پوشید جبه رومیه را که تنگ بود هر دو

آستین او و تنگی آستین آن جبه آنقدر بود که در وقت وضو بر آوردن ساعد مبارک

از آن آستین دشوار بود لهذا از طرف دامن آن جبه هر دو ساعد مبارک بر آورده

اتمام وضو میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانکه در بعضی شروح گفته اند که جبه

عبارة است از دو ثوب که میان آنها پنبه بود و در قاموس گفته که جبه معروف است

باب ما جاء في عيش رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب نهم است در احادیث

شریفه که آمده است در بیان صفة عیش و زندگانی رسول خدای صلی الله علیه وسلم

در قاموس گفته که عیش عبارة است از حیوة و طعام و آنچه بدان زیست شود بدانکه

مقصود درین باب مستطاب بیان این است که بود حبیب خدای صلی الله علیه وسلم

در مدة زندگانی خود بر اختیار فقر و زهد و اعراض از دنیا و ایثار آن بر اغیار

صفة عیش نبی آنکه نکرده از زهد به جبال ز نعد دنیا نظری هیچ زمان

کوهها ی زر شده خاک ره سلطان جود شاه ما از همة عالی بلند پیما نمود آنکه

دنیا را از او باشد ثبات کی بود او را بدنیا التفات و در این باب مستطاب دو

حدیث است این هر دو حدیث مُشعر از عیش نبی عیش دو جهان بعالم است و بولی

بر دل و چشم سالکان ره حق از شمس و قمر زیاده در بند هی الحدیث الاول

حدثنا قتیبة بن سعید نا حماد بن زید عن ایوب عن محمد بن سیرین قال کنا

عند ابي هريرة وعليه ثوبان ممشقان من كتان فتمخط في احدهما فقال بخ بخ يتمخط
ابو هريرة في الكتان لقد رايتني واني لاخر فيما بين منبر رسول الله صلى الله عليه
وسلم وحجرة عائشة مغشيا علي فيجيئ الجائي فيضع رجله على عنقي يرى ان بي جنونا
وما بي جنون وما هو الا الجوع کفت محمد بن سیرین که بودیم نزدیک ابی هریره رضی الله
تعالى عنه در آن حال که برای ابی هریرة دو جامه رنگ کرده شده بگل سرخ از کتان بود
پس بینی پاک کرد ابو هریره در یکی از ان دو جامه پس کفت ابو هریره بخ بخ این کلمه ایست
که کفته می شود وقت فرحت وخوش شدن بچیزی وتکرار این کلمه برای مبالغه است
واین جای سوال است که برای چه خوش شد ابو هریره پس جواب کفت ابو هریره که
بینی پاک میکند ابو هریره در کتان وبه این سبب خوشوقت می شود ومیکوید بخ بخ
سوکند خدای تعالى است که هر اینه تحقیق دیده ام خود را وحال انکه بدرستی من
هر اینه می افتادم در موضعی که میان منبر رسول خدای صلى الله عليه وسلم ومیان
حجره ام المؤمنین عائشه صدیقه است رضی الله تعالى عنها در حالتی که اغماء وبیخودی
بود بر من چون بو هریره علت افتاده بر در راست امیدوار لطف تو که آن
نعم بر در راست ای دستکیر جمله نظامی از ین همه افتاده تر فقیر تر وناتوان
تراست پس می آمد آینده پس می نهاد پای خود را بر کردن من بر خاک راه پای

نادیم روی خویش بر خاک ما رواست اگر آشنا بود در کوی تو بر هر دری افتاده
می بینم سری این نیست کار دیگری این کار تست این کار تو ظن می برد آن آینده
که بدرستی بمن دیوانکی است وحال آنکه نبود مرا دیوانکی ونبود آن غشی وافتادن
من مگر کرسنکی یعنی بسبب غلبه کرسنکی بود آن اغماء وبی خودی نه بسبب دیوانکی
خلق از احوال مجنون غافل است خلق مجنون است ومجنون عاقل است بدانکه این
سقوط وافتادن ابی هریره دران موضع شریف دلالة میکند بر ضیق معاش آن
حضرة صلى الله عليه وسلم زیرا که مقتضای کمال کرم وشفقت رسول کریم برای اصحاب
واحباب خود این است که اکر وسعت معاش می داشت آن سرور عالم صلى الله عليه وسلم
ابو هریرة را به این حال نمی کذاشت الحديث الثاني حدثنا قتيبة نا جعفر بن سليمان
الضبعي عن مالك بن دينار قال ما شبع رسول الله صلى الله عليه وسلم من خبز قط
ولحم الا على ضفف قال مالك سالت رجلا من اهل البادية ما الضفف قال ان يتناول
مع الناس کفت مالک بن دینار که سیر نشد پیغمبر خدای صلى الله عليه وسلم از نان
کندم ونه از نان جو هرکز مکر با مهمانان وهمچنین سیر نشده از کوشت هرکز مکر با
مهمانان باب ما جاء في خف رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب دهم است در
احادیث شریفه که وارد است در کیفیت موزه پیغمبر خدای صلى الله عليه وسلم صفة

موزه سیه کرد قدمهای رسول ﷺ خوش سوادی که در او جا کند آب حیوان ✿ و در این
باب نیز دو حدیث است الحدیث الاول حدثنا هناد بن السری ثنا وکیع عن دلهم
بن صالح عن حجیر بن عبد الله عن ابن بریدة عن ابیه ان النجاشی اهدی للنبی
صلی الله علیه وسلم خفین اسودین ساذجین فلبسهما ثم توضأ ومسح علیهما
مروی است از بریده رضی الله تعالی عنه که بدرستی نجاشی یعنی بادشاه حبشه هدیه
فرستاد برای نبی صلی الله علیه وسلم جفت موزه سیاه ساده بی نقش و بی موی پس
بهر دو پا پوشید آن هر دو موزه را پس وضو ساخت و مسح کرد نبی صلی الله علیه
وسلم بر آن هر دو موزه ✿ از جان و دل هدیه فرستند این شهان ✿ بهر قبول حضرت
ختم پیمبران ✿ ختم رسل ز خلق عظیمش کند قبول ✿ باشد بدان شهان شرف و فخر دو جهان
الحدیث الثانی حدثنا قتیبة بن سعید انا یحیی بن زکریا بن ابی زائدة عن الحسن
بن عیاش عن ابی اسحاق عن الشعبی قال قال المغیرة بن شعبة اهدی دحیة
للنبی صلی الله علیه وسلم خفین فلبسهما وقال اسرائیل عن جابر عن عامر وجبة
فلبسهما حتی تخرقا لا یدری النبی صلی الله علیه وسلم اذکی هما ام لا قال ابو عیسی
وابو اسحاق هذا هو ابو اسحاق الشیبانی واسمه سلیمان گفت مغیره بن شعبه که
هدیه فرستاد دحیه صحابی رضی الله تعالی عنه برای نبی صلی الله علیه وسلم دو موزه

پس در

پس در هر دو پای مبارک کرد آن سرور آن دو موزه را و مروی است از عامر که وی
گفت که هدیه فرستاد دحیه رضی الله تعالی عنه جفت موزه را و جبه را پس پوشید نبی
صلی الله علیه وسلم آن جفت موزه را و جبه را تا آنکه پاره شدند و کهنه گشتند آن
موزه و جبه و ندانست نبی صلی الله علیه وسلم که آن دو موزه از پوست حیوانی است
که از ذبح شرعی واقع شده یا نه باب ما جاء فی نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
این باب یازدهم است در احادیث لطیفه که آمده است در کیفیت نعل رسول الله صلی الله
علیه وسلم صفت نعل پیمبر که شده فرش رهش ✿ تاج شاهان و بر او انس و ملک بوسه
دهان ✿ و در این باب یازده حدیث است ✿ با نور احد عشر احادیث احمدی ✿ در
احد عشر کوکب یوسف چه روشنی ✿ کرزنده باشد آید یوسف به یازده ✿ از بهر
زیارت به ترمذی الحدیث الاول حدثنا محمد بن بشار انا ابو داود انا همام عن
قتادة قال قلت لانس بن مالک کیف کان نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لهما قبالان گفت قتاده که گفتم مر انس ابن مالک را که چگونه بود نعل پیغمبر خدای
صلی الله علیه وسلم گفت انس که برای هر کدام از آن دو نعل دو قبال بود در
مهذب گفته که قبال بکسر قاف دوال نعلین که میان انگشتان بود و مولانا شیخ
عبد الحق دهلوی رح در شرح مشکوة آورده که بود برای هر یک از دو نعل رسول الله

ف

صلی الله علیه وسلم دو قبال وضع میکرد یکی از آن دو قبال را در میان انگشت نر و
انگشت که متصل بوی است و وضع میکرد دیگر را میان انگشت میانه و انگشت که متصل
به اوست الحدیث الثانی حدثنا ابو کریب محمد بن العلاء انا وکیع عن سفیان عن خالد
الحذاء عن عبد الله بن الحارث عن ابن عباس قال کان لنعل رسول الله صلی الله علیه
وسلم قبالان مثنی شراکهما گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که بود برای نعل پیغمبر
خدای صلی الله علیه وسلم یعنی برای هر نعل دو قبال که دو تا کرده شده بود شراک
آن هر دو قبال گفته اند که شراک دوال تنگ می باشد از نعل بر پشت قدم و چه خوش
گفته مولانا عارف جامی رحمه الله تعالی ز مهجوری برآمد جان عالم ترحم یا نبی الله ترحم
جهانی دیده کرده فرش راه اند چو فرش اقبال پابوس تو خواهند ادیم طائفی
نعلین پا کن شراک از رشته جانهای ما کن نجرو پای در صحن حرم نه بفرق
خاک ره بوسان قدم نه الحدیث الثالث حدثنا احمد بن منیع انا ابو احمد الزبیری
انا عیسی بن طهمان قال اخرج الینا انس بن مالک نعلین جرداوین لهما قبالان
قال فحدثنی ثابت بعد عن انس انهما کانتا نعلی النبی صلی الله علیه وسلم گفت عیسی
بن طهمان که بیرون آورد از خانه خود انس بن مالک رضی الله تعالی عنه دو نعل بی
موی را که هر کدام آن نعل را دو قبال بود گفت عیسی بن طهمان که پس حدیث کرد مرا

ثابت

ثابت پس از صحبت برآوردن انس نعلین را در حالتی که راوی بود از انس این را که آن
دو نعل بوده اند نعلین حضرة نبی الثقلین صلی الله علیه وسلم سر بر عرش را نعلین
او تاج امین وحی و صاحب معراج و معروض میدارد مسکین نظام الدین
در نعت مقدس این دو رباعی و این چند بیت را آن قدمهای سید کونین
جنت است اهل جنت است نعلین هست واقع که اهل جنت جرد زان شده این
دو نعل جرداوین تحت اقدام آن رسول خدا هست فردوس و جنت الماوی
در بهشت است آن دو نعل و هر آنچه در بهشت است او زموست جدا زیر
قدمین سید ثقلین هست آن هر دو نعل جرداوین زیر آن هر دو نعل هشت بهشت
مرحبا آن دو نعل قدس سرشت بوسه گاه ملایکه آن نعل تا ز بوسش کنند لبها لعل
خاک آن نعل راست قدر بلند که خدا کرده است به آن سوگند کاش آن خاک
آیدم بنظر که آب حیوان رسدم آه چه خبر خاک حرمین آن دو شهر شریف
رکش شده مس آن دو نعل لطیف که میسر شود نظامی را کحل دیده کند تمامی را
یا کریما کن این دعا مقبول از طفیل رسول و آل رسول صلوات و سلام تو
بدوام بر نبی و بر آل و صحب کرام الحدیث الرابع حدثنا اسحاق بن موسی الانصاری
قال انا معن قال انا مالک انا سعید بن ابی سعید المقبری عن عبید بن جریج انه قال لابن

عمر رأيتك تلبس النعال السبتية قال اني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبس النعال
التي ليس فيها شعر ويتوضأ فيها فانا احب ان البسها گفت عبيد بن جريج مر ابن عمر را
رضي الله تعالى عنهما كه ديدم ترا كه مي پوشي نعلهاى بى موى را كه قسم نفيس است و
پوشيدن آن عادة توانگران است گفت ابن عمر رضي الله تعالى عنه كه بدرستى من ديده ام
پيغمبر خداى را صلى الله عليه وسلم كه مى پوشيد نعلها را كه در آنها هيچ موى نبود و وضو
ميكرد در آنها پس من دوست ميدارم پوشيدن اين قسم نعل را به قصد اتباع سنة
نبوى صلى الله عليه وسلم نه به قصد تنعم و تكلف ؛ يا ربم توفيق ده كه آرم بجا تا وقت
مرگ ؛ آنچه فرمان خدا و سنة پيغمبر است ؛ خورشيد كه نيست هيچ ننگش ؛ از نعل اديم
تست ننگش ؛ اندازه نعل تست والله ؛ محراب مستجابان درگاه ؛ الحديث الخامس
حدثنا اسحق بن منصور انا عبد الرزاق عن معمر عن ابن ابي ذئب عن صالح مولى التوءمة
عن ابي هريرة قال كان لنعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قبالان گفت ابو هريرة
رضي الله تعالى عنه كه بود هر كدام نعل رسول خداى را صلى الله عليه وسلم دو قبال نعل
او تاج بر سر شاهان ؛ افسر و چتر سلطنت خواهان ؛ الحديث السادس حدثنا احمد
بن منيع حدثنا ابو احمد انا سفيان عن السدي قال حدثني من سمع عمرو بن حريث
يقول رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في نعلين مخصوفتين گفت عمرو بن

حريث

حريث رضي الله تعالى عنه كه ديده ام پيغمبر خداى را صلى الله عليه وسلم كه نماز ميكرد در
دو نعل كه از دو جلد بود كه يك جلد بر جلد ديگر دوخته شده بود ؛ نعلين تو تاج
قاب قوسين ؛ تمكين تو شان آفرينش ؛ صاف شكر شفاعت تو ؛ قوت مگسان آفرينش
الحديث السابع حدثنا اسحاق بن موسى الانصاري انا معن انا مالك عن ابي الزناد
عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يمشين احدكم
في نعل واحد لينعلهما جميعا او ليحفهما جميعا حدثنا قتيبة عن مالك عن ابي الزناد
نحوه مروى است از ابى هريره رضي الله تعالى عنه كه بدرستى پيغمبر خداى صلى الله عليه
وسلم گفت كه راه نرود هر آينه يكى از شما در يك نعل كه نعل بپوشاند هر دو پا را يا برهنه
كند هر دو پا را از نعل زيرا كه مشي در يك نعل سبب سخريه است و عدم وقار.
الحديث الثامن حدثنا اسحاق بن موسى انا معن عن ابي الزبير عن جابر ان النبي صلى الله
عليه وسلم نهى ان يأكل يعني الرجل بشماله او يمشي في نعل واحد مروى است از جابر
رضي الله تعالى عنه كه بدرستى پيغمبر خداى صلى الله عليه وسلم نهى كرد از اينكه خورد
مرد بدست چپ خود بى ضرورة و نهى كرد از اينكه راه رود مرد در يك نعل بدانكه تخصيص
مرد بذكر براى احتراز از زن نيست بلكه براى شرافة مرد است و زن تابع است
در حكم الحديث التاسع حدثنا قتيبة عن مالك ح وانا اسحاق بن موسى انا معن انا مالك

عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

اذا انتعل احدکم فلیبدا بالیمین واذا نزع فلیبدا بالشمال فلتکن الیمنی اولهما

تنعل وآخرهما تنزع مروی است از ابی هریره رضی الله تعالی عنه که بدرستی پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم گفت که وقتی که نعل پوشد یکی از شما پس گو آغاز کند بپای راست

و وقتی که کشد نعل را یکی از شما پس گو آغاز کند بپای چپ پس گو باشد پای راست

اول دو پا در حالت پوشانیدن نعل و آخر دو پا در حالت کشیدن نعل برای آنکه نعل

پوشیدن از باب تکریم است و هرچه از باب تکریم است مسنون است در آن تقدیم

راست بر چپ و هرچه از باب تکریم نیست مسنون است در آن تقدیم چپ بر راست

مانند کشیدن نعل و برآمدن از مسجد و درآمدن در خلا و در بازار الحدیث

العاشر حدثنا ابو موسی محمد بن المثنی انا محمد بن جعفر انا شعبة انا اشعث وهو

ابن ابی الشعثاء عن ابیه عن مسروق عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه

وسلم یحب التیمن ما استطاع فی ترجله وتنعله وطهوره گفت ام المؤمنین عائشه صدیقه

رضی الله تعالی عنها که بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم که دوست میداشت آغاز کردن

را از جانب راست مادام که می توانست در شانه کردن یعنی اول از جانب راست

شانه میکرد و در نعل پوشیدن و در وضو ساختن الحدیث الحادی عشر حدثنا

محمد بن

محمد بن مرزوق ابو عبد الله ثنا عبد الرحمن بن قیس ابو معاویة ثنا هشام عن محمد عن

ابی هریرة قال کان لنعل رسول الله صلی الله علیه وسلم قبالان وابی بکر وعمر رضی الله

تعالی عنهما واول من عقد عقدا واحدا عثمان رضی الله عنه گفت ابو هریره رضی الله

عنه که بود برای هر نعل رسول خدای صلی الله علیه وسلم دو قبال و برای هر نعل

ابی بکر و برای هر نعل عمر رضی الله تعالی عنهما دو قبال و اول کسی که گره بست یک گره

یعنی یک قبال اختیار کرد برای یک نعل عثمان است رضی الله تعالی عنه تا مردم معلوم

کنند که برای هر نعل یک قبال بستن مکروه نیست باب ماجاء فی ذکر خاتم رسول الله

صلی الله علیه وسلم این باب دوازدهم است در احادیث شریفه که وارد است در

ذکر انگشترین پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم صفت خاتم دستش که بآن شاهان را

کرده دعوة سوی اسلام و نوشته فرمان خاتمش از نهفت فلک حلقه ساز یافته

از مهر نبوة طراز گرچه سلیمان شود انگشترین خضر او از رسد در نگین

گرد شده حلقه پیغمبران خاتم او مهر نهاده بران و درین باب هشت حدیث

الحدیث الاول حدثنا قتیبة بن سعید وغیر واحد عن عبد الله بن وهب

عن یونس عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کان خاتم النبی صلی الله علیه وسلم

من ورق وکان فصه حبشیا گفت انس رضی الله تعالی عنه که بود انگشترین

ف

نبی صلی الله علیه وسلم از نقره و بود نگین آن انگشترین منسوب بسوی حبشه یعنی
از حبشه آورده شده بود عقیق بود یا حجری دیگر که می باشد در حبشه یا صانع آن از
اهل حبشه بود یا ساخته شده بود در حبشه یا بوده است سیاه مانند رنگ حبشی
کذا فی شرح المشکوة للشیخ الدهلوی و عرض بیان نمید ادنی مسکین نظام الدین آنچه
از فضل ربانی فائض شده است بر او از نظم این رباعیات خمسه که بیچ گنج است
آن سیم سفید حلقه مهر نبی ؛ در وی است سوادی از نگین حبشی ؛ در عین سواد
مردم دیده به بین ؛ آن نقش محمد رسول قرشی ؛ مهر نبی سپید و سید را شد ضمان
روشن شده است دیدهٔ عالم ز نور آن ؛ آن دیدهٔ مراد جهان چشمهٔ حیات ؛ دارند
چشم فتح در خلد جمله زان ؛ آن بیاض حلقه سیم و سواد آن نگین ؛ در وی از نام محمد
نقش نور افزا به بین ؛ ماه سیمین حلقه کرده فص حبشی را میان ؛ بر امید نقش نام
تو شده انگشترین ؛ مهر پیغمبر سفیدش حلقه و حبشی نگین ؛ در ریاض قدس شکل نرگس
شهلا است این ؛ از بهشت آمد برون در آینهٔ حضرش ؛ بر مثال مهر کو دیده است
چشم حور عین ؛ مهر کش حلقه سفید و حبشی است او را نگین ؛ نقش وی نام محمد چشم
پر نور است این ؛ همچنین چشم ملائک منقش زین نام هست ؛ و اشده این هر دو
چشم از بهر حسن یار بین ؛ الحدیث الثانی حدثنا قتیبة انا ابو عوانة عن ابی بشر

عن نافع

عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من فضة فکان یختم به ولا یلبسه
قال ابو عیسی ابو بشر اسمه جعفر بن ابی وحشیة مروی است از عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما
که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم گرفت انگشترین را از نقره پس بود که مهر میکرد به آن بر نامهای
هدایت بخش که به ملوک و سلاطین می فرستاد و نمی پوشید آن را بطریق دوام بلکه
در بعض اوقات می پوشید الحدیث الثالث حدثنا محمد بن غیلان انا حفص بن عمر
ابن عبیدة هو الطنافسی انا زهیر ابو خیثمة عن حمید عن انس قال کان خاتم رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فضة و فصه منه گفت انس رضی الله تعالی عنه که بود انگشترین
رسول خدای صلی الله علیه وسلم از نقره و نگین آن نیز از نقره بدانکه منافی نیست
این حدیث شریف سابق را برای جواز تعدد در انگشترین مبارک و برای تعدد معانی
در لفظ حبشی الحدیث الرابع حدثنا اسحق بن منصور انا معاذ بن هشام حدثنی ابی
عن قتادة عن انس بن مالک قال لما اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یکتب
الی العجم قیل له ان العجم لا یقبلون الا کتابا علیه خاتم فاصطنع خاتما کانی انظر الی بیاضه
فی کفه گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که آن هنگام که خواست پیغمبر خدای صلی الله
علیه وسلم این که بنویسد و فرستد نامهای هدایت اسلام بسوی پادشاهان عجم
گفته شد آن سرور عالم را صلی الله علیه وسلم که بدرستی مردم عجم قبول نمی کنند هیچ

نامه را مگر نامه که بروی مهر باشد پس امر کرد رسول خدای صلی الله علیه وسلم به ساختن
خاتم پس ساختند خاتم را گویا که نظر میکنم سوی سفیدی آن خاتم در کف دست مبارک
او صلی الله علیه وسلم الحدیث الخامس حدثنا محمد بن یحیی انا محمد بن عبد الله الانصاری
قال حدثنی ابی عن ثمامة عن انس بن مالک قال کان نقش خاتم النبی صلی الله علیه وسلم
محمد سطر و رسول سطر والله سطر گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود نقش
انگشترین نبی صلی الله علیه وسلم محمد یک سطر و رسول یک سطر والله یک سطر بدانکه
تصریح کرده است امام نووی وغیر آن نیز باین که سطر اعلی الله بود و سطر ثانی
رسول و سطر سیوم یعنی سطر آخرین محمد کذا فی شرح المشکوة للشیخ الدهلوی رحمه الله
النجا و چنین خوش گفته شده است در نعت شریف این بیت لطیف ؛ لو شق عن قلبی
تری وسطه ؛ ذکرک والتوحید فی سطر ؛ الحدیث السادس حدثنا نصر بن علی
الجهضمی ابو عمرو قال انا نوح بن قیس عن خالد بن قیس عن قتادة عن انس ان
النبی صلی الله علیه وسلم کتب الی کسری وقیصر والنجاشی فقیل له انهم لا یقبلون کتابا
الا بخاتم فصاغ رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتما حلقته فضة ونقش فیه محمد رسول الله
مروی است از انس رضی الله تعالی عنه که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم امر کرد به نوشتن
فرمان واجب الاذعان سوی کسری بادشاه عجم و سوی قیصر بادشاه روم و سوی نجاشی

بادشاه

بادشاه حبشه برای دعوة آنها با سلام ؛ محمد که بی دعوی تخت و تاج ؛ ز شاهان
به شمشیر بستد خراج ؛ خراج آوردش حاکم روم و ری ؛ خراج حبش فرستاد کسری و کی ؛
پس گفته شد آن سرور عالم را صلی الله علیه وسلم که بدرستی که ایشان قبول نمیکنند
نامه را مگر با مهر پس امر کرد پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم به ساختن مهر که حلقه
آن نقره بود و نقش کرده شد در آن مهر محمد رسول الله ؛ محمد که از ازل تا ابد هر چه
هست ؛ به آرایش نام او نقش بست ؛ طراز معنی سکه نام اوست ؛ بقای ابد
جرعه جام اوست ؛ الحدیث السابع حدثنا اسحاق ابن منصور انا سعید بن
عامر والحجاج بن منهال عن همام عن ابن جریج عن الزهری عن انس بن مالک
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دخل الخلاء نزع خاتمه مروی است از انس
بن مالک رضی الله تعالی عنه که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم وقتی که اراده در آمدن
در جای قضاء حاجت میکرد می کشید از انگشت مبارک و بیرون می نهاد مهر
مبارک خود را زیرا که مشتمل بود بر اسم اعظم الله بلکه بر آیة از قرآن عظیم و در این
تعظیم اسم رب است سبحانه وتعالی و تعلیم ادب است مر امت را ؛ از خدا خواهیم
توفیق ادب ؛ بی ادب محروم گشت از لطف رب ؛ الحدیث الثامن حدثنا اسحاق بن
منصور انا عبد الله بن نمیر انا عبد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال اتخذ رسول الله

صلی الله علیه وسلم خاتما من ورق فکان فی یده ثم کان فی ید ابی بکر و عمر رضی الله عنهما
ثم کان فی ید عثمان رضی الله عنه حتی وقع فی بئر اریس نقشه محمد رسول الله گفت ابن عمر
رضی الله تعالی عنهما که ساخت پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم خاتمی از نقره پس بود آن خاتم
در دست حق پرست آن حضرة صلی الله علیه وسلم در زمان حیات او بعد از آن بود آن
مهر مبارک در دست امیر المؤمنین ابو بکر و امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنهما که امین بودند الله
بر آن مهر مبارک و ختم میکردند رسایل را بآن مهر مبارک در زمان خلافت خود پس بود
آن مهر مبارک در دست امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه تا آنکه افتاد آن مهر مبارک
در چاه اریس از دست معیقیب که خادم امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه بود و
نقش آن مهر مبارک محمد رسول الله بود و بدانکه اریس بفتح همزه و تخفیف را مکسوره و سین
مهمله نام چاهی است معروف که نزدیک مسجد قبا نزد مدینه منوره است کذا فی النهایة
و بدانکه سقوط آن مهر مبارک در چاه اریس بعد از گذشتن شش سال بود که از خلافه
امیر المؤمنین عثمان گذشته بود و از همان روز فتنه و ابتلا رجال خلافه امیر المؤمنین
عثمان رضی الله را یافت همانا که سری در مهر مبارک ایداع یافته بود و این واقعه مثل واقعه
گم شدن مهر سلیمان علیه السلام و اختلال ملک سلیمانی نزد سقوط آن مهر بود
و برای بنده مسکین نظام الدین درین مقام در دل انجام این سه رباعی منظوم شده

چون

چون مهر نبی فتاد در چاه اریس ؛ در ملک بلا جلیس شد فتنه انیس ؛ از گم شدن مهر سلیمان
گویا ؛ میکرد خروج و بغی دیو و ابلیس ؛ در چاه اریس مهر فخر دو جهان ؛ از دست معیقیب
ندیم عثمان ؛ افتاد و به عثمان غم او چون یعقوب ؛ از افتادن یوسف به چه اندر کنعان ؛
یوسف بر آمد از چه و آن مهر بر نیامد ؛ غرقه شده چو یونس و از قعر بر نیامد ؛ شبهای تار
مانده و تاریک شد جهان ؛ در غرب رفت و هیچگه آن مهر بر نیامد ؛ باب ما جاء فی
تختم رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب سیزدهم است در بیان احادیث شریفه
که آمده است در کیفیت پوشیدن خاتم رسول خدا صلی الله علیه وسلم ؛ وصف
پوشیدن خاتم که بر دست کریم ؛ میکند عزت ختام از کرم خویش عیان ؛ و درین
باب چار حدیث است الحدیث الاول حدثنا محمد بن سهل بن عسکر البغدادی
و عبد الله بن عبد الرحمن قالا انا یحیی بن حسان انا سلیمان ابن بلال عن شریک
بن عبد الله بن ابی نمر عن ابراهیم بن عبد الله بن حنین عن ابیه عن علی بن
ابی طالب رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یلبس خاتمه فی یمینه
حدثنا محمد بن یحیی انا احمد بن صالح انا عبد الله بن وهب عن سلیمان بن بلال
عن شریک بن عبد الله بن ابی نمر نحوه مرویست از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
که بدرستی پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم بود که می پوشید خاتم خود را در دست راست خود

حدثنا احمد بن منيع انا يزيد بن هارون عن حماد بن سلمة قال رايت ابن ابي رافع
يتختم في يمينه فسالته عن ذلك فقال رايت عبد الله بن جعفر يتختم في يمينه وقال
عبد الله ابن جعفر كان النبي صلى الله عليه وسلم يتختم في يمينه حدثنا يحيى بن موسى
انا عبد الله بن نمير انا ابراهيم بن الفضل عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن عبد الله
بن جعفر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتختم في يمينه گفت ابن ابي رافع که دیدم
عبد الله بن جعفر را که می پوشید خاتم را در دست راست خود و گفت عبد الله بن
جعفر بود نبی صلی الله علیه وسلم که می پوشید انگشترین مبارک را در دست راست
خود بدانکه مراد از جعفر در اینجا جعفر طیار ابن ابیطالب است رضی الله تعالی عنه
جعفر آنکه در حرب بازو قطع گشت و شد شهید آنجه داد شخدا دو بال جنتی پرید
اهل ایمان راست تصدیق از دل وجان که این خبر گفته پیغمبر امه چون گوطیار
دید حدثنا ابو الخطاب زیاد بن یحیی انا عبد الله ابن میمون عن جعفر بن محمد
عن ابیه عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یتختم فی یمینه مروی است از
جابر رضی الله تعالی عنه که بدرستی پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم بود که می پوشید
خاتم را در دست راست خود حدثنا محمد بن حمید الرازی انا جریر عن محمد بن اسحق
عن الصلت بن عبد الله قال کان ابن عباس یتختم فی یمینه ولا اخاله الا قال کان

رسول الله صلى الله عليه وسلم يتختم في يمينه بود ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که می
پوشید خاتم در دست راست خود وگمان نمی برم ابن عباس را مگر آنکه گفته آن بوده رسول خدای
صلی الله علیه وسلم که می پوشید خاتم در دست راست خود الحديث الثاني حدثنا ابن
ابي عمر انا سفيان عن ايوب بن موسى عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم اتخذ خاتما من فضة وجعل فصه مما يلي كفه ونقش فيه محمد رسول الله ونهى
ان ينقش احد عليه وهو الذي سقط من معيقيب في بئر اريس مروی است از ابن عمر
رضی الله عنهما که بدرستی پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم گرفت خاتمی از نقره و کرد نگین
نگین آنرا در موضعی که قریب بود از باطن کف دست مقدس او چنانچه وارد شده است
در روایت مسلم و نقش کرده شده بود در آن محمد رسول الله و نهی کرد رسول
خدای صلی الله علیه وسلم از آنکه نقش کند احدی بر خاتم خود محمد رسول الله
و آن خاتم همان خاتم است که افتاده است از معیقیب در چاه اریس بدانکه در
جامع الاصول گفته معیقیب بضم میم وفتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و
کسر قاف و بعد از آن یاء مثناة تحتانیه ساکنه پس آن باء موحده الحديث الثالث حدثنا
قتيبة بن سعيد انا حاتم بن اسماعيل عن جعفر بن محمد عن ابيه قال كان الحسن و
الحسين رضي الله تعالى عنهما يتختمان في يسارهما مروی است از امام جعفر الصادق

رضی الله تعالی عنه در حالتی که او روایت کرد از پدر بزرگوار خود که امام محمد باقر است
رضی الله تعالی عنه که او گفت که بودند امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی عنهما
که می پوشیدند انگشتری را در دست چپ خود بدانکه معلوم می شود ازین که
رسول خدای صلی الله علیه وسلم خاتم را بدست چپ مبارک خود نیز پوشیده
و اگر نه امام حسن و حسین رضی الله تعالی عنهما در دست چپ انگشتری نمی پوشیدند
برای کمال اتباع و اقتدار ایشان به اخلاق مصطفویه و شمائل نبویه و سنن سنیه
سید هر آن بود که هر چه بود در او ۔ خلق محمدی کرم مرتضی علی ۔ حدثنا عبد الله
بن عبد الرحمن انا محمد بن عیسی وهو ابن الطباع انا عباد بن العوام عن سعید بن
ابی عروبة عن قتادة عن انس بن مالک ان النبي صلی الله علیه وسلم تختم فی یمینه
مروی است از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
پوشیده است خاتم را در دست راست خود الحدیث الرابع حدثنا محمد بن عبید
المحاربي الکوفی ثنا عبد العزیز بن ابی حازم عن موسی بن عقبة عن نافع عن ابن
عمر قال اتخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتما من ذهب فکان یلبسه فی یمینه
فاتخذ الناس خواتیم من ذهب فطرحه رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال لا البسه
ابدا فطرح الناس خواتیمهم گفت ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گرفته و ساخته بود

پیغمبر خدای

پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم انگشتری را از زر پس می پوشید آنرا در دست
راست خود و این پیش از تحریم زر بر مردان بود پس گرفتند و ساختند اصحاب
رضی الله تعالی عنهم اجمعین انگشتریها از زر پس طرح کرد و انداخت انگشتری
زر را رسول خدای صلی الله علیه وسلم و گفت که نپوشم انگشتری زر را در هیچ
وقت پس دور کردند و انداختند اصحاب رضی الله تعالی عنهم اجمعین انگشتریهای
خود را که از زر بود و عرض بیان میدارد فقیر نظام الدین ۔ چه زر و چه قبول سیم و زر
هر چه که هست ۔ ای مظهر حق تمام آن در پیدا تست ۔ آنرا که تو بنواختیش دل
دهدش خلق ۔ و آنرا که تو انداختیش کس ندهد دستش ۔ شد نصیب ذهب فراق
یلت ۔ سیم را وصل آن ید بیضا ۔ شده زر زرد و مریض صفت ۔ سیم را روی سپید
صبح آسا ۔ باب ما جاء فی صفة سیف رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب چاردهم است
در احادیث شریفه که آمده است در صفت تیغ رسول خدای صلی الله علیه وسلم صفت
سیف بنی آنکه همیشه جنة تحت ظلش بود و بفرق دین راست ضمان ۔ و در این باب
سه حدیث است ۔ قول نبوی است که عمار و علی و سلمان ۔ خلد مشتاق بدیده
این هر سه بدان ۔ خلد که باشد مشتاق به این هر سه حدیث ۔ می سزد تا که سعادت
شودش دو چندان ۔ الحدیث الاول حدثنا محمد بن بشار انا وهب بن جریر انا ابی

عن قتادة عن انس قال كان قبيعة سيف رسول الله صلى الله عليه وسلم من فضة
گفت انس رضی الله تعالی عنه که بود قبیعه شمشیر پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم از
نقره بدانکه در مغرب آورده که القبیعة بفتح قاف وکسر بای موحده وسکون یای
مثناة تحتانیه وعین مهمله آنچه که بر سر قبضه گاه شمشیر بود از سیم یا آهن یا غیر آن
حدثنا محمد بن بشار انا معاذ بن هشام حدثنی ابی عن قتادة عن سعيد بن ابي
الحسن قال كانت قبيعة سيف رسول الله صلى الله عليه وسلم من فضة گفت سعید
بن ابی الحسن که بود سر قبضه گاه شمشیر پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم از سیم
الحديث الثاني حدثنا ابو جعفر محمد بن صدران البصري انا طالب بن حجير عن هود
وهو ابن عبد الله ابن سعيد عن جده لامه قال دخل رسول الله عليه وسلم
مكة يوم الفتح وعلى سيفه ذهب وفضة قال طالب فسألته عن الفضة فقال كانت
قبيعة السيف فضة مروی است از هود در حالتی که راوی است از جد مادری
خود که گفت جد او رضی الله تعالی عنه که داخل شد رسول خدای صلی الله علیه وسلم
در مکه معظمه روز فتح مکه در آنحال که بود بر تیغ او طلا و نقره وچه خوش است
این بیت مناسب بفتح مکه معظمه ؎ تیغ تو با زسفید آسا به پرواز آمده ؎ وز سر
هر پره سیاهی سرخ و بان آمده ؎ گفت طالب که راوی است از هود که پس سوال کردم

هوده را از سیم که در کدام موضع از تیغ بود پس گفت که قبیعه سیف از نقره بود مولانا
محمد حنفی در شرح شمایل آورده که در این حدیث ضعف است نیست اسناد او
قوی و تحلیه به زر حرام است انتهی و گفته شده است که ممکن است که مموه باشد
به زر و این حرام نیست بر مردان و تفصیل آن در کتب فقه است كذا في شرح المشكوة
للشيخ الدهلوي رحمه الله تعالى الحديث الثالث حدثنا محمد بن شجاع البغدادي
انا ابو عبيدة الحداد عن عثمان بن سعد عن ابن سيرين قال صنعت سيفي على
سيف سمرة بن جندب وزعم سمرة انه صنع سيفه على سيف رسول الله صلى الله عليه
وسلم وكان حنفيا حدثنا عقبة بن مكرم البصري قال حدثنا محمد بن بكر عن عثمان
بن سعد بهذا الاسناد نحوه گفت ابن سیرین که ساختم شمشیر خود را بر طبق و
بر روش شمشیر سمرة ابن جندب و گفت سمره که بدرستی او ساخته بود تیغ خود را
بر هیئت و شکل تیغ رسول خدای صلی الله علیه وسلم و بوده است تیغ رسول خدا
صلی الله علیه وسلم حنفی ای منسوب بسوی بنی حنیفه یعنی مصنوع بنی حنیفه بود
که این قبیله مشهور و معروف اند بخوبی صنعت شمشیر باب ما جاء
في صفة درع رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب پانزدهم است در احادیث
شریفه که آمده است در صفت زره رسول خدای صلی الله علیه وسلم ؎ صفت درع که پوشید

رسولش در جنک؛ هست آن حصن حصین حرز دو عالم بیان؛ و در این باب
دو حدیث است الحدیث الاول حدثنا ابو سعید عبد الله بن سعید الاشج انا یونس
بن بکیر عن محمد بن اسحاق عن یحیی بن عباد بن عبد الله بن الزبیر عن ابیه عن
جده عبد الله ابن الزبیر عن الزبیر بن العوام قال کان علی النبی صلی الله علیه وسلم
یوم احد درعان فنهض الی الصخرة فلم یستطع فاقعد طلحة تحته فصعد النبی صلی الله
علیه وسلم حتی استوی علی الصخرة قال فسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اوجب
طلحة کفت زبیر بن عوام رضی الله تعالی عنه که بود بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در
روز جنک احد دو زره پس قایم شد و قصد کرد بسوی سنک بزرک که بالای آن سنک
بزرک بر آید تا اصحاب او را بسلامة ببینند و پیش آن سرور عالم جمع شوند زیرا که
شیطان ندا کرده بود که محمد رسول خدا مقتول شده است پس نتوانست که بالای آن سنک
بر آید بسبب ثقل دو زره و دیکر اسلحة پس نشاند طلحه را رضی الله تعالی عنه
زیر خود و پای مبارک بر پشت او نهاد بر مثال زینه پایه انکه تاج سر من خاک کف
پاش بود؛ بادشاهی بکنم کر بسرم باز آید؛ ای خوشحاله آن مست که در پای حبیب
سر و دستار نداند که کدام اندازد؛ پس بالا بر آمد پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم تا انکه
مستوی و قایم شد بر آن سنک بزرک کفت زبیر بن عوام پس شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

که میکفت

که میکفت واجب ساخت طلحه برای نفس خود جنت را یا شفاعت خاص مرا به سبب این فعل
یا به تمام آنچه کرد از کارها در روز جنک احد و کرده بود طلحه رضی در این روز نفس خود را
وقایه و سپر پیش حبیب خدا و جان خود را فدا و نثار آنحضرة صلی الله علیه وسلم تا انکه
بزیاده از هشتاد زخم مجروح شد و هر دو دست او شل کشت و بزبان حال فرخنده
مآل میکفت؛ کر نثار قدم یار کرامی نکنم؛ کوهر جان بچه کار دکرم باز آید؛ الحدیث
الثانی حدثنا ابن ابی عمر ثنا سفین بن عیینة عن یزید بن خصیفة عن السائب بن یزید
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علیه یوم احد درعان قد ظاهر بینهما رویت
از سایب بن یزید رضی الله تعالی عنه که بود بر آنحضرة صلی الله علیه وسلم در روز جنک
احد دو زره بتحقیق جمع کرده بود میان آن دو زره و پوشیده بود یکی را بالای دیکری
بدانکه این از نهایة شجاعة آن حضرة بود برای انکه هر که مردانه تر و قوی تر و تردد او
در کار بیشتر باشد سلاح او و استعداد او بیشتر بود و در این حدیث دلالة است
بر انکه مباشرة اسباب منافی توکل نیست اکر یقین بحال خود باشد باب ما جاء فی
صفة مغفر رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب شانزدهم است در احادیث
شریفه که وارد است در صفة مغفر سرور عالم صلی الله علیه وسلم وصف مغفر که بر
سر داشته رسول مغفر لغة زره رتبه باو ببیضه خود انه قران بدانکه مغفر بکسر میم

وسکون غین معجمه وبه فتح فا زره که بافته میشود بر اندازه سر یعنی خود در این باب
دو حدیث است الحدیث الاول حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا مالک بن انس
عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة وعلیه المغفر
فقیل له هذا ابن خطل متعلق باستار الکعبة فقال اقتلوه مروی است از انس بن
مالک رضی الله تعالی عنه که بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم داخل شد مکه معظمه
وحال آنکه بر سر مبارک او خود بود پس گفته شد آن سرور کائنات را صلی الله علیه وسلم
که این ابن خطل است که چنگ زده به پردهای کعبه شریفه است پس گفت سرور عالم
صلی الله علیه وسلم که بکشید او را الحدیث الثانی حدثنا عیسی بن احمد ثنا عبد الله
بن وهب حدثنی مالک بن انس عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم دخل مکة عام الفتح وعلی رأسه المغفر قال فلما نزعه جاءه رجل فقال ابن
خطل متعلق باستار الکعبة فقال اقتلوه قال ابن شهاب وبلغنی ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم لم یکن یومئذ محرما مروی است از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه
که بدرستی رسول خدای صلی الله علیه وسلم داخل شد در مکه معظمه در سال فتح مکه
و بر سر مبارک او خود بود پس چون کشید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خود را از سر مبارک
آمد پیش او مردی پس گفت آن مرد که ابن خطل چنگ زده و پناه گرفته است به پردهای

کعبه شریفه

کعبه شریفه پس گفت سرور عالم صلی الله علیه وسلم که بکشید او را که او ارتداد اراد
داده و مسلمانان را بناحق کشته و به هجو اهل اسلام راضی بوده و سب میکرد گفت ابن
شهاب که راوی است از انس بن مالک که رسیده است مرا این که بدرستی پیغمبر خدای
صلی الله علیه وسلم نبوده است در آن روز صاحب احرام نه برای حج و نه برای عمره باب
ما جاء فی عمامة رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب هفدهم است در احادیث
شریفه که وارد شده در وصف دستار رسول خدا صلی الله علیه وسلم وصف
دستار سر سرور عالم که فداش ؛ ساختند افسر و تاج و سر خود جمله شهان ؛ و در این
باب پنج حدیث است ؛ الحدیث الاول حدثنا محمد بن بشار حدثنا عبد الرحمن بن
مهدی عن حماد بن سلمة ح وحدثنا محمود بن غیلان ثنا وکیع عن حماد بن سلمة عن ابی
الزبیر عن جابر قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم مکة یوم الفتح وعلیه عمامة سوداء
گفت جابر رضی الله تعالی عنه که داخل شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در مکه معظمه در روز
فتح مکه شریفه در آن حال که بر سر مبارک آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم دستار سیاه بود
بدانکه صحیح آن است که این عمامه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیاه بود در اصل و
سیاهی او عارضی نبود و بدانکه ؛ گفت یک شاهی از بنی عباس ؛ با ابو یوسف آن
رئیس و راس ؛ که از همه رنگها کدامی رنگ ؛ بهتر است گو بیان بغیر دو رنگ ؛

کفت اورا امام بو یوسف * داردانند کها سیاه شرف * زانکه قرآن نوشته اند برو *
خوش نما نیست هیچ رنگ ازو * چونه سیه بود پوشش خلفا * که آن شاه شکر آن قوی
رحمت حق بروح آن مفتی * کاین چنین سفت لولوی معنی * عرض دارد نظام دین
زنیان * سخن ازجوش عشق و شوق دراز * موی خوشبو بفرق آن سرور * سینه
هم محاسن اطهر * هم عمامه سیاه هم کیسو * درمیان نور جلوه آن رو * نیست
درکمال حسن بدر چنین * درسیاهی نه لیل قدر چنین * شمس نه در سواد ابر
چنان * نه غلاف سیه بکعبه چو آن * آب حیوان نه همچو در ظلمة * دیده حور و سرمه
چه نسبت * وصف حسن و جمال آن سرور * نیست حد ملک نه حد بشر * انکه محبوب
خود خدا کردش * خلق و عالم همه فدا کردش * حسن او در بیان کس ناید * وصف
او در کلام رب شاید * یارب از حسن اعتقاد تمام * از طفیل حبیب و آل کرام
خواهد از تو نظامی مسکین * خاتمه بالحسنی و خیر قرین * الحدیث الثانی حدثنا
ابن ابی عمر ثنا سفیان عن مساور الوراق عن جعفر بن عمرو بن حریث عن ابیه قال
رایت علی النبی صلی الله علیه وسلم عمامة سوداء کفت عمرو بن حریث رضی الله تعالی عنه
که دیدم بر سر مبارک پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم دستار سیاه بدانکه در شرح
صحیح المصابیح آورده که از امام نووی منقول است که رسول خدای صلی الله علیه وسلم

دودستار

دو دستار داشت یکی قصیر و آن هفت کز بوده و دیکری طویل و آن دوازده کز بوده و در صراط
المستقیم آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کاه عمامه بی کلاه پوشیدی و کاه با کلاه و کاه
کلاه بی عمامه الحدیث الثالث حدثنا محمود بن غیلان و یوسف بن عیسی قالا حدثنا وکیع عن
مساور الوراق عن جعفر بن عمرو بن حریث عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب
الناس وعلیه عمامة سوداء مروی است از عمرو بن حریث رضی الله تعالی عنه که بدرستی که
پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم خطبه خواند و وعظ کرد مردم را و حال آنکه بر سر مبارک او
دستار سیاه بود الحدیث الرابع حدثنا هارون بن اسحاق الهمدانی ثنا یحیی بن محمد المدنی
عن عبد العزیز بن محمد عن عبید الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا اعتم سدل عمامته بین کتفیه قال نافع وکان ابن عمر یفعل ذلک قال عبید الله
ورایت القاسم بن محمد و سالما یفعلان ذلک کفت ابن عمر رضی الله تعالی عنه که بود نبی صلی الله
علیه وسلم وقتی که دستار می پیچید بر سر مبارک خود آویزان میکرد طرف دستار را میان
دوشانه مبارک خود یعنی فش میکذاشت کفت نافع که راوی این حدیث است از ابن
عمر که بود ابن عمر رضی الله تعالی عنه که میکرد آن را یعنی فش میکذاشت میان دو شانه خود
کفت عبید الله مذکور که دیدم قاسم بن محمد بن امیر المومنین ابی بکر را و سالم بن عبد الله
ابن امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنهما که میکردند آنرا یعنی فش میکذاشتند میان دو شانه

خود هابد آنکه در شرح مشکوة مولانا شیخ عبد الحق دهلوی رحمه الله تعالی آورده که اقل
آن فش چهار انگشت است و اکثر آن یک گز است و در از کردن آن زیاده از نصف پشت
بدعة است و صواب آنست که فش گذاشتن مستحب است نه سنة مؤکده و گفته است
در کنز الدقایق و ندب لبس السواد و ارسال ذنب العمامة و همچنین است در دیگر
کتب حنفیه انتهی کلامه الحدیث الخامس حدثنا یوسف بن عیسی ثنا وکیع ثنا ابن سلیمان
وهو عبد الرحمن بن الغسیل عن عکرمة عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم
خطب الناس و علیه عصابة دسماء مروی است از عبد الله بن عباس که بدرستی که پیغامبر
خدای صلی الله علیه وسلم خطبه خواند و وعظ کرد مردم را روز فتح مکه معظمه نزد دروازه
کعبه شریفه و حال آنکه بر سر آن سرور صلی الله علیه وسلم دستار سیاه بود باب ما جاء
فی صفة ازار رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب هژدهم است در احادیث لطیفه که وارد
شده در صفة ازار رسول خدا صلی الله علیه وسلم باب در وصف ازاری که رسول خدا
پوشید رشک خلد است که حسن کمر شکرده میان و در این باب چهار حدیث است
الحدیث الاول حدثنا احمد بن منیع حدثنا اسمعیل بن ابراهیم ثنا ایوب عن حمید بن
هلال عن ابی بردة قال اخرجت الینا عائشة کساء ملبدا و ازارا غلیظا فقالت قبض
روح رسول الله صلی الله علیه وسلم فی هذین گفت ابی برده رضی الله تعالی عنه که بیرون

آورد بسوی ما ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها چادر ملبدرا یعنی مرقع که
خرقها بلعد وحته شده بود برای کهنگی و ازار غلیظ و درشت را یعنی قماش آن درشت
بود پس گفت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که قبض کرده شد روح مقدس
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این دو جامه یعنی کساء ملبد و ازار درشت قماش
بدانکه مراد ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها از این قول ارشاد به آن است که حبیب خدا
و سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم در وقت کمال استیلاء و غلبه او بر اعداء و فتح اکثر
بلاد ملک برای او با وجود آنکه کوههای زر عرض کرده شده در خدمت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پوشاک آن صاحب تاج لولاک لما خلقت الافلاک این چنین بود و نهاد آن
سرور کائنات علیه احسن الصلوات در دنیا و اعراض او از متاع دنیا و لذات دنیا بآن
کمال بود انکه دنیا را نا پاینده ثبات کی بود او را بدنیا التفات الحدیث
الثانی حدثنا محمود بن غیلان ثنا ابو داود عن شعبة عن الاشعث بن سلیم قال سمعت
عمتی تحدث عن عمها قال بینا انا امشی بالمدینة اذا انسان خلفی یقول ارفع ازارک فانه
اتقی و ابقی فالتفت فاذا هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت یا رسول الله انما
هی بردة ملحاء قال اما لک فی اسوة فنظرت فاذا ازاره الی نصف ساقیه گفت اشعث
بن سلیم که شنیده ام از عمه خود که حدیث میکرد از عم خود که گفت عم او که وقتی

میرفتم بمدینه منوره ناگاه انسانی یعنی مردی در پس من مکوید که بالا کن ازار خود را پس
بدرستی که بلند کردن ازار نزدیک تر است به تقوی که از تکبر دور است و از نجاست
دورتر است و بقاء او اکثر است زیرا آنکه چون ازار دراز باشد زیر پای می آید با نجاس بار بهیک
راه مثلا میرسد و پاره میشود پس ناگاه آن انسان رسول خدا است صلی الله علیه وسلم
که از خلق عظیم این همه اظهار لطف و کرم میکند پس گفتم یا رسول الله جز این نیست
که این ازار من جامه ایست که خطوط سفید با خطوط سیاه مخلوط دارد و پوشاک
اعراب است و در مثل این جامه تکبر نمی باشد گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
اما نیست مر ترا در من یعنی در قول من و فعل من اقتدا یعنی اتباع به سنة رسول خدا
کن و ازار را بلند کن اگرچه در این جامه تکبر نباشد پس نظر کردم سوی ازار آنحضرة
صلی الله علیه وسلم پس ناگاه ازار آنحضرة علیه الصلوة والسلام تا دو نصف دو ساق
مبارک بود الحدیث الثالث حدثنا سوید بن نصر ثنا عبد الله بن مبارک عن موسی
بن عبیدة عن ایاس بن سلمة بن الاکوع عن ابیه قال کان عثمان بن عفان یاتزر
الی انصاف ساقیه وقال هکذا کانت ازرة صاحبی یعنی النبی صلی الله علیه وسلم گفت سلمة
بن اکوع که بود عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه ازار می پوشید تا دو نصف
دو ساق خود و گفت عثمان رضی الله تعالی عنه که همچنین بود ازار پوشیدن صاحب

من یعنی

من یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازار می پوشید تا دو نصف ساق
الحدیث الرابع حدثنا قتیبة بن سعید انا ابو الاحوص عن ابی اسحاق
عن مسلم بن نذیر عن حذیفة بن الیمان قال اخذ رسول الله صلی الله علیه
وسلم بعضلة ساقی او ساقه فقال هذا موضع الازار فان ابیت فاسفل
فان ابیت فلا حق للازار فی الکعبین گفت حذیفه بن یمان رضی الله تعالی
عنه که گرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم گوشت ساق مرا یا گوشت ساق
خود را پس گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم که این است جای ازار که تا اینجا
باید پوشید یعنی مستحب این است پس اگر ابا کنی یعنی خواهی که از آن موضع
دراز باشد پس پائین تر کردن بوجهی که تا شتالنگ نرسد پس اگر ابا کنی و از این
نیز دراز خواهی نیست هیچ حق ازار را در دو شتالنگ یعنی واجب است که ازار بدو
شتالنگ نرسد باب ما جاء فی مشیة رسول الله صلی الله علیه وسلم ای باب
نوند هم است در احادیث شریفه که وارد شده است در بیان هیئة مشی
و رفتار پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم و وصف رفتار عجیبه آنکه هر جا که قدم
داشت کشتند ملائکه ندا و بالهام و در این باب سه حدیث است الحدیث الاول
حدثنا قتیبة بن سعید انا ابن لهیعة عن ابی یونس عن ابی هریرة قال ما رایت

شیئا احسن من رسول الله صلی الله علیه وسلم کان الشمس تجری فی وجهه وما رایت احدا

اسرع فی مشیته من رسول الله صلی الله علیه وسلم کانما الارض تطوی له انا لنجهد انفسنا

وانه لغیر مکترث گفت ابو هریره رضی الله تعالی عنه که ندیده ام هیچ چیز را که احسن

زیاده در حسن

باشد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم یعنی هیچ شی ازوی ندیدم و نه باوی مساوی

در حسن دیدم گویا که آفتاب جاری بود در روی منور او و ندیده ام هیچکس را که شتابتر

باشد در راه رفتن از رسول خدا صلی الله علیه وسلم گویا که زمین در نوردیده میشود

مراورا با وجود آنکه به کمال وقار و تمام تمکین میرفت و بدرستی ما هر آینه جهد و کوشش

و رنج میدادیم نفسهای خود را در رفتن تا همراه او باشیم و از وجد نمائیم و حال

آنکه بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم باک نداشت در رفتن خود و بی جهد و

بی کوشش میرفت و با وقار و با تمکین بمقتضای طبع کریم و حلیم خود سلوک طریق میکرد

الحدیث الثانی حدثنا علی بن حجر وغیر واحد قالوا انا عیسی بن یونس عن عمر بن عبد الله

مولی غفرة قال حدثنی ابراهیم بن محمد من ولد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

قال کان علی اذا وصف رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کان اذا مشی تقلع کانما

ینحط فی صبب بود علی رضی الله تعالی عنه وقتی که وصف میکرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

می گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که میرفت کنده از زمین میرفت

یعنی قدم

یعنی قدم مبارک از زمین بکمال قوة بر میداشت گویا که خود را بجملگی از زمین بر میداشت

و این روش رفتار دلیران و صاحب همتان و زنده دلانست و معتمد الترین

روشها است چنانچه که فرود می آید در زمین نشیب و این نفی تکبر است در رفتار

و اختیار سبیل تواضع است پیش رفتار تو پا بر نگرفت از خجلت سرو سرکش که بناز قد

قامت برخواست الحدیث الثالث حدثنا سفیان وکیع انا ابی عن المسعودی عن

عثمان بن مسلم بن هرمز عن نافع بن جبیر بن مطعم عن علی رضی قال کان النبی صلی الله

علیه وسلم اذا مشی تکفا تکفا کانما ینحط من صبب گفت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی

عنه که بود نبی صلی الله علیه وسلم وقتی که میرفت مایل به پیش می بود میل کردنی گویا که

فرود می آید در زمین نشیب بر سر هستی قدمش تاج بود عرش بدان پایه محتاج بود

باب ما جاء فی تقنع رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب بیستم است در حدیث

شریف که آمده است در تقنع رسول خدا صلی الله علیه وسلم تقنع انداختن قناع

بر سر و قناع خرقه که بر سر انداخته میشود پس از استعمال روغن وصف خرقه که پس انما کنی

روغن می بود تر بمشک تر و خوش بر سر سالار جهان و در این باب یک حدیث است

فقیر نظام الدین بیان آورده این یک رباعی را در وصف آن یک حدیث لطیف چنانکه یکی

که هزاران زجان فدای بر او ست حیات عالم دلها حدیثی از لب دوست به مجلسی که حدیث

انشمائلش خوانند همیشه شامهٔ آنها ببوی جان خوش بو است حدثنا یوسف بن
عیسی ثنا وکیع انا الربیع بن صبیح عن یزید بن ابان عن انس بن مالک قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یکثر القناع کان ثوبه ثوب زیات گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بسیار استعمال میکرد قناع را چنانستی که قناع او جامه
زیت فروش است باب ما جاء فی جلسة رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب پیوسته
بکم است در احادیث لطیفه که آمده است در بیان هیئة ونوع نشستن پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم وصف آن جلسه که بر تخت رسالة بنشست تاجداران هم استاده بدر چون
دربان ودر این باب سه حدیث شریف مروی شده الحدیث الاول حدثنا عبد بن
حمید انا عفان بن مسلم ثنا عبد الله بن حسان عن جدتیه عن قیلة بنت مخرمة
انها رأت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد وهو قاعد القرفصاء قالت فلما رأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم المتخشع فی الجلسة أرعدت من الفرق مروی است از
قیله رضی الله تعالی عنها که بدرستی او دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در مسجد که
در آنحال که نشسته بود نشستن قرفصاء واین عبارة است از نشستن بر دو سرین و چسبانده
هر دو ران به شکم و دستهای خود را بر ساقهای خود در آورده همچنانکه ثوب بر
ساقها پیچیده میشود و باشد هر دو دست بجای ثوب بر ساقها واین جلسه اعراب است

وجلسه

وجلسه غربا است که مشتغل بالله اند و در دلهای آنها فکر و عبرة است گفت قیله رضی الله
تعالی عنها که چون دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بکمال خشوع و تمام خضوع در
حالة وهیئة نشستن که سر مبارک در جیب مراقبه فرو برده و چشم منور از ماسوی
الله تعالی پوشیده لرزانیده شدم از خوف که پیدا شده در من از عظمة و مهابة و سطوة
جلالة آن جناب رسالة مآب صلی الله علیه وسلم مؤلفه ای مظهر جلال الٰهی نهیبت
شیران بلرزه قیصر و کسری است باج ده وای مظهر جمال حق از بخشش و کرم هواره تو به
خیل گدا تخت و تاج ده الحدیث الثانی حدثنا سعید بن عبد الرحمن المخزومی وغیر
واحد قالوا انا سفیان عن الزهری عن عباد بن تمیم عن عمه انه رأی النبی صلی الله
علیه وسلم مستلقیا فی المسجد واضعا احدی رجلیه علی الاخری روایة کرد عباد بن
تمیم از عم خود بدرستی که عم وی دید نبی را صلی الله علیه وسلم در حالتی که خسپیده
بود بر پشت مقدس در مسجد در آنحال که نهاده بود یک پای مبارک را بر پای دیگر
الحدیث الثالث حدثنا سلمة بن شبیب ثنا عبد الله بن ابراهیم المدنی انا اسحاق بن محمد
الانصاری عن ربیح بن عبد الرحمن بن ابی سعید عن ابیه عن جده ابی سعید الخدری
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس فی المسجد احتبی بیدیه گفت ابو سعید
خدری رضی الله تعالی عنه بوده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که می نشست

در مسجد احتبا میکرد در بعض اوقات بدو دست مبارک خود یعنی جمع میکرد نشست مقدس

خود را و دو ساق مبارک خود را بدو دست مبارک خود در حال نصب رکبتین

باب ما جاء فی تکأة رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب بیست و دویم است

در بیان آنچه تکیه میکرد بر او پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و مراد مصنف در این باب

بیان بالش است و در باب آینده بیان انکاه که بر آدمی بود نه بر بالش باب در وصف

وساده که بر آن تکیه نمود آنکه او تکیه خلق و همه را پشتیبان و در این باب سه حدیث

است الحدیث الاول حدثنا عباس بن محمد الدوری البغدادی انا اسحاق بن منصور

عن اسرائیل عن سماک بن حرب عن جابر بن سمرة قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم

متکئا علی وسادة علی یساره گفت جابر بن سمرة رضی الله تعالی عنه که دیدم رسول خدا

را صلی الله علیه وسلم در آن حال که تکیه کننده بود بر بالش که نهاده بود بر جانب

چپ خود بدانکه در شرح مشکوة مولانا شیخ عبد الحق دهلوی رحمه الله تعالی

آورده که بوده است این تکیه کردن در غیر حالة اکل و بوده است رسول خدا صلی الله

علیه وسلم که دو عیب میداشت وساده را یعنی بالش را و بر جانب چپ خود میداشت

انتهی کلامه و بنا آورده فقیر نظام الدین ابن رجاعی را آن شه که شهانش قلاده

بند تکیه بسوی چپ نهاده بر لطفش تکیه کرده عالم او صاحب تکیه بر وساده

الحدیث

الحدیث الثانی حدثنا حمید بن مسعدة انا وبشر بن المفضل انا الجریری عن عبد الرحمن

بن ابی بکرة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا احدثکم باکبر الکبائر قالوا

بلی یا رسول الله قال الاشراک بالله وعقوق الوالدین قال وجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم

یقولها حتی قلنا لیته سکت گفت ابی بکرة رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم

آیا حدیث نکنم شما را به بزرگترین گناهان بزرگ گفتند صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم که بلی ای

رسول خدا حدیث کن و بیان فرما گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم که اکبر کبائر شریک

کردن است به خدای تعالی چیزی را و بی فرمانی کردن پدر و مادر را یا یکی از این دو گفت

ابی بکرة و نشسته بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم در آن حال که تکیه کرده بود بر

بالش گفت رسول خدای صلی الله علیه وسلم که دیگر از اکبر کبائر گواهی دروغ است یا

قول دروغ این شک راوی است گفت ابی بکرة که پس همواره پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم

میگفت این را و تکرار می کرد تا آنکه گفتیم ما در دل خود که کاشکی آن حبیب اکرم صلی الله

علیه وسلم سکوت کند تا به آن حضرت تشویشی و مشقتی نرسد یا بجهت خوف از آنکه

بر زبان معجز بیان سیف الرحمن چیزی جاری شود که سبب نزول بلا و عذاب گردد

الحدیث الثالث حدثنا قتیبة بن سعید ثنا شریک عن علی بن الاقمر عن ابی جحیفة قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما انا فلا آکل متکئا گفت ابو جحیفة رضی الله تعالی عنه

وكان متكيا قال وشهادة الزور او قول الزور قال فما زال رسول الله صلی الله علیه وسلم

که گفت رسول خدای صلی الله علیه و سلم هر چون که باشد من نمی خورم در آن حال که تکیه
کننده باشم بدانکه کلمه اما درینجا برای مجرد تاکید است نه برای تفصیل حدثنا محمد
بن بشار انا عبد الرحمن بن مهدی انا سفیان عن علی بن الاقمر قال سمعت ابا جحیفة
یقول قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا آکل متکیا گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
که نمی خورم در آنحال که تکیه کننده باشم حدثنا یوسف بن عیسی ثنا وکیع ثنا اسرائیل عن
سماک بن حرب عن جابر بن سمرة قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم متکیا علی
وسادة قال گفت جابر بن سمرة رضی الله تعالی عنه که دیدم پیغمبر خدای را صلی الله علیه و سلم
در آنحال که تکیه کننده بود بر بالش قال ابو عیسی لم یذکر فیه وکیع علی یساره وهکذا
روی غیر واحد عن اسرائیل نحو روایة وکیع ولا نعلم احدا روی فیه علی یساره الا ما روی
اسحاق بن منصور عن اسرائیل گفت ابو عیسی مصنف این کتاب مستطاب که ذکر نکرده
است درین حدیث وکیع لفظ علی یساره را نمی دانیم هیچکس را که روایت کرده باشد
در حدیث اسرائیل لفظ علی یساره مگر آنچه که روایت کرده است اسحاق بن منصور از
اسرائیل باب ما جاء فی اتکاء رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب بیست و سیوم
است در احادیث شریفه که آمده است در تکیه کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
بر آدمی باب در تکیه کردن بیکی از اصحاب وقت ضعف مرض آنسرور عالم

ودرین باب

ودراین باب دو حدیث لطیف است الحدیث الاول حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن انا
عمرو بن عاصم انا حماد بن سلمة عن حمید عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان شاکیا
فخرج یتوکا علی اسامة وعلیه ثوب قطری قد توشح به فصلی بهم مروی است از انس رضی الله
تعالی عنه که بدرستی نبی صلی الله علیه و سلم بود مریض پس بیرون آمد از خانه در حالتی که تکیه
کرده بود بر اسامه رضی الله تعالی عنه وحال آنکه بر نبی صلی الله علیه و سلم جامه قطری بود که
پوشیده بود آن جامه را باین روش که یک طرف آن جامه را از زیر بغل بر آورده انداخته
بود بر دوش چپ پس نماز گزارد بصحابه کرام یعنی امامت کرد آنها را رضی الله تعالی عنهم اجمعین
الحدیث الثانی حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن انا محمد بن المبارک ثنا عطاء بن مسلم الخفاف
الحلبی انا جعفر بن برقان عن عطاء بن ابی رباح عن الفضل بن عباس قال دخلت علی
رسول الله صلی الله علیه و سلم فی مرضه الذی توفی وعلی راسه عصابة صفراء فسلمت
فقال یا فضل قلت لبیک یا رسول الله قال اشدد بهذه العصابة راسی قال ففعلت
ثم قعد فوضع کفه علی منکبی ثم قام ودخل فی المسجد وفی الحدیث قصة طویلة گفت
فضل بن عباس رضی الله تعالی عنهما که در آمدم پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مرض
او که وفات یافته است در آن مرض وحال آنکه بر سر آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم
عصابه یعنی سربند زرد بود پس سلام دادم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت

رسول خدا بعد از جواب سلام یا فضل گفتم لبیک ای رسول خدا و معنی لبیک استاده ام
بخدمة تو استاده پس از استادن گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که آستوابه بند
بدین سر بند سرم گفت فضل که پس کردم اطاعة امر اقدس و محکم بستم عصابه را پس
نشست آن حبیب خدا صلی الله علیه و سلم پس نهاد کف الطف خود را بر دوش من و از
نهایة لطف و مکارم اخلاق مشرف و منور و مطهر و معطر کرد دوش مرا پس برخاست
و داخل شد در مسجد منور و قد در حدیث قصه دراز است و آن فضل ربانی طفیل نعت
حبیب رحمانی برای مسکین نظام الدین این رباعی فایض شده ؏ یکروز نبی نوازش
فضل بخواست ؏ بر منکب فضل کف نهاد و برخاست ؏ و از فضل و کرم رسول گفتش با
فضل ؏ این فضل نصیب فضل از فضل خدا است ؏ باب ما جاء فی صفة اکل رسول الله
صلی الله علیه و سلم این باب هست جایم است در احادیث شریفه که آمده است در صفة
خوردن رسول خدای صلی الله علیه و سلم ؏ صفة اکل طعام و روش خوردن آن
که رسول عرب آن را به ادب خورده چه سان ؏ و در این باب مسطا پنج حدیث است
الحدیث الاول حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن بن مهدی عن سفیان عن
سعید بن ابراهیم عن ابن لکعب بن مالک عن ابیه ان النبی صلی الله علیه و سلم
کان یلعق اصابعه ثلثا قال ابو عیسی و روی غیر محمد بن بشار هذا الحدیث قال کان

یلعق اصابعه الثلث مروی است از کعب بن مالک انصاری رضی الله تعالی عنه بدرستی پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم بود که میلیسید سه انگشت مقدس را و در مواهب لدنیه آورده
که آن سه انگشت ابهام و سبابه و وسطی بوده اول وسطی می لیسید بعد از آن ابهام
و در شرح سفر السعادة آورده که چون فارغ شدی رسول خدا صلی الله علیه و سلم
از خوردن طعام انگشتان بلیسیدی و گاهی اطفال و صبیان را بلیسانیدی
و در لیسیدن اصابع فرموده که چون بخورد یکی از شما طعام را باید که بلیسد
انگشتان زیرا که معلوم نیست که در کدام جزو طعام برکت است الحدیث
الثانی حدثنا الحسن بن علی الخلال ثنا عفان ثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن
انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اکل طعاما لعق اصابعه الثلث
گفت انس رضی الله تعالی عنه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که میخورد طعام را
می لیسید هر یک از سه انگشتان را الحدیث الثالث حدثنا الحسین بن علی بن
یزید الصدائی البغدادی ثنا یعقوب بن اسحاق یعنی الحضرمی انا شعبة عن
سفیان الثوری عن علی بن الاقمر عن ابی جحیفة قال قال النبی صلی الله علیه و سلم
اما انا فلا آکل متکئا حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن بن مهدی انا سفیان
عن علی بن الاقمر نحوه گفت ابو جحیفه رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

هر چوبی که باشد پس من نمی خورم در آن حال که تکیه کننده باشم مروی است که فرمودی
من بنده ام نخورم مگر چنانچه بندگان خورند الحديث الرابع حدثنا هارون
بن اسحاق الهمداني ثنا عبدة بن سليمان عن هشام بن عروة عن ابن لكعب
بن مالك عن ابيه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ياكل باصابعه الثلث
ويلعقهن كفت كعب بن مالك بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم که می خورد بسه انگشت
یعنی ابهام و سبابه و وسطی و می لیسید آن هر سه را الحديث الخامس حدثنا احمد بن
منيع ثنا الفضل بن دكين ثنا مصعب بن سليم قال سمعت انس بن مالك يقول اتي رسول الله
صلى الله عليه وسلم بتمر فرايته ياكل وهو مقع من الجوع مروی است از انس بن مالک
رضي الله تعالى عنه که آورده شد پیش پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خرما پس دیدم پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم که می خورد در آن حال که نشسته بود بر دو سرین مبارک و
دو زانوی مبارک را نصب کرده بود از سبب غایة گرسنگی بدانکه این نوع نشستن
در وقت خوردن مسنون است و در زمان منهی است باب ما جاء في صفة خبز رسول
الله صلى الله عليه وسلم این باب بیست و پنجم است در احادیث شریفه که آمده است
در صفت نان پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم صفت نان که رسیده شرف اند دست رسول
بی نمک قرص مه و خورنده بر ابر باران ؛ و در این باب هشت حدیث است الحديث الاول

حدثنا

حدثنا محمد بن المثنى ومحمد بن بشار قالا ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت
عبد الرحمن بن يزيد يحدث عن الاسود بن يزيد عن عائشة رضي الله تعالى عنها انها
قالت ما شبع آل محمد صلى الله عليه وسلم من خبز الشعير يومين متتابعين حتى قبض
رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت ام المؤمنين عائشه صديقه رضي الله تعالى عنها
که سیر نشده است اهل بیت و عیال محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم از نان جو
دو روز پی در پی تا آنکه قبض کرده شد روح مقدس رسول خدا صلى الله عليه
وسلم الحديث الثاني حدثنا عباس بن محمد الدوري ثنا يحيى بن ابي بكير ثنا حريز
بن عثمان عن سليم بن عامر قال سمعت ابا امامة يقول ما كان يفضل عن اهل بيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم خبز الشعير كفت سليم بن عامر که شنیده ام از ابا
امامه رضي الله تعالى عنه که میگفت نبوده است که فاضل آید از خوردن اهل بیت
پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم نان جو و این از فقر اختیاری بود ؛ رخت در زاویه
فقر نهاد ؛ داد صد تخت سلیمان بر باد ؛ الحديث الثالث حدثنا عبد الله بن معاوية
الجمحي ثنا ثابت بن يزيد عن هلال بن خباب عن عكرمة عن ابن عباس قال كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يبيت الليالي المتتابعة طاويا هو واهله لا يجدون عشاء و
اكثر خبزهم خبز الشعير كفت ابن عباس رضي الله تعالى عنهما که بود پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم بیتوته میکرد شبها پی درپی در آنحال که گرسنه می بود آن سرور
عالم صلی الله علیه وسلم واهل بیت او که نمی یافتند طعام شب را و بود بیشتر نان ایشان
نان جو بدانکه بوده است این حالت بسبب اختیار ایشان فقر را و ترک دنیا را
و به سبب ایثار ایشان مساکین را و فقرا را بر انفس مقدسه خود با وجود احتیاج
کما قال الله تعالی ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا الحدیث الرابع حدثنا
عبد الله بن عبد الرحمن ثنا عبید الله بن عبد المجید الحنفی ثنا عبد الرحمن وهو
ابن عبد الله بن دینار ثنا ابو حازم عن سهل بن سعد انه قیل له اکل رسول الله
صلی الله علیه وسلم النقی یعنی الحواری فقال سهل ما رای رسول الله صلی الله علیه وسلم
النقی حتی لقی الله عز وجل فقیل له هل کانت لکم مناخل علی عهد رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ما کانت لنا مناخل فقیل کیف کنتم تصنعون بالشعیر قال کنا ننفخه
فیطیر منه ما طار ثم نعجنه بدرستی شان این است که گفته شد مر سهل بن سعد را
رضی الله تعالی عنه که آیا خورده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نقی را یعنی نان میده
را پس گفت سهل بن سعد که ندیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نان میده را
تا آنکه لقا کرد خدای را عز وجل یعنی تا زمان وفات شریف پس چگونه خورده
باشد نان میده را پس گفته شد مر سهل بن سعد را رضی الله تعالی عنه که آیا بود مر شما را

غربالها

غربالها در زمان حیوة پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت سهل بن سعد که نبود مارا
آرد بیزها پس گفته شد مر سهل بن سعد که چگونه میکردید شما بجو و چه روش
پاک میکردید از سبوس گفت سهل بن سعد رضی الله تعالی عنه بودیم که دم میکردیم
آرد جو را پس می پرید از آنچه قابل پریدن بود پس خمیر میکردیم آنرا و نان می
پختیم الحدیث الخامس حدثنا محمد بن بشار انا معاذ بن هشام حدثنا ابی عن یونس
عن قتادة عن انس بن مالک قال ما اکل نبی الله صلی الله علیه وسلم علی خوان ولا فی
سکرجة ولا خبز له مرقق قال فقلت لقتادة فعلی ما کانوا یاکلون قال علی هذه السفر
قال محمد بن بشار یونس هذا الذی روی عن قتادة هو یونس الاسکاف گفت
انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که نخورده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر خوان
و نه بر سکرجه که آن عادت متکبران و حریصان و بسیار خواران و بخیلان است
بدانکه خوان بکسر خاء معجمه و فتح واو و پس از الف نون طبقی را گویند که پایها دارد و
ارباب تنعم و ترفه بر آن چیزی می خورند و سکرجه طبقچه صغیر که می نهند بر آن
چیزی که اشتها می آرد و بواسطه او طعام زیاده خورده می شود و در نهایه آورده که
سکرجه آوند خورده را گویند که خورده می شود در او شیء قلیل از نان خورش و
هیچکس با خورنده در آن شریک نبود و خوردن در آن تکبر است و او علامت بخل است

گفت یونس پس گفتم مر قتاده را که پس بر چه چیز می خوردند رسول مقبول و اهل بیت
و صحابه کرام علیهم الصلوة والسلام گفت قتاده که برین سفرهای می خوردند الحدیث
السادس حدثنا احمد بن منیع ثنا عباد بن عباد المهلبی عن مجالد عن الشعبی عن
مسروق قال دخلت علی عایشه فدعت لی بطعام وقالت ما اشبع من طعام فاشاء
ان ابکی الا بکیت قال قلت لم قالت اذکر الحال التی فارق علیها رسول الله صلی الله
علیه وسلم الدنیا والله ما شبع من خبز ولحم مرتین فی یوم واحد گفت مسروق
رضی الله تعالی عنه که در آمدم بزیارت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها پس
طلبید و خواند برای من طعام را و گفت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که
سیر نمی شوم از هیچ طعامی هیچ نمی خواهم این که گریه کنم مگر که گریسته ام گفت مسروق
رضی الله تعالی عنه که گفتم با ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها برای چه خواهی
که گریستن را گفت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که برای آنکه یاد میکنم حالی را
که مفارقت کرده است بر آن حال پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوگند خدای تعالی که
سیر نشده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم از نان و نه از گوشت دو بار در یک
روز از تمام ایام عمر خود پس گریه میکنم از روی تاسف و تحزن بر آن سختی که کشیده
است آن نبی الله صلی الله علیه وسلم یا از روی حسرت بر آن مرتبه اکمل که بوده است

دنیارا صح

مرا او راضی

مرا او راضی بودم به آن به برکة صحبة حبیب خدا صلی الله علیه وسلم ؛ از حال خود آگه
نیم لیکن این قدر دانم که تو ؛ هر که بخاطر بگذری اشکم ز دامان بگذرد ؛ و چه خوش
گفته است یکی از مصیبة زدگان فراق ؛ ما را ز خاک کوی تو پیراهنی است بر تن ؛
آن هم ز اشک دیده صد چاک تا بدامن ؛ الحدیث السابع حدثنا محمود بن غیلان
ثنا ابو داود الطیالسی ثنا شعبة عن ابی اسحاق قال سمعت عبد الرحمن بن یزید
یحدث عن الاسود بن یزید عن عایشة رضی الله تعالی عنها قالت ما شبع رسول
الله صلی الله علیه وسلم من خبز شعیر یومین حتی قبض گفت ام المؤمنین عائشه
رضی الله تعالی عنها که سیر نشده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم از نان جو دو
روز پی در پی تا آنکه قبض کرده شد روح مقدس او صلی الله علیه وسلم الحدیث
الثامن حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن ثنا عبد الله بن عمرو ابو معمر قال ثنا عبد الوارث
عن سعید ابن ابی عروبة عن قتاده عن انس قال ما اکل رسول الله صلی الله علیه
وسلم علی خوان ولا اکل خبزا مرققا حتی مات گفت انس رضی الله تعالی عنه نخورده است
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم طعام را بر خوان و نه خورده است نان تنک تا آنکه
وفات یافت علیه افضل الصلوات واجمل التحیات باب ما جاء فی صفة ادام رسول
الله صلی الله علیه وسلم این باب بیست ششم است در احادیث شریفه که آمده است

متتابعین صح

در صفت و بیان نانخورش پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صفة نانخورش خورشی که بسیله
نبی رشکل اتمام بهشت آمده باچند الوان و در این باب سی و دو حدیث است
لمولفه اندرین باب سی و دو است حدیث هیچ بابی باین عدد نگذشت
وصف عددش یک انهر از این است چل و چند است آن نهشته بهشت الحديث الاول
حدثنا محمد بن سهل بن عسكر و عبد الله بن عبد الرحمن قالا انا يحيى بن حسان ثنا
سليمان بن بلال عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله تعالى عنها ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم الادام الخل قال عبد الله بن عبد الرحمن
في حديثه نعم الادم او الادام مروی است از ام المومنين عائشه رضي الله تعالى
عنها که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت که نیک است نانخورش سرکه
الحديث الثاني حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا ابو الاحوص عن سماك بن حرب قال
سمعت النعمان بن بشير يقول الستم في طعام وشراب ما شئتم لقد رايت نبيكم صلى الله
عليه وسلم وما يجد من الدقل ما يملأ بطنه گفت سماک بن حرب که شنیده ام از
نعمان بن بشیر که میگفت ایا نیستید شما در طعام و شربه وقت خواهش خود یا آنچه
که می خواهید یعنی هستید در تنعم و توسعه و افراط و استفهام برای توبیخ است
سوگند خدا تعالی که هر اینه دیده ام نبی شما را صلی الله علیه و سلم در آن حال که نمی یافت

چیزی

چیزی که پر ساند شکم اکرم او را از خرما ردی و خشک بدانکه مقصود راوی این
حدیث حث مخاطبین است بر اقتدا به سید الانبیاء و بر اعراض از دنیا و مستلذات
دنیا الحديث الثالث حدثنا عبدة بن عبد الله الخزاعي ثنا معاوية بن هشام عن
سفيان عن محارب بن دثار عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم نعم الادام الخل گذشت ترجمه این حدیث شریف الحديث الرابع حدثنا هناد ثنا
وكيع عن سفيان عن ايوب عن ابي قلابة عن زهدم الجرمي قال كنا عند ابي موسى
فاتي بلحم دجاج فتنحى رجل من القوم فقال ما لك قال اني رايتها تأكل نتنا فحلفت
ان لا آكلها قال ادن فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يأكل لحم دجاج
گفت زهدم که بودیم نزد ابی موسی اشعری رضی الله تعالی عنه پس آورده شد
گوشت خروس را یا ماکیان را نزد او پس بیک طرف شد مردی از مجلس طعام و از
خوردن گوشت دجاج پرهیز کرد پس گفت ابو موسی رضی الله تعالی عنه که چه
سبب است مر ترا که نمی خوری این لحم را گفت آن مرد که بدرستی دیده ام دجاج را
که میخورد قاذورات را و چیزی گنده را پس سوگند خورده ام که نخورم گوشت
دجاج گفت ابو موسی رضی الله تعالی عنه که نزدیک شو و بخور برای آنکه بدرستی
من دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که می خورد گوشت دجاج را پس باید

که خوری کوشت دجاج را برای اقتدا به سنة سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
وکفارة دهی از سوکند خود وبر کراهة طبع خود عمل نکنی الحدیث الخامس حدثنا
الفضل ابن سهل الاعرج البغدادی ثنا ابراهیم بن عبد الرحمن بن مهدی عن
ابراهیم بن عمر بن سفینة عن ابیه عن جده قال اکلت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
لحم حباری کفت سفینه رضی الله تعالی عنه که خوردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم
کوشت تغدری الحدیث السادس حدثنا علی بن حجر ثنا اسمعیل بن ابراهیم عن
ایوب عن القاسم التیمی عن زهدم الجرمی قال کنا عند ابی موسی قال فقدم
طعامه وقدم فی طعامه لحم دجاج وفی القوم رجل من بنی تیم الله احمر کانه
مولی فلم یدن فقال له ابو موسی ادن فانی قد رایت رسول الله صلی الله علیه
وسلم اکل منه قال انی رایته یاکل نتنا فقذرته فحلفت ان لا اطعمه ابدا
کفت زهدم که بوده ایم نزد ابو موسی پس آورده شد طعام ابی موسی وپیش
آورده شد طعام ابی موسی کوشت خروس ودر قوم مردی بود از پسران تیم الله
که نام قبیله است سرخ رنک بود آن مرد کویا پیشوای آن قبیله است پس کفت
مرا او را ابو موسی که نزدیک شو وبخور برای آنکه بدرستی من تحقیق دیده ام
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که خورده است آن کوشت خروس کفت آمود در اعتقاد

که بدرستی

که بدرستی من دیده بودم خروس را که چیزی رو چیز کنده را پس پلید پنداشتم کوشت او را
پس سوکند خورده بودم که نخورم او را همیشه وحالا که ازین حدیث شریف معلوم من
شد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم خورده است کوشت دجاج را پس برای اتباع
سنت نبوی میخواهم خورد لحم دجاج را وکفارة سوکند خواهم داد که اقتدا به سنت خیر آن است
از بقا بر سوکند الحدیث السابع حدثنا محمود بن غیلان انا ابو احمد الزبیری وابو
نعیم قالا ثنا سفیان عن عبد الله بن عیسی عن رجل من اهل الشام یقال له
عطاء عن ابی اسید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلوا الزیت وادهنوا به فانه من
شجرة مبارکة کفت ابی اسید رضی الله تعالی عنه که کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که خورید روغن زیتون را وچرب کنید خود را بآن پس بدرستی که روغن زیتون
از درخت با برکت حاصل است که در قرآن مجید ذکر آن ومدح آن واقع شده
الحدیث الثامن حدثنا یحیی بن موسی ثنا عبد الرزاق ثنا معمر عن زید بن اسلم
عن ابیه عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلوا الزیت
وادهنوا به فانه من شجرة مبارکة قال ابو عیسی وعبد الرزاق کان یضطرب
فی هذا الحدیث فربما اسنده وربما ارسله حدثنا السنجی وهو ابو داود سلیمان
بن معبد المروزی السنجی ثنا عبد الرزاق عن معمر عن زید بن اسلم عن ابیه

عن النبي صلى الله عليه وسلم نحوه ولم يذكر فيه عن عمر ترجمه این حدیث شریف
گذشت الحديث التاسع حدثنا محمد بن بشار حدثنا محمد بن جعفر وعبد الرحمن
بن مهدي قال ثنا شعبة عن قتادة عن انس بن مالك قال كان النبي صلى الله عليه
وسلم تعجبه الدباء فاتي بطعام او دعي فجعلت اتتبعه فاضعه بين يديه لما اعلم
انه يحبه گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که خوش
می آمد او را خوردن کدوی تر پس آورده شد طعام را نزد او یا خوانده شد او را
برای طعام پس شروع کردم که جست وجو میکردم کدوی تر را از اطراف کاسه پس
می نهادم آن را پیش آن حضرة صلی الله علیه وسلم برای آنکه می دانستم که حبیب اکرم
صلی الله علیه وسلم دوست میداند و خوش میکند کدوی تر را آن را که تو خوش
کنی بجوید هم کس و آن راه که تو روی بپوید هم کس جای که قدم نهی بران دمه
وری ز ان گل همه روید و ببوید هم کس الحديث العاشر حدثنا قتيبة بن سعيد
ثنا حفص بن غياث عن اسمعيل بن خالد عن حكيم بن جابر عن ابيه قال دخلت
على النبي صلى الله عليه وسلم فرايت عنده دباء يقطع فقلت ما هذا قال نكثر به
طعامنا قال ابو عيسى وجابر هذا هو جابر بن طارق ويقال له ابن ابي طارق وهو
رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا نعرف له الا هذا الحديث الواحد

گفت جابر

گفت جابر رضی الله تعالی عنه در آمدم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس دیدم نزد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کدوی تر را که ریزه ریزه کرده میشد آن را پس گفتم
که چه فایده است از پاره پاره کردن این گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فایده
آنست که بسیار میکنیم بآن طعام خود را و ازین فایده مستفاد شد که اعتنا بامر
طبخ و بآنچه مصلح اوست منافی نیست زهد را الحديث الحادي عشر حدثنا قتيبة
بن سعيد عن مالك بن انس عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة انه سمع انس بن
مالك يقول ان خياطا دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام صنعه فذهبت مع
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ذلك الطعام فقرب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
خبزا من شعير ومرقا فيه دباء وقديد قال انس فرايت النبي صلى الله عليه وسلم
يتتبع الدباء حوالي القصعة فلم ازل احب الدباء من يومئذ بدرستی اسحاق شنید
انس بن مالک را که میگفت که یک درزی دعوة کرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
برای طعامی که ساخته و پخته بود او را پس رفتم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در آن
حال که مدعو بودم سوی آن طعام پس نزدیک ساخت آن خیاط سوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم نانی را از جو و شوربائی که در آن شوربا کدوی تر بود و گوشت
خشک و قاق گفت انس که پس دیدم نبی را صلی الله علیه وسلم که جست وجو میکرد

کدو را در اطراف کاسه پس همیشه دوست میداریم کدو را از آن روز که دیدم حبیب
خدای را صلی الله علیه وسلم که دوست میداشت آن را و میجست آن را در اطراف
کاسه و معروض میدارد آنچه در این مقام فیض نظام بر فقیر نظامی فایض شده
سید المرسلین زخلق عظیم ٭ رحمة العالمین زلطف کریم ٭ رفته است خود بخانه خیاط
کرد بمقبول دعوتش بنشاط ٭ خورده نان جوین و مرق قدید ٭ بکمال کرم بلطف جدید
مزید جسته در کاسه قطعهء دبا ٭ کرده خوش از کرم دل ضعفا ٭ جست قطعات
آن کدو که نمود ٭ جست جویش برای دلها بود ٭ بهر امت شده است این تعلیم ٭ از
کرمهای آن رسول کریم ٭ یا الهی طفیل آن خیاط ٭ کن هدایت بمستقیم صراط ٭ تا نظامی
کند همیشه عمل ٭ حسب سنن پیمبر اکمل ٭ الحدیث الثانی عشر حدثنا احمد بن ابراهیم
الدورقی وسلمة بن شبیب ومحمود ابن غیلان قالوا انبا ابو اسامة عن هشام بن
عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم
یحب الحلواء والعسل گفت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها بود پیغمبر خدا که
دوست میداشت حلواء را و انگبین را و شیخ ابن حجر گفته حلواء هر چیزی که در او
حلاوة و شیرینی بود پس ذکر عسل پس از حلواء تخصیص بعد از تعمیم است برای
شرافة شان عسل قال الله تعالی فیه شفاء للناس الحدیث الثالث عشر حدثنا

الحسن

الحسن بن محمد الزعفرانی انا حجاج بن محمد قال قال ابن جریج اخبرنی محمد بن یوسف
ان عطاء بن یسار اخبره ان ام سلمة اخبرته انها قربت الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم جنبا مشویا فاکل منه ثم قام الی الصلوة وما توضأ، بدرستی عطاء
پسر یسار خبر داد محمد بن یوسف را آنکه بدرستی ام سلمه رضی الله تعالی عنها خبر داد
عطاء بن یسار را آنکه نزدیک ساخت آن ام المؤمنین سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم گوشت پهلو را که بریان کرده شده بود پس خورد پاره از آن پهلو پس برخاست
سوی نماز و حال آنکه وضو نساخت آن حضرة صلی الله علیه وسلم الحدیث الرابع عشر
حدثنا قتیبة ثنا ابن لهیعة عن سلیمان بن زیاد عن عبد الله ابن الحارث
قال اکلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم شواء فی المسجد گفت عبد الله بن حارث
که خوردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گوشت بریان در مسجد بدانکه مولانا
شیخ عبد الحق در شرح مشکوة آورده که تحقیق مذکور است در کتب فقه اینکه بتحقیق
مکروه است غیر معتکف را خوردن و آشامیدن و خواب کردن در مسجد مگر
برای شخص غریب که نمی یابد جایی از غیر مسجد و گفته اند بعضی مشایخ که باید مرد را
وقتی که داخل شود در مسجد اینکه نیت اعتکاف کند اگرچه یکساعة باشد زیرا که
در این مخلص است از بسیاری از آنچه مذکور شده با حصول ثواب و اجر انتهی کلامه

الحدیث الخامس عشر حدثنا محمود بن غیلان انبانا وکیع ثنا مسعر عن ابی صخرة جامع
بن شداد عن المغیرة بن عبد الله عن المغیرة بن شعبة قال ضِفتُ مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیلة فاُتِیَ بجنب مشوی ثم اخذ الشفرة فجز لی بها منه فجعل
یحز لی بها منه فجاء بلال یؤذنه بالصلوة فالقی الشفرة فقال ماله تربت یداه
قال وکان شاربه قد وفی فقال له اقصه لک علی سواک او قصه علی سواک کفت
مغیره بن شعبه رضی الله تعالی عنه که من و رسول خدا صلی الله علیه وسلم مهمان مردی
شدیم در شبی پس آورده شد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم کوشت پهلو که
بریان کرده شده بود؛ رزق وسیع از قدم مهمان تست؛ آنکس که مهمان تو شد
میزبان تست؛ پس برکرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کارد بزرک را پس
برید برای من به آن کارد از ان کوشت پاره پس شروع کرد که قطع میکرد برای
من بآن کارد از ان پهلو پس آمد بلال رضی الله تعالی عنه در آن حال که اعلام میکرد
بلال سرور عالم را به نماز پس القا کرد و انداخت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آن
کارد را پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که چیست مر بلال را که صبر نکرد تا از طعام
فارغ میشدیم و هنوز وقت نماز عشا بسیار است به تراب چسپید و بخاک نشست
دست او از شدة فقر کفت مغیره که بود بروت آن مغیره عمیق دراز شده بود پس کفت

رسول خدا

رسول خدا صلی الله علیه وسلم مغیره را که قطع میکنم بروت دراز ترا بر مسواک با آنکه
کفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که قطع کن بروت را بر مسواک و این شک راوی است
بدانکه در این حدیث شریف در تحقیق معنی تربت یداه مباحث شریفه و دقایق
لطیفه است که متحمل نیست آنرا این شرح مختصر اکر خواهی اطلاع بر ان پس رجوع کن
بسوی کتاب تحفه نظامیه که شرح مطول است برای کتاب مستطاب شمایل النبی
الحدیث السادس عشر حدثنا واصل بن عبد الاعلی ثنا محمد بن فضیل عن ابی حیان
التیمی عن ابی زرعة عن ابی هریرة اتی النبی صلی الله علیه وسلم بلحم فرفع الیه الذراع
وکانت تعجبه فنهس منها کفت ابو هریره رضی الله تعالی عنه آورده شد نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کوشت پس برداشته شد سوی آن حضرة صلی الله علیه وسلم
بازوی کوسپند را و بوده است ذراع کوسپند که خوش می آمد آن حضرة را صلی الله
علیه وسلم پس بدندان مبارک کرفت از ان کوشت ذراع الحدیث السابع عشر
حدثنا محمد بن بشار ثنا ابو داود عن زهیر یعنی ابن محمد عن ابی اسحاق عن سعد
بن عیاض عن ابن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه الذراع
قال وسُمّ فی الذراع وکان یری بان الیهود سمّوه کفت ابن مسعود رضی الله
تعالی عنه بود نبی صلی الله علیه وسلم که خوش می آمد او را کوشت بازوی کوسپند

گفت ابن مسعود رضی الله تعالی عنه زهر داده شده است نبی را صلی الله علیه وسلم در
ذراع وقت فتح خیبر و چون خوردند از آن ذراع مسموم یک لقمه خبر داد جبرئیل او را
صلی الله علیه وسلم به این که آن ذراع مسموم است پس ترک کرد او را و فرو نبرد *
آنحضرت را آن زهر و بود ابن مسعود رضی الله تعالی عنه که گمان می برد آنکه یهود زهر
داده اند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در آن ذراع زیرا که زنی که در آن ذراع
زهر انداخته بود بمشورهٔ یهود انداخته بود پس گویا که یهود زهر دادند

الحدیث الثامن عشر حدثنا محمد بن بشار ثنا مسلم بن ابراهیم ثنا ابان بن یزید
عن قتادة عن شهر بن حوشب عن ابی عبید قال طبخت للنبی صلی الله علیه وسلم
قدرا وکان یعجبه الذراع فناولته الذراع ثم قال ناولنی الذراع فناولته ثم
قال ناولنی فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم وکم للشاة من ذراع فقال و
الذی نفسی بیده لو سکتّ لناولتنی الذراع ما دعوتُ گفت ابی عبید رضی الله تعالی عنه
که پختم برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دیگی را یعنی گوشت را در دیک و بوده است
که خوش می آمد او را گوشت بازوی گوسفند پس دادم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم ذراع پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم که بده مرا ذراع پس دادم او را صلی الله علیه
وسلم ذراع دیگر پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بده مرا ذراع دیگر

پس گفتم

پس گفتم ای رسول خدا چند ذراع است برای گوسفند معلوم است که از دو زیاده
ندارد و هر دو را داده ام پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم سوگند آنکس که نفس من
در قبضهٔ قدرت او است اگر سکوت میکردی هر آینه میدادی مرا ذراع مادام که
طلب میکردم و این معجزهٔ آن حضرت است صلی الله علیه وسلم الحدیث التاسع عشر
حدثنا الحسن بن محمد الزعفرانی ثنا یحیی بن عباد عن فلیح ابن سلیمان قال حدثنی
رجل من بنی عباد یقال له عبد الوهاب بن یحیی بن عباد عن عبد الله بن الزبیر عن
عایشة رض قالت ما کان الذراع احب اللحم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولکنه کان
لا یجد اللحم الا غبا وکان یعجل الیها لانها اعجلها نضجا گفت ام المؤمنین عایشه
رضی الله تعالی عنها که نبود گوشت ذراع محبوب تر از گوشتهای دیگر نزد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم ولیکن شان این است که بود آن رسول خدا صلی الله علیه
که نمی یافت و تناول نمی کرد گوشت را مگر گاهی و بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
شتابی میکرد سوی ذراع برای آنکه گوشت ذراع شتاب ترین گوشتها است از
روی پخته شدن بخلاف دیگر گوشتها بدانکه مراد ام المؤمنین عایشه رضی الله
تعالی عنها آنست که مقتضای طبع مقدس سرور عالم صلی الله علیه وسلم آن بود که
چون خاطر مبارک او متوجه میشد بچیزی میخواست که زودتر از آن فارغ شود

تا بمصالح مسلمین و تبلیغ و دعوة خلق پردازند پس چون خاطر اقدس کاهی راغب به
کوشت میشد کوشت ذراع اختیار میکرد برای آنکه بسرعت پخته میکردد و فراغ
خاطر ازان بشتابی حاصل میشود الحدیث العشرون حدثنا محمد بن غیلان ثنا
ابو احمد ثنا مسعر قال سمعت شیخا من فهم قال سمعت عبد الله بن جعفر یقول سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اطیب اللحم لحم الظهر مروی است از عبد الله بن
جعفر که میکفت شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میکفت که بدرستی
خوشتر و پاکیزه تر از کوشتها کوشت پشت است برای آنکه لذیذتر است بدانکه وجه
مناسبة این بباب آن است که اطیب بودن او مقتضی است این را که تناول کرده باشد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنرا در بعض اوقات الحدیث الحادی والعشرون
حدثنا سفیان بن وکیع ثنا زید بن الحباب عن عبد الله بن المؤمل عن ابن ابی
ملیکة عن عائشة رضی الله تعالی عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال نعم الادام الخل
مروی است از ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم کفت که نیکو است نان خورش سرکه الحدیث الثانی والعشرون حدثنا ابو کریب
حدثنا ابو بکر بن عیاش عن ثابت ابی حمزة الثمالی عن الشعبی عن ام هانئ قالت دخل
علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال اعندک شیء فقلت لا الا خبز یابس وخل فقال هاتی

ما اقفر بیت من ادم فیه خل کفت ام هانی رضی الله تعالی عنها که در آمد بر من نبی صلی الله
علیه وسلم پس کفت نبی صلی الله علیه وسلم آیا نزد تو چیزی هست از خوردنی پس
کفتم که نیست نزد ما چیزی مکر نانی خشک و سرکه و لایق نیست آوردن آن به جناب
رسالت و عظمت مآب پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای تسلیه او و
برای تنبیه بر قناعة بادنی چیز که بده و بیار ای ام هانی نان و سرکه را که نیست خالی
از نان خورش خانه که در آن خانه سرکه است الحدیث الثالث والعشرون حدثنا محمد بن
المثنی حدثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن مرة الهمدانی عن ابی موسی
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر
الطعام کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضیلة عائشة صدیقه بر همه زنان
همچو فضیلة اشکنه است بر تمام اقسام طعام اشکنه شوربای کوشت که نان در آن
ریزه ریزه کنند و کاهی با شوربا کوشت هم می باشد و نزد عرب این طعام خیلی
مرغوب و محبوب است بدانکه ام المؤمنین عائشة صدیقه را رضی الله تعالی عنها
از عطایای ربانی بالحسن خلق حسن سیرة و حلاوة نطق و فصاحة زبان و جودة
طبع و متانة فکر و ذکاوت رای و صیانة عقل و تحبب و تودد به زوج کریم خود حبیب
خدا صلی الله علیه وسلم آن قدر بود که در حوصله بیان نمی کنجد و زنی دیگر را یکی

از آن کمالات به آن قدر نبود الحدیث الرابع والعشرون حدثنا قتيبة بن سعيد
انا عبد العزيز بن محمد عن سهيل ابن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة ان النبي
صلى الله عليه وسلم توضا من ثور اقط ثم رآه اكل من كتف شاة ثم صلى ولم يتوضا
مروی است از ابی هریره رضی الله تعالی عنه که بتحقیق وی دیده است رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم که وضو کرد از سبب خوردن پاره از پنیر پس دید ابوهریره
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که خورد از گوشت شانه گوسفند پس نماز خواند
و وضو نکرد بدانکه بعض علما گفته اند که مراد از وضو شستن دو دست و دهانست
الحدیث الخامس والعشرون حدثنا ابن ابي عمر ثنا سفيان بن عيينة عن وائل
عن داود عن ابنه بكر بن وائل عن الزهري عن انس بن مالك قال اولم رسول الله
صلى الله عليه وسلم على صفية بتمر وسويق گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه
که مهمانی عروسی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنکاح ام المؤمنین صفیه رضی الله
تعالی عنها بخرما و پست مولانا نظامی گنجوی در نعت شریف گفته، پست و شکر گشت
غبار درت، پسته و عناب شده شکرت، یکف پست تو به صحرای عشق، برگ چل
روز تماشای عشق، الحدیث السادس والعشرون حدثنا الحسين بن محمد البصري
ثنا الفضيل بن سليمان حدثني فائد مولى عبيد الله ابن علي بن ابي رافع مولى رسول الله

صلى الله

صلى الله عليه وسلم قال حدثني عبيد الله بن علي عن جدته سلمى ان الحسن بن علي وابن
عباس وابن جعفر اتوها فقالوا لها اصنعي لنا طعاما مما كان يعجب رسول الله صلى الله
عليه ويحسن اكله فقالت يا بني لا تشتهيه اليوم قال بلى اصنعيه لنا قال فقامت فاخذت
شيئا من الشعير فطحنته ثم جعلته في قدر وصبت عليه شيئا من زيت ودقت
الفلفل والتوابل فقربته اليهم فقالت هذا مما كان يعجب رسول الله صلى الله عليه وسلم
ويحسن اكله مروی است از سلمی رضی الله تعالی عنها که وی گفت بدرستی امام حسن
بن امیر المؤمنین علی و عبد الله بن عباس و ابن جعفر برادر امیر المؤمنین علی
رضی الله تعالی عنهم آمدند نزد سلمی در خانه سلمی پس گفتند مر سلمی را که بساز برای ما طعامی
از آنچه که بوده است که خوش می ساخت آن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و نیکو میداشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خوردن او را پس گفت سلمی که ای پسرک من رغبت نخواهی
کرد آن طعام را امروز برای فراخی عیش و تکلف اطعمه که درین زمان حادث شده
و در زمان سابق نبود گفت آن پسرک که آری رغبت داریم و خوش میکنیم بساز آن
طعام را برای ما گفت عبد الله که پس برخاست سلمی پس گرفت پاره از جو پس آرد
ساخت آن جو را پس انداخت سلمی آن آرد را در دیگ و ریخت بر وی اندکی از
روغن زیت و کوفت و باریک کرد سلمی فلفل کرد را و دیگ افزارها را مانند زیره

وقربقل وغير آن پس نزديك آورد سلمى آن طعام را سوى ايشان پس گفت سلمى كه اين
طعام از آن طعام است كه خوش مى ساخت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ونيكو
ميداشت خوردن آنرا الحديث السابع والعشرون حدثنا محمود بن غيلان ثنا ابو
احمد ثنا سفيان عن الاسود بن قيس عن نبيح العنزي عن جابر بن عبد الله قال
اتانا النبي صلى الله عليه وسلم في منزلنا فذبحنا له شاة فقال كانهم علموا انا نحب
اللحم وفي الحديث قصة گفت جابر بن عبد الله الانصارى رضى الله تعالى عنه كه آمد
ما را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در منزل ما پس ذبح كرديم براى ضيافة آنحضرة
صلى الله عليه وسلم گوسفندى را پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم چنانست كه
جابر و اهل منزل او دانسته اند آنكه ما دوست ميداريم گوشت را و در حديث قصه
است الحديث الثامن والعشرون حدثنا ابن ابي عمر ثنا سفيان ثنا عبد الله بن
محمد بن عقيل سمع جابرا قال سفيان واخبرنا محمد بن المنكدر عن جابر قال خرج
رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا معه فدخل على امراة من الانصار فذبحت
له شاة فاكل منها واتته بقناع من رطب فاكل منه ثم توضا للظهر وصلى ثم
انصرف فاتته بعلالة من علالة الشاة فاكل ثم صلى العصر ولم يتوضا گفت جابر رض
كه بر آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در آن حال كه من با او بودم پس در آمد

در خانه

در خانه زنى از قبيله انصار رضى الله تعالى عنهم پس ذبح كرد آن زن خود يا امر كرد بذبح
آن براى ضيافة رسول خدا صلى الله عليه وسلم گوسفندى را پس خوردند آنحضرة
صلى الله عليه وسلم از گوشت آن گوسفند و آورد آن زن طبقى را از خرما تر پس خورد
آنحضرة صلى الله عليه وسلم از آن خرماء پس وضو كرد براى ظهر و نماز ظهر
گزارد پس بر گشت از نماز پس آورد آن زن انصاريه بقيه را از بقيه گوشت
آن گوسفند پس خورد آنحضرة صلى الله عليه وسلم پس گزارد نماز عصر و
نكرد وضوء تازه الحديث التاسع والعشرون حدثنا العباس بن محمد الدوري ثنا
يونس بن محمد ثنا فليح بن سليمان عن عثمان بن عبد الرحمن عن يعقوب بن ابي
يعقوب عن ام المنذر قالت دخل علي رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه علي
ولنا دوال معلقة قالت فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم ياكل وعلي معه ياكل
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مه فانك ناقه قالت فجلس علي والنبي صلى الله
عليه وسلم ياكل قالت فجعلت لهم سلقا وشعيرا فقال النبي صلى الله عليه وسلم
يا علي من هذا فاصب فان هذا اوفق لك گفت ام منذر انصاريه رضى الله تعالى عنها
كه در آمد بر من يعنى در خانه من پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و با آنحضرة صلى الله عليه وسلم
علي بن ابي طالب بود رضى الله تعالى عنه و ما را خوشهاى غوره خرما آويخته بود تا نخته

کرده وخورده شود رطب آنرا به تلبیخ گفت ام منذر رضی الله تعالی عنها پس شروع کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در خوردن خرما و علی رضی الله تعالی عنه نیز آغاز کرد
در خوردن آن پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم حضرة علی را که باز داد
خود را ومنع خرما که بدرستی تو ناقه هستی یعنی نزدیک از بیماری بر شده و
هنوز قوة تو بکمال رجوع نکرده است پرهیز بکن تا از ثقل خرما ضرر نیابی ! هر که
پرهیز نبرد نصیب ! از به دارو نبود بر طبیب ! گفت ام منذر رضی الله تعالی
عنها پس ترک کرد ونشست علی رضی الله تعالی عنه ونبی صلی الله علیه وسلم می خورد گفت
ام منذر رضی الله تعالی عنها پس ساختم وپختم برای ضیافة ایشان شلغم وجو را باهم
آمیخته پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم که ای علی از این طعام بخور که این طعام موافق
است تر از خرما الحدیث الثلثون حدثنا محمود بن غیلان ثنا بشر السری عن سفیان
عن طلحة بن یحیی عن عائشة بنت طلحة عن عائشة ام المؤمنین قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم یاتینی فیقول اَعندک غداء فاقول لا قالت فیقول انی صائم قالت
فاتانی یوما فقلت یا رسول الله انه اُهدیت لنا هدیة قال وما هی قلت حیس قال
اما انی اصبحت صائما قالت ثم اکل گفت ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها که بود
نبی صلی الله علیه وسلم می آمد مرا پس میگفت آیا نزد تو غذا هست یعنی طعام که

اول روز خورده میشود پس میگفتم که نی گفت ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها
که پس میگفت نبی صلی الله علیه وسلم که بدرستی من روزه دارنده ام گفت ام المؤمنین
عائشة رضی الله تعالی عنها که پس آمد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روزی پس گفتم
ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی شان این است که فرستاده شده است
برای ما هدیه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که چیست آن هدیه گفتم که حیس است
وحیس طعامی است که ساخته میشود از خرما وپنیر وروغن کذا فی النهایة الجزری
گفت نبی صلی الله علیه وسلم که آگاه باش که بدرستی من صبح کرده ام در آن حال که
روزه دارنده ام گفت ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها که پس خورد نبی صلی الله
علیه وسلم حیس را الحدیث الحادی والثلثون حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن ثنا
عمر بن حفص ابن غیاث ثنا ابی محمد بن ابی یحیی الاسلمی عن یزید بن ابی امیة
الاعور عن یوسف بن عبد الله بن سلام قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم اخذ کسرة
من خبز الشعیر فوضع علیها تمرة ثم قال هذه ادام هذه گفت یوسف بن عبد الله
بن سلام رضی الله تعالی عنه دیدم نبی را صلی الله علیه وسلم که گرفت پاره را از نان جو پس
نهاد بر پاره از نان جو خرما را پس گفت که این خرما نان خورش این پاره نان جو است
الحدیث الثانی والثلثون حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن ثنا سعید بن سلیمان عن عباد

فاکل ه

بن العوام عن حميد عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعجبه الثفل قال
عبد الله يعني ما بقي من الطعام مرويست از انس بن مالك رضي الله تعالى عنه كه
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بود كه خوش مي آمد او را ثفل گفت عبد الله كه يكى از راويان
حديث است كه مراد ميدارد انس از ثفل چيزى كه باقي ماند از طعام در ديگ يا در
طبق در باب ادام شيخ بصدق و صواب ؛ كه زحق بودش مغفره و حسن ثواب ؛
كرده است عجب بلاغت و ختم سخن ؛ كه آورده حديث ثفل در آخر باب ؛ باب ما جاء
في صفة وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم عند الطعام اين باب بيست و هفتم است
در احاديث شريفه كه آمده است در صفت وضوء رسول خدا صلى الله عليه وسلم
نزد طعام يعني پيش از خوردن طعام و پس آن ؛ صفت غسل دو دست پيش طعام و پس آن
كرده پيغمبر و از بركت او كرده بيان ؛ و درين باب سه حديث است الحديث الاول
حدثنا احمد بن منيع ثنا اسمعيل بن ابراهيم عن ايوب عن ابن ابي مليكة عن ابن
عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج من الخلاء فقرب اليه الطعام فقالوا
الا ناتيك بوضوء قال انما امرت بالوضوء اذا قمت الى الصلوة مرويست از ابن
عباس رضي الله تعالى عنه كه بدرستي پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بر آمد از جاى
قضاء حاجت پس نزديك آورده شد سوى پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم طعام را

پس گفتند كرايا

پس گفتند
كه آيا نياريم ترا آب كه وضوء سازي يعني عرض ميكنيم كه آب وضوء بياريم تا وضوء كني
به آن و با وضوء خوري طعام را گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مامور نشده ام
بوضوء و واجب نيست مگر وقتي كه قيام كنم يعني اراده قيام كنم براى نماز و واجب
نيست وضوء براي خوردن طعام و اين منافي نيست جواز آنرا بلكه استحباب آنرا
الحديث الثاني حدثنا سعيد بن المخزومي ثنا سفيان بن عيينة عن عمرو بن دينار
عن سعيد بن الحويرث عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من
الغائط فاتي بطعام فقيل له الا تتوضا فقال أأصلي فأتوضا گفت ابن عباس رضي الله
تعالى عنه كه بر آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يعني از جاى قضاء حاجت پس
آورده شد نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم طعامي را پس گفته شد مر او را
عليه الصلوة والسلام كه آيا وضو نمي كني پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
آيا نماز ميگزارم پس وضوء سازم يعني سبب وجوب وضوء اراده قيام نماز است
نه اراده اكل الطعام و در بعض نسخ بحذف همزه استفهام است الحديث الثالث
حدثنا يحيى بن موسى ثنا عبد الله بن نمير ثنا قيس بن الربيع ح وحدثنا قتيبة
قال حدثنا عبد الكريم الجرجاني عن قيس بن الربيع عن ابي هاشم زاذان عن
سلمان قال قرأت في التورية ان بركة الطعام الوضوء بعده فذكرت ذلك للنبي

بعده

صلى الله عليه وسلم واخبرته بما قرأت في التورية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
بركة الطعام الوضوء قبله والوضوء كفت سلمان كه خوانده ام در توريه كه بدرستى
بركة طعام وضوء است يعني شستن دو دست پس از خوردن طعام پس ذكر كردم
آنرا براى حضرة پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وخبر دادم او را عليه الصلوة
والسلام بچيزى كه خوانده بودم در توريه پس كفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
كه بركة طعام وضوء است يعني شستن دو دست پيش از طعام و شستن دو
دست پس از طعام باب ما جاء في قول رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل الطعام
وبعد ما يفرغ منه اين باب بيست هشتم است در احاديث شريفه كه آمده است
در بيان آنچه ميكفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم پيش از طعام وپس فراغ از ان ؛
صفة قول نبى قبل طعام وبعد ش ؛ بسمله اول ودر آخر حمد سبحان ؛ ودر اين باب
هفت حديث است ؛ چون سبع مثاني هر اين هفت حديث ؛ از ماه دو هفته
احسن انور بين ؛ زين هفت منور شده آن هفت فلك ؛ هم سبعه سياره وهم
هفت زمين ؛ الحديث الاول حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا ابي لهيعة عن يزيد
ابن ابي حبيب عن راشد بن جندلة اليافعي عن حبيب بن اوس عن ابي ايوب
الانصاري قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم يوما فقرب اليه طعام فلم

ار طعاما كان

أر طعاما كان أعظم بركة منه أول ما أكلنا ولا أقل بركة في آخره قلنا يا رسول الله كيف هذا
قال انا ذكرنا اسم الله حين اكلنا ثم قعد من اكل ولم يسم الله تعالى فاكل معه الشيطان
كفت ابو ايوب انصاري رضى الله تعالى عنه بوده ايم نزد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
در روزى پس نزديك آورده شد سوى او طعامى را پس نديدم هيچ طعامى را
كه باشد بزركتر اندروى بركة از ان طعام در اول وقت خوردن ما ونكمتر از
وى بركة در آخر ان كفتيم اى رسول الله چكونه است اين وجه چيست در اين كفت
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه بدرستى ما ذكر كرديم نام خداى را وقتى كه آغاز نموديم
آن طعام كرديم پس نشست كسى كه خورد وذكر نكرد نام خداى را پس خورد با او
شيطان الحديث الثاني حدثنا يحيى بن موسى ثنا ابو داود ثنا هشام الدستوائي
عن بديل العقيلي عن عبد الله بن عبيد بن عمير عن ام كلثوم عن عائشة قالت قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اكل احدكم فنسي ان يذكر الله تعالى على طعامه فليقل
بسم الله اوله وآخره كفت ام المومنين عائشه رضى الله تعالى عنها كه كفت رسول خدا
صلى الله عليه وسلم كه چون خورد يكى از شما پس فراموش كند ذكر خداى تعالى را بر طعام
خود پس بكويد بسم الله اوله وآخره اى اكل مستعينا بسم الله اوله وآخره يعنى
ميخورم طعام را در حالة استعانة بنام خدا در اول وقت خوردن طعام ودر آخر آن

ومراد به اول و آخر احاطه جمیع اجزا است تا خارج نشود وسط لیکن استعانة در اول
حکماً است زیرا نکه حال و شان مؤمن استعانة بخدا است در جمیع افعال و احوال
اگر چه جاری نشود بر زبان به سبب نسیان و این معفو است الحدیث الثالث حدثنا
عبد الله بن الصباح الهاشمی البصری ثنا عبد الاعلی عن معمر عن هشام بن عروة
عن ابیه عن عمر بن ابی سلمة انه دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعنده طعام
فقال اُدْنُ یا بُنَیَّ فَسَمِّ الله تعالی وکل بیمینک وکل مما یلیک مروی است از عمر بن ابی
سلمه رضی الله تعالی عنه که بدرستی وی در آمد پیش رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالی
که نزد آنحضرة طعامی بود پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که نزدیک شو ای
پسرک من تصغیر برای شفقت است پس ذکر بکن نام خدا را و بخور بدست راست
خود نه بدست چپ و بخور از موضعی که نزدیک بود ترا یعنی از پیش خود خور نه از
موضعی که نزدیک تو نبود الحدیث الرابع حدثنا محمود بن غیلان ثنا ابو احمد الزبیری
ثنا سفیان الثوری عن ابی هاشم عن اسمعیل بن رباح عن رباح بن عبیدة عن ابی
سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من طعامه قال الحمد لله
الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا مسلمین گفت ابو سعید خدری رضی الله تعالی عنه
که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که فارغ می شد از خوردن طعام میگفت الحمد لله

تا آخر

تا آخر یعنی جنس حمد مختص است بخدای که طعام داد ما را و سیراب کرد ما را و کرد ما را مسلمان
الحدیث الخامس حدثنا محمد بن بشار ثنا یحیی بن سعید ثنا ثور بن یزید ثنا خالد بن معدان
عن ابی امامة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفعت المائدة من بین یدیه
یقول الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه غیر مودع ولا مستغنی عنه ربنا گفت ابو امامة
رضی الله تعالی عنه بوده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که چون برداشته می شد سفره را
از پیش او میگفت الحمد لله حمداً تا آخر یعنی جنس حمد مختص است بخدا تعالی حمدی بسیار
پاک از ریا و سمعه و از آنچه که بجناب حق سبحانه لایق نبود زیرا نکه خدا تعالی طیب است
قبول نمیکند مگر طیب را و حمدی که برکة و زیاده کرده شده است در آن بواسطه فیضان
زیادة نعمة بر آن و حمدی که غیر متروک و غیر معرض عنه است یعنی دایم و مستمر است
و حمدی که استغناء کرده نشده است از آن یعنی همه کس محتاج است به آن برای وجوب
آن بر همه کس الحدیث السادس حدثنا ابو بکر بن ابان ثنا وکیع عن هشام الدستوائی
عن بدیل بن میسرة العقیلی عن عبد الله بن عبید عن ام کلثوم عن عائشة رضی الله
تعالی عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یاکل الطعام فی ستة من اصحابه فجاء
اعرابی فاکله بلقمتین فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو سمی لکفاکم گفت ام المؤمنین عائشة
رضی الله تعالی عنها که بود نبی صلی الله علیه وسلم می خورد طعام را در شش مرد از اصحاب

خود رضی الله تعالی عنهم اجمعین پس آمد اعرابی پس خورد آن طعام را بدو لقمه پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که اگر میگفت بسم الله هر آینه کفایت میکرد آن طعام همه شمارا
الحدیث السابع حدثنا هناد ومحمود بن غیلان حدثنا ابو اسامة عن زکریا بن ابی
زائدة عن سعید بن ابی بردة عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله یرضی عن العبد ان یاکل الاکلة او یشرب الشربة فیحمده علیها گفت انس بن مالک
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستی الله تعالی هر آینه راضی میشود از بنده از جهت
خوردن او لقمه را یا خوردنی یکبار یا نوشیدن او شربتی پس حمد گفتن او یعنی خشنودی
حق تعالی ازین حاصل میشود که بنده مومن طعامی قدر یک لقمه خورد یا یکبار خورد
یا نوشید یکبار نوشیدنی یا شربتی پس حمد گوید خدای تعالی را بر آن بدانکه در کتاب
مغرب مذکور است که الاکلة بفتح الهمزة مصدر مرة است وبضم آن بمعنی لقمه باب
ما جاء فی صفة قدح رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب بیست ونهم است در احادیث
شریفه که آمده است در صفت قدح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باب در وصف پیاله که
شد خاص رسول ؛ آب کوثر به تمنا که کند جای در آن ؛ ودر این باب دو حدیث است
الحدیث الاول حدثنا الحسین بن الاسود البغدادی ثنا عمرو بن محمد ثنا عیسی بن طهمان
عن ثابت قال اخرج الینا انس بن مالک قدح خشب غلیظا مضببا بحدید فقال یا ثابت

هذا قدح

هذا قدح رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ثابت که بر آورد سوی ما انس بن مالک
رضی الله تعالی عنه قدح چوبین را که درشت وسطبر بود وبند کرده شده بود به آهن
پس گفت انس بن مالک که ای ثابت این قدح و پیاله پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم
روایت کرده است احمد از عاصم که دیده ام آن قدح مبارک را نزد انس ودر آن قدح
ضبة بود یعنی پته بود از نقره ورنگ آن قدح مایل بود به زردی وامام بخاری گفته
است که دیده ام آن قدح مبارک را در بصره ونوشیده ام از آن قدح مبارک کذا
فی شرح الشیخ ابن الحجر ؛ ساقی لبالب است قدحت از شراب پاک ؛ وز کاسه کرام نصیب
است بهر خاک ؛ خاک درت نظامی و توی منظر کرم ؛ گر قطره عطا کنیش زان قدح
پاک ؛ الحدیث الثانی حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن ثنا عمرو بن عاصم ثنا حماد بن سلمة
انا حمید وثابت عن انس قال لقد سقیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بهذا القدح
الشراب کله الماء والنبیذ والعسل واللبن گفت انس رضی الله تعالی عنه سوگند خدای
تعالی که هر آینه بتحقیق نوشانیده ام پیغمبر خدای را صلی الله علیه وسلم باین قدح چوبین
شراب همه انواع یعنی آب وشیره خرما و مویز وانگبین وشیر باب ما جاء فی صفة فاکهة
رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب سی ام است در احادیث شریفه که آمده است
در صفت میوه که خورده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وصف آن میوه که

خورده است نبی حاصل شد، میوه را کام وحلاوة همه زان کام ودهان، ودراین باب

هفت حدیث است الحدیث الاول حدثنا اسمعیل بن موسی الفزاری حدثنا ابراهیم بن

سعد عن ابیه عن عبد الله بن جعفر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یاکل القثاء

بالرطب گفت عبد الله بن جعفر رضی الله تعالی عنه که بود نبی صلی الله علیه وسلم که

میخورد بادرنگ بخرما تر الحدیث الثانی حدثنا عبدة بن عبد الله الخزاعی البصری

ثنا معاویة بن هشام عن سفیان عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشه ان النبی

صلی الله علیه وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب مروی است از ام المؤمنین عائشه

رضی الله عنها که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم بود که می خورد خربزه بخرما تر

الحدیث الثالث حدثنا ابراهیم بن یعقوب ثنا وهب بن جریر ثنا ابی قال سمعت

حمیدا یقول او قال حدثنی حمید قال وهب وکان صدیقا له عن انس بن مالک

قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین الخربز والرطب گفت انس بن مالک

رضی الله تعالی عنه که دیدم پیغمبر خدای را صلی الله علیه وسلم در آن حال که جمع میکرد

میان خربزه وخرما تر الحدیث الرابع حدثنا محمد بن یحیی ثنا محمد بن عبد العزیز الرملی

ثنا عبد الله بن یزید بن الصلت ان النبی صلی الله علیه وسلم اکل البطیخ بالرطب مروی

از ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها انکه نبی صلی الله علیه وسلم خورده است خربزه

عن محمد بن اسحاق عن یزید بن رومان عن عروة عن عائشة رض صح

دابخرما تر الحدیث الخامس حدثنا قتیبة بن سعید عن مالک بن انس ح وثنا

اسحاق بن موسی ثنا معن ثنا مالک عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریرة

قال کان الناس اذا رأوا اول الثمر جاءوا به الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا اخذه

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم بارک لنا فی ثمارنا وبارک لنا فی مدینتنا

وبارک لنا فی صاعنا وفی مدنا اللهم ان ابراهیم عبدک وخلیلک ونبیک

وانی عبدک ونبیک وانه دعاک لمکة وانی ادعوک للمدینة بمثل ما دعاک

به لمکة ومثله معه قال ثم یدعو اصغر ولید یراه فیعطیه ذلک الثمر گفت

ابوهریره رضی الله تعالی عنه که بودند مردم وقتی که میدیدند نخستین میوه را

می آوردند آنرا سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای تعظیم وتکریم حضرة

رسالة پس چون میگرفت آن میوه را رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت

که یا الله برکة وافزونی کن برای ما در میوهای ما وبرکة کن برای ما در مدینه

ما بکثرة ووسعة ارزاق ودوام آن بر اهل مدینه وبه اقامة شعار دین

واظهار دین در مدینه بمرتبه که یافته نشود در غیر آن وبرکة کن برای

ما در صاع ما ودر مد ما در مهذب گفته المد بضم میم وتشدید دال مهمله

رطل وثلث یعنی ثلثه رطل عند اهل الحجاز ورطلان عند اهل العراق صله

الشرعیة کفة الصاع کیل یسع فیه ثمانیة ارطال والرطل نصف المن ای بار خدایا
برکت ده ابراهیم بنده تست ودوست تست وپیغمبر تست وبرکت ده من بنده
توام وپیغامبر توام وبرکت ده ابراهیم علیه الصلوة والسلام دعا کرده است
ترا برای مکه وبرکت ده من دعا میکنم ترا برای مدینه بمثل آنچه که دعا کرده است
ترا بآن ابراهیم برای مکه وبه مانند آن مثل که دعا کرده است ابراهیم برای
مکه یعنی من دعا میکنم که مدینه را دو چند برکت مکه عطا کن گفت ابو هریره
رضی الله تعالی عنه که پستر می خواند حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم خورد
ترین کودکی را که میدید او را پس میداد او را آن میوه برای تمام مناسبت
در کودک ومیوه از نو رسی وبرای کمال شفقت ورحمت بر اطفال قال الله
تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین الحدیث السادس حدثنا محمد
بن حمید الرازی ثنا ابراهیم بن المختار عن محمد بن اسحاق عن ابی عبیدة
بن محمد بن عمار بن یاسر عن الربیع بنت معوذ بن عفراء قالت بعثنی
معاذ بن عفراء بقناع من رطب وعلیه اجر من قثاء زغب وکان النبی
صلی الله علیه وسلم یحب القثاء فاتیته به وعنده حلیة قد قدمت علیه
من البحرین فملاء یده منها فاعطانیه گفت ربیع دختر معوذ رضی الله تعالی عنها

فرستادم معاذ

فرستادم را معاذ عم من بر طبقی پار خرما تر وبر آن طبق بود بادرنگ تازه و
خورد که موهای خورد وریشه داشت وبود نبی صلی الله علیه وسلم که دوست
میداشت بادرنگ را پس آمدم پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدان طبق
وحال آنکه بود نزد او زیوری که رسیده بود پیش آن حضرت از خراج وغنایم
بحرین پس پر کرد دست مبارک خود را از آن زیور پس عطا کرد مرا آن زیور
ای بحر عطا ز تو بیکدم ؛ صد ساله خراج هر دو عالم ؛ جانم ز نوال خلق بس کرده
کز دست تو شد نوال هر دو ؛ الحدیث السابع حدثنا علی بن حجر انبأنا شریک
عن عبد الله بن عقیل عن الربیع بنت معوذ بن عفراء قالت اتیت النبی صلی الله
علیه وسلم بقناع من رطب واجر زغب فاعطانی ملء کفه حلیا او قالت ذهبا
گفت ربیع رضی الله تعالی عنها آمدم نبی را صلی الله علیه وسلم بر طبقی از خرما
تر واز بادرنگ خورد صاحب موهای خورد وزرد پس عطا کرد مرا قدر
پری دست پر کرم خود پیرایه وزیور یا گفت که پری دست مبارک طلا
ای ز تو بر جاست امید ما ؛ وانکه رهست نعمت جاوید ما باب ما جاء فی
صفة شراب رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب سی یکم است در احادیث
شریفه که آمده است در صفة آنچه آشامیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

باب در وصف شراب شه هر دو عالم شیر و آب و عسل ان نوش لبش یافته جان

و در این باب دو حدیث است الحدیث الاول حدثنا ابن ابي عمر ثنا سفیان عن
معمر عن الزهري عن عائشة قالت كان احب الشراب الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم الحلو البارد گفت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که بود دوستتر
و بهترین شربتها نزد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم آب شیرین سرد الحدیث الثانی
حدثنا احمد بن منيع انبا اسمعيل بن ابراهيم انبا علي بن زيد عن عمر هو ابن ابي
حرملة عن ابن عباس قال دخلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم انا وخالد
بن الوليد على ميمونة فجاءتنا باناء من لبن فشرب رسول الله صلى الله عليه وسلم
وانا على يمينه وخالد على شماله فقال لي الشربة لك فان شئت آثرت بها
خالدا فقلت ما كنت لأوثر على سؤرك احدا ثم قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم من اطعمه الله طعاما فليقل اللهم بارك لنا فيه واطعمنا خيرا منه ومن
سقاه الله لبنا فليقل اللهم بارك لنا فيه وزدنا منه قال وقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ليس مكان الطعام والشراب غير اللبن قال ابو عيسى هكذا روى سفيان
بن عيينة هذا الحديث عن معمر عن الزهري عن عروة عن عائشة ورواه
عبد الله بن المبارك وعبد الرزاق وغير واحد عن معمر عن الزهري عن النبي

صلى الله

صلى الله عليه وسلم ولم يذكروا فيه عن عروة عن عائشة وهكذا روى يونس وغير
واحد عن الزهري عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسلا قال ابو عيسى وانما اسنده
ابن عيينة من بين الناس قال ابو عيسى وميمونة بنت الحارث زوج النبي صلى الله
عليه وسلم هي خالة خالد بن الوليد وخالة ابن عباس وخالة يزيد بن الاصم
واختلف الناس في رواية هذا الحديث عن علي بن زيد بن جدعان فروى
بعضهم عن علي بن زيد عن عمر بن ابي حرملة وروى شعبة عن علي بن زيد
فقال عن عمرو بن حرملة والصحيح عمر بن ابي حرملة گفت ابن عباس رضی الله تعالی
عنه که در آمدم با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من و خالد بن ولید نزد میمونه
که از ازواج مطهرات بود رضی الله تعالی عنهن و ابن عباس و خالد پسر ولید
هر دو خواهرزاده آن ام المؤمنین بودند پس آورد ام المؤمنین میمونه رضی الله تعالی
عنها آوندی که در آن شیر بود پس آشامید پیغمبر خدای صلى الله عليه وسلم
در آن حال که من بر جانب راست آن حضرت بودم و خالد بر جانب چپ آنحضرت
بود صلى الله عليه وسلم پس گفت حضرت صلى الله عليه وسلم مرا که شربه مر ترا است
یعنی حق تست زیرا که صاحب یمین هستی پس اگر خواهی ایثار کنی بشربه خالد را
یعنی تو مختاری که حق خود خالد را دهی که از تو بزرگتر است پس گفتم که نیستم

که ایثار کنم و برگزینم بر پس خورده تو کسی را بر ذات خود یعنی خود می نوشم
بدیگری نمی دهم این نعمت عظمی و سعادت کبری را در شرح صراط مستقیم آورده
که پس نخورد و نخالد نداد لم لقد حبیبا سرود اسؤر تو محبوب دل و جانم
دهم جان او لیکن دادن محبوب نتوانم اگر خالد و گر خلد است نگزینم وقد اجود
که سؤر تو دهم آن او من محروم زاو مانم بیشتر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
کسی که نخورانند او را الله تعالی طعامی پس باید که بگوید یا الله برکة و افزایش
کن برای ما در این طعام و بده طعام ما را بهتر از این و کسی که بنوشانند او را
خدای تعالی شیر پس بگوید ای بار خدایا برکة و افزونی کن برای ما در این شیر
و زیاده گردان ما را از آن و در این افاده آنست که نیست بهتری از شیر بخلاف
باقی اطعمه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که نیست هیچ چیز که کفایه کند و قایم
شود بجای طعام و شراب غیر شیر یعنی شیر دفع گرسنگی میکند و هم دفع تشنگی

باب ما جاء فی صفة شرب رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب سی و دویم است
در احادیث شریفه که وارد شده در بیان کیفیت آشامیدن پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم وصف نوشیدن آبش که چه کیفیت داشت کرده آن ساقی کوثر
هم آداب عیان و در این باب نه حدیث است این تسع حدیث وصف شرب احمد

آن ساقی

آن ساقی حوض کوثر از فیض ابد از هشت بهشت زاید این نه بعدد در نوع هدایه
افضل است و انید در آن مکان که ذکر کنند این حدیث نه نه آسمان سجود بر آن
مکان دهد هر کس که کشته است ثناخوان آن رسول در مدح او بلیغ اگر این بیان
دهد نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب ثناخوان آن دهد
گر سعدی و ظهیر بود هر دو آفرین گویند بر کسی که ز نعت این نشان دهد
در شرح و ذکر شمایل نظام دین عمر ابد زبان و دل و روح و جان دهد الحدیث

الاول حدثنا احمد بن منیع ثنا هشیم انبا عاصم الاحول و مغیرة عن الشعبی عن ابن
عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم شرب من ماء زمزم قایما مروی است از ابن
عباس رضی الله تعالی عنه که نبی صلی الله علیه و سلم آشامید از آب چاه زمزم در آن
حال که استاده بود شیخ دهلوی رحمة الله تعالی در شرح مشکوة آورده که بعضی
گفته اند خوردن آن در حالت قیام مخصوص است به آب زمزم که بدرستی ثابت
شده است سنت نبویه و آنچه از ضرر ها در شرب آب قایما شمرده اند خاص بغیر آب
زمزم است و در آب زمزم آن ضررها منافع میگردد برای برکتی و نوریکه
در آب زمزم است چنانچه در فضل وضو گفته اند و در شرح ابن الهمام مذکور است
که از آداب است که بقیه آب وضو را مستقبل قبله استاده بخورد و اگر خواهد نشسته

خورد الحديث الثاني حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا محمد بن جعفر عن حسين المعلم
عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يشرب قايما وقاعدا مروى است از جد عمرو رضى الله تعالى عنه كه وى گفت كه ديديم
پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم در آن حال كه مى آشاميد در حال استادن و در حال
نشستن يعنى در حالة استادن يكبار براى بيان جواز و در حالة نشستن بار
هاى بسيار كذا فى شرح الشيخ ابن الحجر رحمه الله تعالى الحديث الثالث حدثنا على بن
حجر ثنا ابن المبارك عن عاصم الاحول عن الشعبى عن ابن عباس قال سقيت النبى
صلى الله عليه وسلم من زمزم فشرب وهو قائم گفت ابن عباس رضى الله تعالى عنهما
كه آب دادم حضرة پيغمبر را صلى الله عليه وسلم از چاه زمزم كه چاهى است معروف
در مسجد حرام نزد كعبه شريفه پس آشاميد در آن حال كه استاده بود [لمؤلفه] خوشا
سعادت كه از بهر ابن عباس است ؛ خدا نصيب نمودش ز لطف جان پرور ؛
كه بهر خوردن آب آيدش حبيب خدا ؛ ز دست او بخورد آب ساقى كوثر ؛
الحديث الرابع حدثنا ابو كريب محمد بن العلاء و محمد بن ظريف قالا انبانا ابن الفضيل
عن الاعمش عن عبد الملك بن ميسرة عن النزال ابن سبرة قال أُتِيَ عَلِيٌّ بكوزٍ
من ماء وهو فى الرحبة فاخذ منه كفا فغسل يديه ومضمض واستنشق ومسح

وجهه

وجهه وذراعيه وراسه ثم شرب وهو قايم ثم قال هذا وضوء من لم يحدث هكذا
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم [فعل] گفت نزال بن سبرة كه آورده شد نزد امير المؤمنين
على كرم الله وجهه كوزه را از آب در آن حال كه او نشسته بود در رحبه يعنى ميان مسجد
كوفه پس گرفت امير المؤمنين على رضى الله تعالى عنه از آن كوزه كفى آب پس شست دو
دست خود پس دست خود را و گرفت كفى ديگر پس مضمضه كرد يعنى آب در دهن كرد
واستنشاق كرد يعنى آب در بينى كرد و مسح كرد روى مبارك خود را و هر دو ساق
دست مقدس خود را و سر مبارك خود را پس استاده آشاميد از آب بقيه كه در كوزه
مانده در آن حال كه استاده بود پس گفت كه اين وضوء و نظافت از آن كسى است
كه حدث نداشته و وضوء او نشكسته است همچنين ديده ام پيغمبر خدا را صلى الله
عليه وسلم كه ساخته بود وضوء تنظيف بغير از حدث الحديث الخامس حدثنا
قتيبة بن سعيد و يوسف بن حماد قالا انبانا عبد الوارث بن سعيد عن ابى عاصم
عن انس بن مالك ان النبى صلى الله عليه وسلم كان يتنفس فى الاناء ثلثا اذا شرب
ويقول هو أمرأ وأروى مروى است از انس بن مالك رضى الله تعالى عنهما كه بود رسول
نبى صلى الله عليه وسلم [illegible] دم ميگرفت در آوند آب سه بار وقتى كه مى آشاميد
آب را و ميفرمود كه سه بار تنفس كردن گواراتر است و سيراب كننده تر است

الحديث السادس حدثنا علي بن خشرم ثنا عيسى بن يونس عن رشدين بن كريب عن
ابيه عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا شرب تنفس مرتين
مرویست از ابن عباس رضی الله تعالی عنه که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم
هرگاه که می نوشید نفس میگرفت دو بار بدانکه این در بعض اوقات واقع
شده است برای بیان جواز کم از سه نفس حاصل آنکه بیک نفس آشامیدن ممنوع
است الحديث السابع حدثنا ابن ابي عمر ثنا سفيان عن يزيد بن جابر عن عبد الرحمن
بن ابي عمرة عن جدته كبشة قالت دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فشرب من
في قربة معلقة قائما فقمت الى فيها فقطعته حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن بن
مهدي ثنا عزرة بن ثابت الانصاري عن ثمامة بن عبد الله قال كان انس بن مالك
يتنفس في الاناء ثلثا وزعم انس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتنفس في الاناء
ثلثا گفت کبشه رضی الله تعالی عنها که در آمد بر من یعنی که در خانه من پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم پس آشامید از دهن مشکی که آویزان کرده شده بود در آن
حال که استاده بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس برخواستم در آنحال که متوجه
شدم سوی دهن مشک پس بریدم سر مشک را تا دیگران از آنجا آب نخورند
که بی ادبی است یا بجهت تبرک قطع کرده باخود همراه میداشت واگر کسی را مرض

بودی آب را بآن سر مشک ملاصق کرده میدادند شفا می یافت در دل را دوا
مجو ز طبیب بنگرد مگر به بوی حبیب گفت ثمامه که بود انس بن مالک
رضی الله تعالی عنه که نفس میگرفت در اثنای آشامیدن از آوند سه بار وگفت
انس که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم بود که تنفس میکرد در آوند یعنی در اثنای
شرب از آوند سه بار الحديث الثامن حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن انبا
ابو عاصم عن ابن جريج عن عبد الكريم عن البراء بن زيد ابن ابنة انس
بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل على ام سليم وفي البيت قربة [؟] معلقة فشرب من فيها [؟] الى راس القربة فقطعها
مرویست از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم
در آمد بر ام سلیم یعنی در خانه ام سلیم که مادر انس است در آن حال که مشکی
آویزان بود در آن خانه پس نوشید حبیب خدای صلی الله علیه وسلم از دهان آن
مشک در آن حال که آن حضرت استاده بود پس برخواست ام سلیم متوجه سوی
سر آن مشک پس برید آنرا برای صیانه وحفظ آن از ابتذال ومس اغیار وبرای
تبرک وطلب شفا که از رسیدن لب حبیب رب العالمین صلی الله علیه وسلم
معدن شفا ظاهر وباطن گشته چنانچه بصحت پیوسته که بیماران را آبی بآن سر مشک
ملاصق کرده میدادند شفا حاصل می شد واز برکات این مقام سعادت

[illegible]

انتظام نظم این رباعی بر مسکین نظام الدین فایض شده تا که مس کرد لب
دوست دمی با سر مشک کشته آن مشک بیو خوشتر از نافه مشک تا آید جان
میکند از مشک ز لطف لب دوست بو خضر چشمه حیوان شده از نخک
سر مشک و نیز فایض شده که هر کرا دوست حقیقی به وصال خود یکبار بنوازد
باید او را قطع کرد از غیر تا مبتذل نگردد و مصون و محفوظ باشد بر وجه
تبرک و مظهر شفا گردد برای طالبان شفاء صوری و معنوی بر قیاس آن
سر مشک متبرک که یکبار بلب حبیب اکرم صلی الله علیه و سلم وصال یافته و مقطوع
از اغیار گشته ببر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر که صیت گوشه نشینان
ز قاف تا قاف است همچنین دل توجه بذکر حق یکبار شاغل و واصل شود
باید که قطع کند از غیر حق و باز بمهر غیر آلوده نگردد و چه خوش گفته است
مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی ره دلم خانه مهر یار است و بس از آن می نگنجد
در او مهر کس و همچنان چشم نیز باید که از مشاهده غیر قطع نماید چنانچه
خواجه حافظ شیرازی ره گفته جان من چشم من آنکه بروی تو فتاد خبرت
در مهر چه تو آن دید از آن یار آمد الحدیث التاسع حدثنا احمد بن نصر النیسابوری
ابا اسحاق بن محمد القرشی حدثنا عبیدة بنت نایل عن عائشة بنت سعد ابن

ابي وقاص

ابي وقاص عن ابيها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يشرب قايما وقال بعضهم عبيدة
بنت نايل مروی است از سعد بن ابي وقاص رضي الله تعالى عنهما که بدرستی نبی
صلی الله علیه وسلم بود که می نوشیدی در حالت قیام یعنی در بعضی اوقات باب
ما جاء في تعطر رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب سی و سیوم است در احادیث
لطیفه که وارد شده است در استعمال خوشبوئی رسول خدا صلی الله علیه وسلم باب
در وصف تعطر که حبیب اشرف عطر داد بر طیب تن خود عز قرآن و در این باب
مستطاب شش حدیث طیب است مولفه شش حدیث است در تعطر دوست
شش جهت پر ز طیب و عطر از او است اهل دینی سته ضربه داند این لعقیله
این خوشبو است الحديث الاول حدثنا محمد بن رافع وغير واحد قالوا اخبرنا ابو
احمد الزبيري ثنا شيبان عن عبد الله بن المختار عن موسى بن انس بن مالك عن ابيه
قال كان لرسول الله صلى الله عليه وسلم سكة يتطيب منها گفت انس بن مالک رضي الله تعالى
عنه که بود برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم سکه که خوشبو میکرد خود را از آن بدانکه سکه
بضم سین مهمله و تشدید کاف نوع معروف است از خوشبوئی و بدانکه استعمال
حبیب خدا صلی الله علیه وسلم طیب را و محبت وی مر آن را در حقیقت بحکم مجانست و
مناسبت ذاتی بود و رایحه طیب ذاتی وی صلی الله علیه وسلم بحدی بود که تمامه روایح

طیبه عالم به شمه انان نرسیند ٭ در آن دیار که بادی وزد نطره دوست ٭ چه جای
دم زدن نافهای تاتاری است ٭ و هیچ مشکی و هیچ عطری خوشبوتر از عرق وی
نبود صلی الله علیه وسلم و چون میگذشت آنحضرة بر راهی از راههای مدینه می یافتند مردم
بوی خوش انان راه ٭ از رهگذری خاک سر کوی شما بود ٭ هر نافه که در دست نسیم سحر
افتاد ٭ و میگفتند که حبیب خدا صلی الله علیه وسلم ازین راه گذشته است ٭ خوش است
از بحر دان این نکته گفتن ٭ که عشق و مشک را نتوان نهفتن ٭ نسیم صبح عنبر بو است امروز
مگر یارم به صحرا گذشت ٭ الحدیث الثانی حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن بن مهدی
ثنا عزرة بن ثابت عن ثمامة بن عبد الله قال کان انس بن مالک لا یرد الطیب و قال
انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یرد الطیب گفت ثمامه بود انس بن مالک که
رد نمیکرد و باز نمیگردانید هدیه چیز خوشبوی را و گفت انس رضی الله تعالی عنه
که بود عادت نبی صلی الله علیه وسلم بوده که باز نمیگردانید شیء خوشبوی را چون کسی هدیه
می آورد و قبول میکرد آنرا الحدیث الثالث حدثنا قتیبة بن سعید ثنا ابن ابی فدیک
عن عبد الله بن مسلم بن جندب عن ابیه عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ثلث لا ترد الوسائد والدهن واللبن گفت ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که سه چیز است که رد کرده نشود یکی بالش دوم روغن

تا دوازده ماده

خوشبو

خوشبو مانند روغن بنفشه و زیت سیوم شیر ٭ خوشبوی و شیر و تکیه ای اهل قبول
رد نیست به سنت رسول مقبول ٭ الحدیث الرابع حدثنا محمود بن غیلان ثنا ابو داود
الحفری عن سفیان عن الجریری عن ابی نضرة عن رجل عن الطفاوی عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طیب الرجال ما ظهر ریحه وخفی لونه وطیب
النساء ما ظهر لونه وخفی ریحه حدثنا علی بن حجر انبانا اسمعیل بن ابراهیم عن الجریری
عن ابی نضرة عن الطفاوی عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله بمعناه
گفت ابو هریره رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم خوشبوی
مردان چیزی است که ظاهر بود بوی او و پنهان بود رنگ او مانند گلاب و
عنبر و کافور که آشکارا کردن رنگ خود را آراستن است و این لایق مردان نیست
و خوشبوی زنان چیزی است که آشکارا بود رنگ وی و پنهان بود بوی وی مانند
زعفران و حنا تا شوهر را برنگ و آرایش میل بود الحدیث الخامس حدثنا محمد بن
خلیفة و عمرو بن علی قالا ثنا یزید بن زریع ثنا حجاج الصواف عن حنان عن ابی
عثمان النهدی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعطی احدکم الریحان
فلا یرده فانه خرج من الجنة قال ابو عیسی ولا نعرف لحنان غیر هذا الحدیث وقال
عبد الرحمن بن ابی حاتم فی کتاب الجرح والتعدیل حنان الاسدی من بنی اسد بن

شریک وهو صاحب الرقیق عمر والله مسند چو وروی عن ابی عثمان النهدی وروی
عنه الحجاج بن ابی عثمان الصواف سمعت ابی یقول ذلک گفت ابو عثمان نهدی که
پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم که چون داده شود یکی از شما را ریحان پس رد
نکند وواپس ندهد آنرا که بلاهستی ریحان بر آمده است از بهشت یاد میدهد
از بهشت ونشان بهشت است ومسلمان دوست دار بهشت است وشرط دوستی
آن که هرچه در وی نشان دوست بود آنرا اعزاز واکرام واقبال باید نمود
چنانچه گفته اند ؛ خوش خبر داری ای نسیم شمال ؛ مرحبا مرحبا تعال تعال ؛
بدانکه ریحان بنائی است که گفته میشود آنرا نازبوی وبعضی گفته اند که مراد هر خیر
خوشبو است وبعضی گفته اند که هر گیاهی که بوی خوش دارد او را ریحان میگویند
الحدیث السادس حدثنا عمر بن اسمعیل بن مجالد ابن سعید الهمدانی ثنا ابی
عن بیان عن قیس ابن ابی حازم عن جریر بن عبد الله قال عرضت بین یدی
عمر بن الخطاب فالقی جریر رداءه ومشی فی ازار فقال له خذ رداءک فقال عمر
للقوم ما رایت رجلا احسن من صورة جریر الا ما بلغنا من صورة یوسف
علیه السلام گفت جریر رضی الله تعالی عنه عرض کرده شدم ونموده شدم در پیش
امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه همچو عرض لشکر در پیش بادشاه تا بشناسد آنرا

وتامل

وتامل کند وانتخاب نماید از آنها پس انداخت جریر چادر خود را از بالا وروان
شد در ازار تنها برای اظهار قوة وجلادة خود پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه
مر جریر را که بگیر چادر خود را پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه قوم را که ندانستم
هیچ مردی را در صورة زیباتر وخوبتر از صورة جریر مگر چیزی که رسیده است
ما را از صورة حضرت یوسف علیه الصلوة والسلام یعنی حضرت یوسف از صورة
جریر احسن بود بدانکه بعضی شراح کرام گفته اند که وجه مناسبت این حدیث جریر
بعنوان باب مستطاب غیر ظاهر است ومسکین نظام الدین معروض میدارد ؛ در باب
تعطر آمده ذکر جریر ؛ کش نیست بجز یوسف در حسن نظیر ؛ در وجه مناسبت نظامی
گفتا کاین حسن همه عطر وگلاب است وعبیر ؛ هر کجا عشق است خوش روی بود ؛
هر کجا خوش روی خوشبوی بود ؛ جنس با جنس است دائم ملتیم ؛ عشق وخوش
روی وخوشبوی بهم ؛ ای نظامی چون شود عشقت نصیب ؛ میشود مایل بعشق
تو حبیب ؛ میکند میلان آن خوش رو ترا ؛ ظاهر وباطن همه خوشبو ترا ؛ ؛
نیست در عالم حبیبی جز رسول ؛ ثانی او نیست در حسن وقبول ؛ عاشقی وگر
جوانی بهر تست ؛ عشق آن مقبول وآل او بس است ؛ یاد بم زین عشق جانم زنده دار ؛
زندگی عشق را پاینده دار ؛ از طفیل آن حبیب ذو الجمال ؛ واز طفیل آل وصحب ذو کمال

باب کیف کان کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب سی و چهارم است

چه روش بود کلام رسول خدای صلی الله علیه وسلم باب در وصف سخن کردن آن
افصح خلق مثل آن نطق نه ظاهر شده بر هیچ زبان و درین باب خیر ماب
سه حدیث است مولف موالید ثلثه گشته مشتاق سزد آیند جمله کز آفاق به پیش
ترمذی از بهر این سه تلمذ کرده باشند در طلب طاق الحدیث الاول حدثنا حمید
بن مسعدة البصری ثنا حمید بن الاسود عن اسامة بن زید عن الزهری عن
عروة عن عائشة قالت ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسرد کسردکم هذا
ولکنه کان یتکلم بکلام بین فصل یحفظه من جلس الیه گفت ام المومنین عائشه
صدیقه رضی الله تعالی عنها که نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که پی در پی سخن
کند و به تعجیل گوید همچو تعجیل شما در سخن ولیکن آن حضرة سخن میکرد به کلام
روشن و واضح و مفصول که کلمات جدا جدا می بود و بی تکلف یاد میگرفت آنرا
هر کس که می نشست متوجه سوی آنحضرة صلی الله علیه وسلم الحدیث الثانی حدثنا
محمد بن یحیی ثنا ابو قتیبة سلم عن عبد الله بن المثنی عن ثمامة عن انس بن مالک
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعید الکلمة ثلثا لتعقل عنه گفت انس
بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم اعاده میکرد کلمه را

بن یحیی

و تکلم میکرد به آن کلمه سه بار تا معلوم کرده شود آنرا از آنحضرة صلی الله علیه وسلم
و کسی را حفظ آن فوت نشود الحدیث الثالث حدثنا سفیان بن وکیع ثنا جمیع
بن عمر بن عبد الرحمن العجلی قال حدثنی رجل من بنی تمیم من ولد ابی هالة زوج
خدیجة یکنی ابا عبد الله عن ابن لابی هالة عن الحسن بن علی رضی الله تعالی عنه
قال سألت خالی هند بن ابی هالة وکان وصافا فقلت صف لی منطق رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الاحزان دائم الفکرة
لیست له راحة طویل السکت لا یتکلم فی غیر حاجة یفتتح الکلام ویختمه باسم الله تعالی
یفتتح الکلام ویختمه باشداقه ویتکلم بجوامع الکلم کلامه فصل لا فضول ولا تقصیر
لیس بالجافی ولا المهین یعظم النعمة وان دقت لا یذم منها شیئا غیر انه لم یکن یذم
ذواقا ولا یمدحه لا تغضبه الدنیا ولا ما کان لها فاذا تعدی الحق لم یقم لغضبه شیء حتی
ینتصر له لا یغضب لنفسه ولا ینتصر لها اذا اشار اشار بکفه کلها واذا تعجب قلبها و
اذا تحدث اتصل بها وضرب براحته الیمنی بطن ابهامه الیسری واذا غضب اعرض واشاح
واذا فرح غض طرفه جل ضحکه التبسم یفتر عن مثل حب الغمام گفت حسن بن علی
رضی الله تعالی عنهما که سوال کردم خال خود را یعنی هند ابن ابی هاله را و بود آن خال
من نیک وصف کننده و بیان کننده از احوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتم اورا

که صفت کن برای من از سخن کردن رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت هند بن ابی
هاله رضی الله تعالی عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که پی در پی بودی اندوه
او از اهوال قیامة و غم امة که چرا همه ایمان نمی آورند و در آخرة احوال امة چون
باشد و بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم همیشه متفکر در صنایع حق سبحانه و تعالی
نبود مر او را هیچ راحة دنیا و بسیار بود خاموشی او بغیر شهد خموشی کدام
شیرینی است ؛ که از حلاوت آن لب بیکدگر بندد ؛ نهال باغ فراغت زبان خاموش است
شکوفه چمن عیش بینه گوش است ؛ سخن نمیگفت بغیر حاجة یعنی تکلم نمیکرد مکر در
چیزی که امید ثواب داشت مثل تبلیغ احکام شرع زبان در کش ای مرد بسیار
دان ؛ که فردا قلم نیست بر بی زبان ؛ صدف وار گوهر شناسان راز ؛ دهان
جز بلولو نکردند باز ؛ آغاز میکرد سخن را و ختم میکرد آنرا بنام الله تعالی یعنی در
اول کلام بسم الله میگفت و در آخر کلام الحمد لله میگفت با غیر آن چنانچه استغفر الله
میگفت کذا فی شرح الشیخ ابن الحجر و آغاز سخن و ختم آن میکرد این صفة که تمام
دهن مقدس را استعمال کردی در تکلم چنانچه در طریقه اهل کمال و اهل تواضع
است و اکتفا نمیکرد به ادنی غره یک دو لب چنانچه روش اهل تکبر است و سخن میکرد
آنحضرة صلی الله علیه وسلم بکلمهای جامع یعنی با قلة حروف آن کلمها جمع کننده است

معانی

معانی کثیره را بحیثیتی که عاجز میشود عقل از احصار و استقصار آنها و کلام آنسرور
عالم صلی الله علیه وسلم فاصل است در میان حق و باطل و کافیست به مراد نه زیاده
و نه کوتاه و نبود درشت و سخت طبع و نبود اهانة کننده کسی را از مومنان و بزرگ
میداشت نعمة را اگرچه اندک باشد و مذمة نمیکرد هیچ شی را از نعمة غیر آنکه
نبود که ذم کند طعامی را یا شربتی را که شیوه متکبران است و نبود که مدح کند آنرا
که این شیوه حریصان است در خشم نمی آورد او را دنیا و نه چیزی که بود برای
دنیا بجهة عدم توجه آنحضرة بدنیا و اسباب آن پس وقتی که تعدی کرده میشد
از حق یعنی اگر از کسی خلاف شرع صادر میشد قایم و مانع نمیشد غضب او را چیزی
تا آنکه انتقام میکشید برای حق و دین غضب نمیکردی برای نفس مقدس خود
و نه انتقام میگرفت برای ذات شریف خود وقتی که اشارة میکرد بسوی چیزی
اشارة میکرد بتمام کف مبارک خود و وقتی که متعجب میشد از چیزی میگردانید
کف مبارک خود را یعنی بطن کف مبارک خود را بلند میساخت چنانچه شان
متعجب است و وقتی که تکلم کردی آنسرور عالم صلی الله علیه وسلم متصل می ساخت
و میرسانید کف دست راست خود را به باطن نر انگشت از ان دست چپ خود
چنانچه عادت عرب است و وقتی که غضبناک میشد از کسی اعراض میکرد

ازوی و مبالغه میکرد در اعراض قال الله تعالی واعرض عن الجاهلین و وقتی که شاد
میشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرو می خوابانید چشم خود را یعنی نهایة تاثیر فرحه
وخوشی در آنحضرت همین قدر بود که چشم مقدس را میخوابانید بعضی بلغا چه
خوش گفته ❊ تیر بشست در کمر و چشم بسته است ❊ آسوده که بکنج قناعت نشسته
است ❊ و نبود کمال خنده آن رسول خدا صلی الله علیه وسلم تبسم که منکشف و ظاهر
میشد وقت تبسم دندان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند تگرگ ابر در بیاض
وصفا و لمعان ❊ جان داده بخلق و جهان از تکلمی ❊ اعجاز صد مسیح تراد ر تبسمی
از محنت فراق شدم زار و ناتوان ❊ جانان بحال بنده بفرما ترحمی ❊ باب
ما جاء فی ضحک رسول الله صلی الله علیه وسلم این بابیست و بیان است در احادیث
شریفه که ثابت شده در صفت خنده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باب در وصف
تبسم نمکین خنده حبیب ❊ حسن آن خنده دمد روح بهر انس و جان ❊ و درین
باب نه حدیث است الحدیث الاول حدثنا احمد بن منیع ثنا عباد بن العوام
انبا الحجاج وهو ابن ارطاة عن سماک بن حرب عن جابر بن سمرة قال کان فی
ساقی رسول الله صلی الله علیه وسلم حموشة وکان لا یضحک الا تبسما فکنت اذا نظرت
الیه قلت اکحل العینین ولیس باکحل گفت جابر رضی الله تعالی عنه که بود در هر دو ساق

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باریکی اندک و مقصود نفی غلظة ساق است و بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که نمی خندید مگر خنده تبسم پس بودم وقتی
که نظر میکردم سوی حبیب خدا صلی الله علیه وسلم میگفتم که اکحل العینین است
یعنی چشمان او سیاه است به سرمه و حال آنکه نبود اکحل یعنی بسرمه سیاه نبود
بلکه اکحل و سیاه بود از جبلة و خلقة الحدیث الثانی حدثنا قتیبة بن سعید ثنا ابن
لهیعة عن عبید الله بن المغیرة عن عبد الله بن الحارث بن جزء قال ما رایت احدا
اکثر تبسما من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن الحارث رضی الله
تعالی عنه که ندیده ام هیچکس را بسیارتر از روی تبسم از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم الحدیث الثالث حدثنا احمد بن خالد الخلال ثنا یحیی بن اسحق السیلحینی
ثنا لیث بن سعد عن یزید بن ابی حبیب عن عبد الله بن الحارث قال ما کان
ضحک رسول الله صلی الله علیه وسلم الا تبسما قال ابو عیسی هذا حدیث غریب من حدیث
لیث بن سعد گفت عبد الله بن حارث رضی الله تعالی عنه که نبود خنده پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مگر تبسم بدانکه شیخ ابن الحجر گفته که این حصر مجاز است بر غالب
الحدیث الرابع حدثنا ابو عمار الحسین بن حریث ثنا وکیع ثنا الاعمش عن المعرور
ابن سوید عن ابی ذر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لاعلم اول رجل یدخل

الجنة وآخر رجل يخرج من النار يؤتى بالرجل يوم القيمة فيقال اعرضوا عليه صغار
ذنوبه ويُخبّأ عنه كبارها فيقال له عملت يوم كذا وكذا كذا وكذا وهو مُقِرٌّ لا ينكر وهو
مُشفِقٌ من كبارها فيقال أعطوه مكان كل سيئة عملها حسنةً فيقول ان لي ذنوبا
ما أراها ههنا قال ابو ذر فلقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ضحك حتى بدت
نواجذه گفت ابو ذر رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی
من هر آینه میدانم بو حتیٰ مردیرا که اول داخل خواهد شد در بهشت و مردیرا که آخر
خارج خواهد شد از دوزخ و علماء دین گفته اند که مراد از اول رجل خاتم النبیین

که داخل در بهشت گردد

است صلی الله علیه وسلم گفته رسول خدا صلی الله علیه وسلم آورده میشود مردیرا
روز قیامة پس گفته میشود فرشتگانرا که عرض کنید بروی گناهان صغیره ویرا
وحال آنکه پنهان کرده میشود از وی گناهان بزرگ او و پس گفته میشود او را
که کرده بودی در فلان روز چنین و چنین و حال آنکه او اقرار کننده بود به
گناهان صغیره خود و انکار نکند از آنها و حال آنکه ترسان باشد از گناهان
بزرگ خود پس گفته میشود فرشتگانرا و حکم میشود از رب العزت که عطا
کنید او را بجای هر گناه صغیره که کرده است آنرا حسنه و نیکوئی پس گوید آن مرد که
بدرستی مرا گناهان دیگر است که نمی بینیم آنها را اینجا گفت ابو ذر رض پس سوگند

خدا تعالی است که هر آینه تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که خنده کرد
بحدی که ظاهر شدند انیاب مبارک او که در وقت خنده ظاهر می شود بدانکه ضحک
مبارک از سبب تعجب بحال آن مرد بود که اولا از صغایر ترسان بود و اخفای کبایر
را غنیمت میدانست چون وسعت رحمة و عطای حق کریم دید بر اقرار کبایر خود
جرئت کرد جمعی بدرگه کریم آه آوردند جمعی همه دیده و نگاه آوردند
جمعی دیدند خواهش عفو ترا رفتند جهان جهان گناه آوردند الحدیث الخامس
حدثنا احمد بن منیع ثنا معاویة بن عمرو ثنا زائدة عن بیان عن قیس ابن ابی حازم
عن جریر بن عبد الله قال ما حجبنی رسول الله صلی الله علیه وسلم منذ اسلمت
ولا رآنی الا ضحک گفت جریر بن عبد الله رضی الله تعالی عنه که حجاب نکرد و
منع نکرد مرا حبیب خدا صلی الله علیه وسلم اندر آمدن پیش خود در خلوة که
در آن خواص اصحاب رض می بودند از ابتدای مدتی که مسلمان شده بودم و ندید
مرا در هیچ حال مگر خنده تبسم کرد برای من بدانکه به صحت رسیده است که مسلمان
شدن جریر رضی الله تعالی عنه پیش از وفات سید کائنات صلی الله علیه وسلم
بچهل روز بوده مولانا نظامی گنجوی در نعت شریف گفته پیسته عناب شده
شکرت پست و شکر گشته غبار درت یک کف پست تو به صحرای عشق

خدا تعالی

بر کرچهل روز تماشای عشق ؛ وفقیر نظامی امن آبادی سه رباعی عرض نیاز آورده

از حُسن بیحجاب وشکرخنده بنی ؛ دیده جریر حُسن به از حُسن یوسفی ؛ از فیض

صد هزار چله جمله اولیا ؛ با چله جریر ندارد برابری ؛ زبیحجابی حُسن وتبسم احمد

جریر دیده چهل روز خوش جمال احد ؛ فدای این چله کشته است صد هزار چله

ز لطف این چله خواهند جمله فیض ابد ؛ شنو ز خلق عظیم نبی صدق وصواب

که یک جریر بگفت از میانه اصحاب ؛ مرا ندید مگر آنکه خوش تبسم کرد ؛ بهر زمان که

در آیم ز من نکرد حجاب ؛ الحدیث السادس حدثنا احمد بن منیع ثنا معاویة بن

عمرو ثنا زائدة عن اسمعیل بن ابی خالد عن قیس عن جریر قال ما حجبنی رسول الله

صلی الله علیه وسلم ولا رآنی منذ اسلمت الا تبسم گذشت ترجمه این حدیث شریف

الحدیث السابع حدثنا هناد بن السری ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن ابراهیم

عن عبیدة السلمانی عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

انی لاعرف آخر اهل النار خروجا من النار رجل یخرج منها زحفا فیقال له انطلق

فادخل الجنة قال فیذهب فیجد الناس قد اخذ المنازل فیقول له اتذکر الزمان

الذی کنت فیه فیقول نعم فیقال له تمن قال فیتمنی فیقال له فان لک الذی تمنیت

وعشرة اضعاف الدنیا قال فیقول اتسخر بی وانت الملک قال فلقد رایت رسول الله

یا رب قد اخذ الناس المنازل فیقال له

صلی الله علیه وسلم

صلی الله علیه وسلم ضحک حتی بدت نواجذه گفت عبد الله بن مسعود رضی الله

تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی که من هر آینه میدانم شخصی را

که آخر اهل آتش دوزخ است از روی برآمدن از آن آتش یعنی کسی که پس از همه

از دوزخ می برآید آن مردی است که می برآید از آتش دوزخ برآمدنی زحف

یعنی بر سرین راه رفتن همچو کودک بسبب ضعف وعدم قوة استادن پس

گفته میشود او را از جناب رب کریم که روان شو پس درآی در بهشت گفت

رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس میرود آن مرد تا آنکه میدرآید در بهشت

پس خواهد یافت مردم اهل بهشت را در آنحال که تحقیق گرفته اند منزلها را

در بهشت وسکونت کرده اند در منازل پس خواهد گفت ای پروردگار من

تحقیق گرفته اند مردم منزلهای بهشت را و جائی نمی یابم که سکونت کنم در آن پس

گفته میشود او را از جناب رب العزة که آیا یاد میکنی آن زمان را که بودی

در آن زمان یعنی قیاس کردی این زمانه را که هستی در آن اکنون به آن زمانه

که در آن بودی در دنیا که چون پر میشد منازل دنیا به ساکنان سابق پس

آینده دیگر را جائی ومنزلی نمی ماند وچنین نیست بلکه در بهشت با وجود کثرة

اهل بهشت منزلها ومسکنهای بسیار فارغ وزاید است وفرق آنکه دنیا دار

ضيق ومحنة است وبهشت دار وسعة وفرحة است پس خواهد گفت آنمرد كه
آری یا رب العزة من همچنان قیاس کرده ام پس گفته خواهد شد آنمرد را بخطاب
از جناب رب رحیم که آرزو بکن آنچه خواهش تست گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
پس آرزو خواهد کرد بقدر حوصله خود پس گفته میشود مر او را از حضرة کریم
تعالی که تحقیق مر تراست آنچه آرزو کردی با ده مانند هاى دنیا گفت رسول خدای
صلی الله علیه وسلم پس خواهد گفت آنمرد که ایا عمل میکنی عمل استهزاء وسخریه بمن
وحال آنکه تو بادشاه بادشاهان هستی ؛ سر بادشان کردن فراز ؛ بدرگاه او
بر زمین نیاز ؛ قصد و سخریه از ملک الملوک نمی زیبد و نیز من حقیرترام
از آنکه ملک الملوک بمن معامله سخریه کند گفت عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه
که پس سوگند خدای جل جلاله که هر اینه تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
که خندید بحدی که ظاهر شد دندانهای منور او و این ضحک مبارک از
سبب تعجب مغفرة بود از غلبه رحمة حق سبحانه بر شیئ و وسعت رحمت او هر شیئ را
کما فی الحدیث القدسی سبقت رحمتی علی غضبی الحدیث الثامن حدثنا قتیبة بن
سعید ثنا ابو الاحوص عن ابی اسحاق عن علی بن ربیعة قال شهدت علیا رضی الله
تعالی عنه اتی بدابة لیرکبها فلما وضع رجله فی الرکاب قال بسم الله فلما استوی علی

ظهرها قال الحمد لله ثم قال سبحان الذی سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون
ثم قال الحمد لله ثلثا والله اكبر ثلثا سبحانك انی ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا يغفر الذنوب
الا انت ثم ضحك فقال من ای شیئ ضحكت يا امير المؤمنين قال رأيت رسول الله صلى الله عليه
وسلم صنع كما صنعت ثم ضحك فقلت من ای شیئ ضحكت يا رسول الله قال ان
ربك ليعجب من عبده اذا قال رب اغفر لی ذنوبی يعلم انه لا يغفر الذنوب احد غيری
گفت علی بن ربیعه رضی الله تعالی عنه حاضر شدم پیش امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی
عنه در انحال که آورده شد مرکب را تا سوار شود آن شیر خدا بران مرکب ؛ زهی شاه مرکب
زهی شهسوار پس هرگاه که نهاد پای مبارک خود را در رکاب سعادت نصاب
گفت بسم الله پس هرگاه که نشست و آرام گرفت بر پشت مرکب گفت الحمد لله پستر
گفت سبحان الذی الایة پس گفت الحمد لله سه بار و گفت الله اکبر سه بار و خواند
تسبیح مذکور را پستر خندید شیر خدا امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه پس گفت علی
بن ربیعه که از چه سبب خنده کردی ای امیر المؤمنین گفت امیر المؤمنین علی کرم
الله وجهه که دیده ام پیغمبر خدای را صلی الله علیه وسلم که کرد چنانچه من کردم پستر
از آن خنده کرد پس گفتم ای پیغمبر خدا از چه خندیدی گفت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بدرستی پروردگار تو هر اینه راضی و خشنود میشود از بنده خود

وقتی که میگوید آن بنده رب اغفر لی ذنوبی در آنحال که میداند آن بنده اینرا
که بتحقیق نمی آمرزد گناهانرا هیچ یکی غیر من الحدیث الناسخ حدثنا محمد بن بشار
ثنا محمد بن عبد الله الانصاری ثنا ابن عون عن محمد الاسود عن عامر بن سعد قال
قال سعد لقد رایت النبی صلی الله علیه وسلم ضحک یوم الخندق حتی بدت نواجذه
قال قلت کیف قال کان رجل معه ترس وکان سعد رامیا وکان یقول کذا وکذا
بالترس یغطی جبهته فنزع له سعد بسهم فلما رفع راسه رماه فلم یخطئ هذه
منه یعنی جبهته وانقلب وشال برجله فضحک النبی صلی الله علیه وسلم حتی بدت
نواجذه قلت من ای شیء ضحک قال من فعله بالرجل گفت سعد بن ابی وقاص
رضی الله تعالی عنه سوگند بخدای تعالی که هر آینه بتحقیق دیدم نبی را صلی
الله علیه وسلم که خندید در روز جنگ خندق تا آنکه آشکارا شد دندانهای
منور او گفت عامر گفتم مر سعد را که بر چه حال بود ضحک او یعنی سبب خنده
مبارک او چه بود گفت سعد که بود مردی کافر که با وی سپری بود و بود سعد
بن ابی وقاص تیرانداز و بود آن مرد کافر میگفت چنین و چنین یعنی سخنهای
نامناسب در آنحال که میپوشید پیشانی خود را بآن سپر پس کشید سعد بن ابی
وقاص برای زدن آن کافر تیری از ترکش و در خانه کمان نهاد و صفت کمان سعد که

فتح باد

فتح باد نون خفیفه است بتاکید کاد پس وقتی که برداشت آن مرد سر خود را انداخت
سعد تیر را پس خطا نکرد این رمیه یعنی این تیرانداختن از آن مرد یعنی پیشانی
او را رسید کمان قهر حق افکند چون تیر سپر حاجب نشد نیز هیچ تدبیر
و گردیده افتاد و برداشت پای خود را یعنی سر او به زمین رسید و پای او سوی
آسمان گردید پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بحدی که آشکارا شد دندانهای
ضواحک منور مبارک وی گفتم سعد را که از چه چیز خنده کرد سرور عالم صلی الله
علیه وسلم گفت سعد بن ابی وقاص که از غرابت تیرانداختن من و رسیدن آن
تیر بی خطا و کشتن آن دشمن اهل اسلام را خندید حبیب خدای صلی الله علیه
وسلم از وی فرحت و سرور بآنچه مترتب میشود بر قتل وی از اطفاء آتش کفر و
خوار شدن ائمه ضلالت و نبود آن خنده مبارک از بلند شدن دو پای او
وانکشاف عورت و فضیحت شدن او و برای مسکین نظام الدین از برکت انتقام
رباعی عین صواب فایض شده تیغ سعد خطا کند نه تیری که ز سعد نگذاشت
بر اهل کفر نی جبهه نه جعد از سعد رسید سهم و کافر افتاد گویا که رسید برق
بروی از رعد بدانکه در مشارق الانوار آورده که گفته است رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا سعد ارم فداک ابی وامی ای سعد تیرانداز فدای تو باد

بدر من ومادر من وآنحدیث در صحیح بخاري ودر صحیح مسلم است ومتفق علیه است

بروز جنگ بوده سعد را می؛ سعادت شد نصیب او تمامی؛ ز لطف خود رسول

پاک امّي؛ بکفت او را فداک ابي وامّي؛ خداوند اطفیل انکه عالم؛ فدا ایش از دل

وجان است هر دم؛ طفیل آل پاک وصحب اطهار؛ که کفّار از جهاد شان غله

خوار؛ نظامی را موفّق ساز و بنواز؛ که اسباب غزای دین کند ساز؛ ز ندا علاء

دین را بر جبین تیر؛ بود سعد او ستادش مرشد و پیر؛ باب ما جاء في صفة

مزاح رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب سي وششم است در صفت مزاح

رسول خدا صلی الله علیه وسلم بابی در وصف مزاح الاقواح آمد از لطف

پیمبر همه صدق واحسان بدانکه مزاح عبارة است از لطف وانبساط با غیر خود

از غیر ایذاء وغیر حقارة او ودر این باب شش حدیث است این باب احادیث

شش از لطف مزاح؛ از بهشت بر ذوی تفّاح در شش جهة جهان است

دو نام وی؛ هم قوت قلوب هم مزاح الارواح الحدیث الاول حدثنا محمود بن

غیلان ثنا ابو اسامة عن شریک عن عاصم الاحول عن انس بن مالک قال ان

النبي صلی الله علیه وسلم قال له یا ذا الاذنین قال ابو عیسی قال محمود قال ابو اسامة

یعني یمازحه کفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بدرستي نبي صلی الله علیه وسلم

کفتم را

کفتم انس را که ای صاحب دو کوش کفت ابو عیسی که کفت محمود مذکور که کفت

ابو اسامة که مراد میداد انس بن مالک از روایة یا ذا الاذنین انکه مازحه

ومباسطة وتلطف میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم با انس از ان حیثیة که

تسمیه کرد او را بغیر اسم او از انچه که موهم میشود اینمعنی را که نیست مر انس را از

حواس مکر دو کوش واکرچه مقصود باو مدح انس بود به انکه هرچه میشنود

یاد میدارد وآنچه بکوش او میرسد انقیاد او میکند وعمل میکند بمقتضی آن

واین احسن اوصاف است الحدیث الثاني حدثنا هناد بن السري ثنا وکیع عن

شعبة عن ابي التیاح عن انس بن مالک قال ان کان النبي صلی الله علیه وسلم

لیخالطنا حتی یقول لاخ لي صغیر یا ابا عمیر ما فعل النغیر وفیه انه کني غلاما صغیرا

فقال له یا ابا عمیر وفیه انه لا باس ان یعطی الصبي الطیر لیلعب به قال له النبي صلی الله

علیه وسلم یا ابا عمیر ما فعل النغیر لانه کان له نغیر فیلعب به فمات فحزن الغلام علیه فمازحه

النبي صلی الله علیه وسلم فقال یا ابا عمیر ما فعل النغیر کفت انس بن مالک رضی الله تعالی

عنه که بدرستیکه بود نبی صلی الله علیه وسلم که هر اینه در می آمیخت با ما و ملاطفه و

انبساط میکرد بمن وبه اهل بیت من تا که میکفت مر برادر مرا که خورد بود

یا ابا عمیر ما فعل النغیر ای ابا عمیر چه کرد نغیر ودر این حدیث اینست که بدرستیکه

رسول خدا صلی الله علیه وسلم به کنیت خواند پسر صغیر را پس گفت مر او را یا ابا عمیر و
حال آنکه صغیر در حالت صغر پدر نمی باشد و این داخل کذب نیست زیرا آنکه قصد
از کنیت تعظیم و تفاؤل است نه حقیقت لفظ و در این حدیث این است که باک نیست
در این که داده شود کودک را مرغی تا بازی کند به آن و جز این نیست که گفت
مر او را نبی صلی الله علیه وسلم یا با عمیر ما فعل النغیر زیرا آنکه بود مر او را مرغی
پس بازی میکرد به آن پس مرد آن مرغ پس غمگین شد آن پسر به مردن آن مرغ
پس مزاح و مباسطه کرد آن پسر را نبی صلی الله علیه وسلم بصورت استفهام از
حال آن مرغ و استفهام مقصود نیست بلکه مقصود تلطف و تسلیه و دفع غم
آن پسر است * ز پرسش تو دل دردمند شاد شود * لبت مفرح یاقوت بهر
غمناکان است * الحدیث الثالث حدثنا عباس بن محمد الدوری انبانا علی بن الحسین
بن شقیق انبانا عبد الله بن المبارک عن اسامة بن زید عن سعید المقبری عن ابی هریرة
قال قالوا یا رسول الله انک تداعبنا قال انی لا اقول الا حقا گفت ابو هریرة رضی الله
تعالی عنه که گفتند اصحاب رضی الله تعالی عنهم ای رسول خدا ای بدرستی که تو مزاح میکنی
با ما گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی من نمیگویم مگر حق الحدیث الرابع
حدثنا قتیبة بن سعید نا خالد بن عبد الله عن حمید عن انس بن مالک ان

رجلا

رجلا استحمل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انی حاملک علی ولد ناقة فقال یا رسول
الله ما اصنع بولد الناقة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهل تلد الابل الا النوق
گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بدرستی مردی طلب کرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم که سوار کند او را پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم وی را که بدرستی سوار
میکنم ترا بر بچه شتر ماده و گمان برد آن سائل که مراد آنحضرت شتر بچه خورد است
پس گفت که ای رسول خدا چه کنم بچه ناقه را که قوت بار برداری ندارد پس گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که نمی زاید شتر را مگر ناقها یعنی شتران بزرگ هم ولد ناقها اند
الحدیث الخامس حدثنا اسحاق بن منصور نا عبد الرزاق نا معمر عن ثابت عن انس
بن مالک ان رجلا من اهل البادیة کان اسمه زاهرا وکان یهدی الی النبی صلی الله علیه
وسلم هدیة من البادیة فیجهزه النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یخرج فقال
النبی صلی الله علیه وسلم ان زاهرا بادیتنا ونحن حاضروه وکان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یحبه وکان رجلا دمیما فاتاه النبی صلی الله علیه وسلم یوما وهو یبیع
متاعه واحتضنه من خلفه ولا یبصره فقال من هذا ارسلنی فالتفت فعرف النبی
صلی الله علیه وسلم فجعل لا یألو ما الصق ظهره بصدر النبی صلی الله علیه وسلم حین عرفه
فجعل النبی صلی الله علیه وسلم یقول من یشتری هذا العبد فقال یا رسول الله اذا

واستجدني كاسد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكن عند الله لست بكاسد

او قال انت عند الله غال كفت انس بن مالك رضى الله تعالى عنه كه بدرستى مردى
از اهل باديه بود نام او زاهر كه از اصحاب جنك بدر است رضى الله تعالى عنهم اجمعين
وبود آن مرد كه ميفرستاد سوى نبى صلى الله عليه وسلم هديه و پيشكشى از باديه
يعنى از ميوهاى باديه و نباتات باديه و غير آن از آنچه كه اهل حضر را رغبت بر آن
بود پس ساختكى ميكرد او را نبى صلى الله عليه وسلم وقتى كه ميخواست زاهر بر آمدن
را بسوى وطن خود يعنى عطا ميكرد حضرت او را براى او و عيال او اسباب معيشت
و مصالح رفاهيت از امتعه شهر كه در باديه بدست نمى شود پس كفت نبى صلى الله عليه وسلم
بدرستى زاهر باديه من و باديه آل من است ؛ نام من رفته است روزى بر لب
جانان زلطف ؛ اهل دل را بوى جان مى آيد از نامم هنوز ؛ و ما ياران حاضران زاهريم
يعنى مهيا ميسازيم براى او آنچه احتياج دارد بر آن از امتعه شهر وبود پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم كه دوست ميداشت زاهر را ؛ سرو نرود دل و جانم فداى آن
محبوب كه حق صحبت و مهر و وفا نكهدارد ؛ وبود زاهر مردى دميم يعنى در ظاهر
حسن صورت نداشت پس آمد او را نبى صلى الله عليه وسلم در حاليكه زاهر در آن حال كه او
ميفروخت متاع خود را او آن حبيب خدا صلى الله عليه وسلم در بر كرفت زاهر را

از پس پشت زاهر و حال آنكه نمى ديد زاهر آن حبيب خدا صلى الله عليه وسلم را كى دوست
دست لطف تو بر دوش غم زجان است ؛ يا رب كه منم آزاد كرده تو حمايل ؛ پس كفت
زاهر كه كيست اين بكذار مرا پس باز نكريست زاهر پس شناخت پيغمبر را صلى الله عليه
وسلم پس شروع كرد كه تقصير نميكرد در الصاق و چسبانيدن پشت خود به
سينه منور آن سرور هنكامى كه شناخت آنسرور را صلى الله عليه وسلم براى تبرك
و تحصيل كمالات و سعادات ؛ با تو پيوستم و از غير تو ببريد دلم ؛ آشنائى تو
نداند سر بيكانه خويش ؛ يعنى پشت خود را بسينه آنحضرت ميچسبانيد و بر نميدا
از كمال خوشى و راحت و استلذاذ به آن سعادت ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
دوش من دوش بدوش تو رسيدم است و دلم ؛ خواهد امروز كه جان بخشد بر آن دوش
كند ؛ پس شروع كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در آنكه ميكفت كه كيست كه خريد
ميكند اين بنده را و اطلاق عبد بر زاهر كه حر الاصل است از قبيل استعاره است
پس كفت زاهر كه اى پيغمبر خدا اكر بفروشى مرا اين هنكام سوكند خداى كه مى يابى
مرا متاع كاسد يعنى بى رواج كه هيچكس رغبت نكند در آن چيز از جهت آنكه زشت صورت و
حقيرم پس كفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ليكن كاسد و بى رواج نيستى نزد
خداى تعالى بلكه عزيز و مروج و مقبول هستى يا كفت كه تو نزد خداى تعالى كران بها هستى

اکرچه حسن صورة نداری حسن سیرة وجمال معنی داری معروض میدارد مسکین
نظام الدین آنچه از فضل واهب العطایا فایض شده است براو نظم این رباعیات
ومضامین عالیات ؛ صورة زاهد در ظاهر بوده است قدیم ؛ دوست میداشت
حبیب حقش از لطف قدیم ؛ بنیست مقبولی موقوف بحسن ظاهر ؛ هر کرا خواست
خدا دادش این فضل عظیم ؛ بحسن زاهر است مشتاق بدر کامل و هر شبی
زحسن بدر فایق هست حسن معنوی در وی ؛ بحسن او دلیل روشن از بدر است
در عالم ؛ که آن شمس نبوة از محبة آمدش در وی ؛ از سوی ظهر زاهر را آمد و کرفت
در بر نبی ز لطف وکرمهای بیحساب ؛ زاهر به مس ظهر آن صدر چنک کرد ؛
میکرده استفاده قرب نور ز آفتاب ؛ در شوق نبی چو حال زاهر را دید ؛ در بر بکرفت و
سوی خویش کشید ؛ تا انکه بغیر رب نباشد مشغول ؛ باشد بوصال حق ظفر یاب
وسعید ؛ کو کشند خلد کسی را بر خود به نجات ؛ کر کشند تشنه لبی را بر خود آب
حیات ؛ وا دکل از شوق بخواند بر خود بلبل را ؛ وا دمد عیسی اثر و لح به تنهای
موات ؛ خوش بود آن نیمه چو به دست کشند عاشق را ؛ در بر خویش به آن حسن و
به آن لطف صفات ؛ کشتن این نعمة عظمی است نصیب زاهر ؛ که کشیده است
رسولش به بر قدس آیات ؛ یا رب اندست دهد خاک نعال زاهر ؛ در بر خود کشندش

ختم

ختم نظامی زعطات الحدیث السادس حدثنا عبد بن حمید ثنا منصور بن
المقدام ثنا المبارک بن فضالة عن الحسن قال اتت عجوز الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقالت یا رسول الله ادع الله ان یدخلنی الجنة فقال یا ام فلان ان الجنة لا تدخلها عجوز قال فولت تبکی فقال اخبروها انها لا تدخلها وهی عجوز ان الله تعالی یقول
انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا کفت حسن بصری رضی الله
تعالی عنه آمد پیره زنی پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس کفت ای رسول خدا
دعا کن خدا را که داخل کند مرا در بهشت پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ای مادر فلان بدرستی که نمی در آید به بهشت زن زال کفت راوی پس برکشت کریان
عجوز و رفت در آن حال که کریه میکرد ؛ تا انکه بدید حلوا فروش می نماید بحر غم بی نشان
عیوش پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر دهید آن پیره زال را که بدرستی
عجوز نمی در آید در بهشت در آن حال که پیر است بلکه می در آید جوان کشته بدرستی
الله تعالی میکوید که تحقیق ما پیدا کنیم زنان از سر نو بی واسطه ولادت پیدا
کردنی تعنی بعد از مرک خلق کنیم ایشان را پس کردانیم ایشان را دختران دوشیزه
که هر کاه شوهران ایشان به ایشان نزدیکی کنند ایشان را بکر یابند و کردانیم
ایشان را دوست دارنده شوهران خود بواسطه کمال عشق ایشان به شوهران خود

وکرد ایم ایشانرا برابر در سال که همه سی و سه ساله باشند و شوهران ایشان نیز برابر

سن در تبیان آورده که اگر زنی شوهر نداشته باشد در دنیا آنرا به بعضی اهل

بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود او را بیکی

از بهشتیان دهند و اگر شوهر او بهشتی بود بازن بهِ او از آنِ وی دارند و اگر زیاده

از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند به زوج آخرین نام زد کنند کذا فی

تفسیر الحسینی باب ما جاء فی صفة کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الشعر این

باب سی و هفتم است در صفت سخن پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم در شعر باب

در وصف کلام نبوی اند شعر مصرع طبق بدین خوانده ز شعر دیگران

و در این باب نه حدیث است الحدیث الاول حدثنا علی بن حجر ثنا شریک عن المقدام

بن شریح عن ابیه عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت قیل لها هل کان النبی صلی الله علیه

وسلم یتمثل ویقول ویأتیک بالاخبار من لم تزود گفت ام المؤمنین عائشة

رضی الله عنها که گفته شد مر عائشه را رضی الله تعالی عنها که آیا بود نبی صلی الله علیه وسلم

میخواند چیزی را از شعر گفت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که بود نبی

صلی الله علیه وسلم که میخواند شعر ابن رواحه را و میخواند شعر او را و میگفت این

مصرع را که شعر قیس بن طرفه است و یأتیک بالاخبار من لم تزود یعنی می آید ترا

بجزها کسی که عطا نکردی توشه و مراد مقصود شاعر اظهار امیان خود است بر نبی

آخر الزمان خاتم الرسل رحمت عالمیان صلی الله علیه وسلم که تبلیغ اخبار الٰهی بی

اجر و مزد بخلق خدا کرده الحدیث الثانی حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن

ابن مهدی ثنا سفیان الثوری عن عبد الملک بن عمیر ثنا ابو سلمة عن ابی هریرة

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید الا کل

شیء ما خلا الله باطل وکاد امیة بن ابی الصلت ان یسلم گفت ابو هریره رضی الله

تعالی عنه که میگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستی راست ترین کلامی که گفته

است او را جنس شاعر آن کلام لبید است که این مصرع است الا کل شیء ما خلا

الله باطل یعنی دانا و آگاه باش که هر شیء که غیر خدای تعالی است باطل است یعنی

آنکه جمیع ماسوی خدای تعالی هر چه از مخلوقات است مضمحل و فانی است

و گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان امیه بن ابی الصلت که قریب است

امیه بن ابی الصلت بشرف اسلام مشرف گردد الحدیث الثالث حدثنا محمد

بن المثنی ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن الاسود بن قیس عن جندب ابن

سفیان البجلی قال اصاب حجر اصبع رسول الله صلی الله علیه وسلم فدمیت فقال

هل انت الا اصبع دمیت وفی سبیل الله ما لقیت حدثنا ابن عمر ثنا سفیان ابن عیینة

یتمثل بشیء من الشعر قال کان یتمثل بشعر ابن رواحة ثم

عن الاسود بن قیس عن جندب بن عبد الله البجلي نحوه گفت جندب رضی الله
تعالی عنه که رسیده بود سنگی انگشت رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در غزوه
احد پس خون آلوده گشت انگشت مقدسش پس گفت رسول خدای صلی الله علیه
وسلم نیستی تو ای انگشت موصوف بهیچ صفتی مگر بصفت خون آلوده شدن و
چیزی که دریافتی آنرا از مصیبت در راه خدای تعالی است ضایع نیست مر ترا
اجر عظیم است الحدیث الرابع حدثنا محمد بن بشار ثنا یحیی بن سعید بن فروخ
ثنا سفیان الثوري ثنا ابو اسحق عن البراء بن عازب قال قال له رجل افررتم
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا عمارة فقال لا والله ما ولّی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ولکن ولّی سرعان الناس تلقتهم هوازن بالنبل ورسول الله صلی الله
علیه وسلم علی بغلته وابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب آخذ بلجامها
ورسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا النبي لا کذب انا ابن عبد المطلب گفت
براء بن عازب که گفت براء بن عازب را مردی که آیا گریخته بودید شما اصحاب
در آن حال که تجاوز کننده بودید از رسول خدا و کناره رفته بودید رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم تنها در جنگ حنین و دفع نکردید شما از رسول
خدا صلی الله علیه وسلم ای ابا عمارة پس گفت ابا عمارة که هم نگریخته بودیم سوگند

خدای تعالی

خدای تعالی که نه گریخته بودیم و رو نگردانیده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از محاربه
کفار پس اکابر اصحاب که از ارواح و نفوس خود در فدای آنحضرت کرده اند چگونه
هم فرار کرده باشند ولیکن رو گردانیده بودند بعضی مردم شتابی کنندگان
بسوی شیء بی تامل که پیش آمدند آن مردم شتابی کنندگان را قبیله هوازن
بتیرهای بی خطا و آن جماعه شتابی کنندگان اکثر آنها سلاح نداشته اند و
حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوار بود بر استر سفید و آمده دلدل است
و ابو سفیان بن حارث پسر عبد المطلب گیرنده بود لجام آن استر را از خوف
آنکه آنحضرت به شتابی بدر آید در لشکر عدو و نیز آنکه آنحضرت تیز میکرد استر را
در مقابله آن اعدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت که من نبی بر حقم
نیست دروغ در خبر من و من پسر عبد المطلبم پس فرار نمیکنم و غالب می آیم بر
هم الحدیث الخامس حدثنا اسحق بن منصور ثنا عبد الرزاق انبا جعفر بن سلیمان
ثنا ثابت عن انس ان النبي صلی الله علیه وسلم دخل مکة في عمرة القضاء وابن رواحة
یمشي بین یدیه وهو یقول خلوا بني الکفار عن سبیله ، الیوم نضربکم علی تنزیله ،
ضربا یزیل الهام عن مقیله ، ویذهل الخلیل عن خلیله ، فقال له عمر یا ابن رواحة
بین یدي رسول الله صلی الله علیه وسلم وفي حرم الله تقول شعرا فقال النبي

صلی الله علیه وسلم خل عنه یا عمر فلهی اسرع فیهم من نضح النبل روایت از انس
رضی الله تعالی عنه که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم داخل شد در مکه در عمره که
قضا کرده بود آنرا نبی صلی الله علیه وسلم در سنه هفتم از هجرة بعد از انکه شروع
کرده بود در اداء عمره در سنه ششم از هجرة و مانع آمده بودند کفار از تمام آن عمره
و حال انکه ابن رواحة میرفت پیش آنحضرة صلی الله علیه وسلم و حال انکه
میگفت این دو بیت را و معنی آن دو بیت اینست که تخلیه کنید و دست باز
دارید ای پسران کفار از راه پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم و بکذارید راه
او را و دور شوید امروز میزنیم شما را بنا بر تنزیل قرآن که بقتل مشرکان مقرر است
زدنی که دور میسازد سرها را از گردن و غافل میکند دوست را از دوست
از غلبه خوف هلاک پس گفت ابن رواحة را عمر رضی الله تعالی عنهما که ای ابن رواحه
بحضور مقدس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در حرم خدا تعالی میگوئی و میخوانی
شعر را پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم که بگذار او را و متعرض مشو با وای عمر که
هر آینه این ابیات یا این کلمات سریع تر است در کفار یعنی در ایذاء و تعذیب
کفار تاثیر کننده تر است از انداختن تیرها : جراحات السنان لها التیام :
ولا یلتام ما جرح اللسان : که جرح نیزه به گردد بدارو : ولیکن جرح زبان را نیست

دارو الحدیث السادس حدثنا علی بن حجر ثنا شریک عن سماک بن حرب عن جابر
بن سمرة قال جالست النبی صلی الله علیه وسلم اکثر من مائة مرة وکان اصحابه
یتناشدون الشعر ویتذاکرون اشیاء من امر الجاهلیة وهو ساکت وربما تبسم
معهم گفت جابر بن سمره رضی الله تعالی عنه که مجالست کردم و همنشین شدم با نبی
صلی الله علیه وسلم بیشتر از صد بار و بوده اند اصحاب آنحضرة صلی الله علیه وسلم
که بهم شعر میخواندند و بهم یاد میکردند چیزها را از امر جاهلیة یعنی از امور
که واقع شده بود در زمان جاهلیة پیش از زمان اسلام و حبیب خدا خاموش
می بود و بسا اوقات تبسم میکردی : بغیر شهد خموشی کدام شیرینی است
که از حلاوت آن لب بیکدگر بندد : خنده او جان بجهان در دمید
منصب احیا به مسیحا رسید : الحدیث السابع حدثنا علی بن حجر ثنا شریک عن
عبد الملک بن عمیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال اشعر کلمة تکلمت بها العرب کلمة لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که نیکوترین سخنی که تکلم کرده اند بهان شعراء عرب سخن لبید است یعنی
این مصرع الا کل شیء ما خلا الله باطل و معنی این مذکور شد در سابق الحدیث
الثامن حدثنا احمد بن منیع ثنا مروان بن معاویة عن عبد الله بن عبد الرحمن

الطائفي عن عمرو بن الشريد عن ابيه قال كنت ردف رسول الله صلى الله عليه وسلم
فانشدته مائة قافية من قول امية بن ابي الصلت كلما انشدته بيتا قال لي
النبي صلى الله عليه وسلم هيه حتى انشدته مائة يعني بيتا فقال النبي صلى الله
عليه وسلم ان كاد ليسلم گفت شريد رضي الله تعالى عنه که بودم سوار پس رسول
خدای صلى الله عليه وسلم بر یک مرکب پس خواندم بر آن حضرت صلى الله عليه
وسلم صد بیت از قول امية بن ابي الصلت لمولفه بر ناقه بنی شرید اگر در ردیف
با شمس رسید بدر واصل در برش صد قافیه خواند آن ردیف و به نثار
آمد فلک نظم ثریا به سرش گفت شرید رضي الله تعالى عنه هرگاه میخواندم
بر آن حضرت صلى الله عليه وسلم بیتی را میگفت مرا نبی صلى الله عليه وسلم هیه
یعنی زیاده بکن بخوان پیغمبر خواندی پس اطاعة امر اشرف میکردم تا که خواندم بر او
حضرت صد بیت را پس گفت نبی صلى الله عليه وسلم که بدرستی نزدیک است
که امية بن ابي الصلت مسلمان شود برای اشتمال شعر او بر توحید و بعث
واکثر امور شرعیه دیگر الحديث التاسع حدثنا اسمعيل بن موسى الفزاري
وعلي بن حجر والمعنى واحد قالا حدثنا عبد الرحمن بن ابي الزناد عن هشام
بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

يضع

يضع لحسان بن ثابت منبرا في المسجد يقوم عليه قائما يفاخر عن رسول الله صلى الله
عليه وسلم او قالت ينافح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقول رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الله يؤيد حسان بروح القدس ما ينافح او يفاخر
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثنا اسمعيل بن موسى وعلي بن حجر
قالا حدثنا عبد الرحمن بن ابي الزناد عن ابيه عن عروة عن عائشة عن النبي
صلى الله عليه وسلم مثله گفت ام المؤمنین عائشة رضي الله عنها که بود پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم می نهاد برای حسان بن ثابت رضي الله تعالى عنه منبری را در
مسجد استاده می شد حسان بر آن استادنی در آن حال که مفاخرة میکرد از جانب
پیغمبر خدای صلى الله عليه وسلم یعنی ذکر میکرد مفاخر و کمالات و فضائل رسول
خدا را صلى الله عليه وسلم بقدر علم و ادراک خود یا گفت ام المؤمنین عائشه
صدیقه رضي الله تعالى عنها که مدافعه و مخاصمه میکرد حسان بن ثابت از جانب
آن حضرت صلى الله عليه وسلم
رسول خدا صلى الله عليه وسلم یعنی از جانب هجو مشرکان میکرد و جواب میداد
از اشعار ایشان و میگفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم که بدرستی الله تعالى
یاری و مدد میکند حسان را رضي الله عنه بروح القدس یعنی بجبرئيل
عليه السلام مادام که دفع میکند و هجو میکند مشرکان را یا فخر میکند از رسول خدا

صلى الله عليه وسلم باب ما جاء في كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم في السمر اين باب
سي وهشتم است در بيان كلام رسول خدا صلى الله عليه وسلم در افسانه شب
وصف افسانه پيغمبر في تفريح قلوب كفت افسانه به شب لطف كنان بانشوه
ودر اين باب دو حديث است الحديث الاول حدثنا الحسن بن صباح البزار ثنا
ابو النضر ثنا ابو عقيل الثقفي عن عبد الله بن عقيل عن مجالد عن الشعبي عن
مسروق عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت حدث رسول الله صلى الله عليه وسلم
ذات ليلة نساءه حديثا فقالت امراة منهن كان الحديث حديث خرافة فقال
اتدرون ما خرافة ان خرافة كان رجلا من عذرة اسرته الجن في الجاهلية
فمكث فيهم دهرا ثم ردوه الى الانس فكان يحدث بما رأى فيهم من الاعاجيب
فقال الناس حديث خرافة كفت ام المؤمنين عائشه صديقه رضي الله تعالى
عنها حديث كرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم در شبي زنان خود را حديثي
پس كفت زني از ان زنان كه چنانستي كه آن حديث حديث خرافه است در ملاحت
وتعجب پس كفت پيغمبر خداى صلى الله عليه وسلم ايا ميدانيد اي نساء كه چه چيز است
خرافه بدرستي خرافه بود مردي از قبيله عذره كه اسير كردند وبردند
او را قوم جن در زمان جاهليت يعني پيش از بعثت رسول خدا صلى الله عليه وسلم

پس كفت

پس مكث ودرنك كرد آن مرد در قوم جن زمان دراز پس باز آوردند آن
مرد را سوى عالم آدميان وبود آن مرد يعني خرافه كه سخن ميكرد پيش مردم بآنچه
ديده بود در قوم جن از عجايبات پس كفتند مردم كه اين حديث حديث خرافه
است يعني مليح واعجوبه است بدانكه مقصود رسول صلى الله عليه وسلم تنبيها
براينكه خرافه دروغ كو نبود چنانچه وهم ميكنند بعضى مردم بلكه صادق بود
الحديث الثاني حديث ام زرع حدثنا علي بن حجر انا عيسى بن يونس عن هشام
بن عروة عن اخيه عبد الله بن عروة عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت جلست
احدى عشرة امراة فتعاهدن وتعاقدن ان لا يكتمن من اخبار ازواجهن
شيئا فقالت الاولى زوجي لحم جمل غث على راس جبل وعر لا سهل فيرتقى ولا
سمين فينتقل قالت الثانية زوجي لا ابث خبره اني اخاف ان لا اذره ان اذكره
اذكر عجره وبجره قالت الثالثة زوجي العشنق ان انطق اطلق وان اسكت اعلق
قالت الرابعة زوجي كليل تهامة لا حر ولا قر ولا مخافة ولا سامة قالت الخامسة زوجي
ان دخل فهد وان خرج اسد ولا يسال عما عهد قالت السادسة زوجي
ان اكل لف وان شرب اشتف وان اضطجع التف ولا يولج الكف ليعلم البث
قالت السابعة زوجي عياياء او غياياء طباقاء كل داء له داء شجك او فلك او جمع

كلالك قالت الثامنة زوجي المس مس ارنب والريح ريح زرنب قالت التاسعة زوجي
رفيع العماد عظيم الرماد طويل النجاد قريب البيت من الناد قالت العاشرة زوجي
مالك وما مالك مالك خير من ذلك له ابل كثيرات المبارك قليلات المسارح
اذا سمعن صوت المزهر ايقن انهن هوالك قالت الحادية عشرة زوجي ابو زرع
وما ابو زرع اناس من حلي اذني وملأ من شحم عضدي وبجحني فبجحت الي
نفسي وجدني في اهل غنيمة بشق فجعلني في اهل صهيل واطيط ودائس
ومنق فعنده اقول فلا اقبح وارقد فاتصبح واشرب فاتقمح ام ابي زرع فما ام
ابي زرع عكومها رداح وبيتها فساح ابن ابي زرع فما ابن ابي زرع مضجعه
كمسل شطبة وتشبعه ذراع الجفرة بنت ابي زرع فما بنت ابي زرع طوع ابيها و
طوع امها وملء كسائها وغيظ جارتها جارية ابي زرع فما جارية ابي زرع لا تبث
حديثنا تبثيثا ولا تنقث ميرتنا تنقيثا ولا تملأ بيتنا تعشيشا قالت خرج
ابو زرع والاوطاب تمخض فلقي امرأة معها ولدان لها كالفهدين يلعبان
من تحت خصرها برمانتين فطلقني ونكحها فنكحت بعده رجلا سريا ركب
شريا واخذ خطيا واراح علي نعما ثريا واعطاني من كل رائحة زوجا وقال كلي
ام زرع وميري اهلك فلو جمعت كل شيء اعطانيه ما بلغ اصغر آنية ابي زرع قالت

عائشة

عائشة رضي الله تعالى عنها فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت لك كابي
زرع لام زرع کفت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که نشستند
یازده زن پس بیکدیگر عهد کردند وعقد بستند که پنهان نکنند از احوال
شوهران خود چیزی را پس کفت زن اولی که شوهر من همچو کوشت شتر لاغر
است در کنده بوئی وسختی وبا این لاغری نهاده شده است بر سر کوه سخت نیست
نرم تا بالای آن بر آمده شود وبآن کوشت دست کسی رسد ونیست آن
کوشت فربه که آورده شود او را بخانه برای انتفاع وکسی رغبة کند به آن
کفت زن دوم که شوهر من پراکنده وفاش نمیکنم خبر او را زیرانکه بدرستی می
ترسم از انکه تمام کردن نتوانم خبر وی را اگر ذکر کنم خبر او را ذکر کنم همه عیبهای
ظاهر وباطن او را وفضیحت کنم او را پس سخن دراز کردد سخن وملال آید و
قدرت نیابم بر اتمام آن کفت زن سیوم شوهر من دراز کاواک است واین دلیل
سفاهت وحماقة است اگر سخن میکویم از عیوب آن که واقعی است طلاق
داده میشوم که او راستی را خوش نمیکند از کمال حماقة واگر سکوت وخاموشی
میکنم معلقه می مانم نه شوهر دارم که بحال من آن شوهر پردازد ونه بی شوهر
که از قید او خلاص شده نکاح جدید کنم وجمعیة یابم ∴ ونیها را از قرین بند نهاد

وقنا بنا عذاب النار: گفت زن چهارم که شوهر من مانند شب تهامه است
در غایت اعتدال نه گرم است و نه سرد یعنی موجب کمال راحت است و نیست
هیچ خوف از وی یعنی شایبه شدت و شرارت اصلا ندارد و نیست هیچ ملال طبع از وی
مطلقا از سبب جمال صورت و کمال معنی او گفت زن پنجم شوهر من اگر داخل میشود
در خانه مانند پلنگ میگردد در بسیاری خواب و غفلت یعنی از بس که کریم
و صاحب حلم است تجاهل و تغافل میکند از آنچه ضایع میکند زن او از
امور خانگی یا آنکه پلنگ میگردد باین معنی که می جهد بر زوجه خود بقصد
جماع جهیدن پلنگ بر آهو و اگر از خانه بر آید مانند شیر میگردد در فضل
قوت و شجاعت یعنی در جنگ غالب می آید بر اعدا و بقوت تمام حاصل میکند وجه
معیشت برای خود و برای عیال خود و سوال نمیکند از چیزی که می بیند
در خانه از بذل طعام و خرج مال از بس که سخاوت و فراخی حوصله دارد
گفت زن ششم که شوهر من اگر میخورد [illegible] در هم می پیچد طعام را یعنی بسیار
میخورد و این عیب است نزد عرب: فرشته خوی بود آدمی ز کم خوردن
و گر خورد چو بهایم بیوفتد چو جماد و اگر می آشامد هیچ قطره در آوند
باقی نمیگذارد یعنی سخت حریص است که سیر نمیشود: کاسه چشم حریصان پر نشد

تا صدف قانع نشد پر در نشد: و اگر خواب میکند خود را در جامه می پیچد
و از هم خوابه کناره میگیرد و نمی در آید دست خود را زیر جامه زن خود تا بداند
حال او را و اندوه و درد او را: ای وای بر آن مرغ گرفتار که از وی: صیاد
بود غافل و در دام بمیرد: گفت زن هفتم که شوهر من عاجز و درمانده است
از جماع کردن یا گرفتار است در ظلمت و تاریکی جهل که راه نمی یابد برای حصول
حاجات خویش و عاجز است در سخن گفتن یا آنکه می افتد بر زوجه بسینه خود
از بسیاری فربهی و گرانباری خود پس حاصل نیست از صحبت او مگر ایذاء
و عذاب هر بیماری و دردی که تصور توان کرد مر او راست آن بیماری
و درد و هر دردی موجود است یعنی او مجمع نقایص و عیوب است یا هر مرضی
که مر او راست مرض و دردی است عظیم و کامل و آزار دهنده و فزاینده است
زنان را انواع آزار شکسته است سر ترا یا زخم و شکاف کرده است عضوی
از اعضای ترا یا جمع کرده است همه اینها را برای تو که هم سر شکسته و هم عضو
دیگر زخم و شکاف کرده گاوان و خران بار بردار: به ز آدمیان مردم
آزار: گفت زن هشتم که شوهر من مس او و برای اهل خود همچو مس خرگوش است
که نرمی پوست ضرب المثل است و غرض این زن مدح زوج است بر نازکی بدن

ونرم اندام واین وصف ارباب حسن وجمال است: شاخ گلرا از سرپا چهره تنها
نازک است: نازک اندامی که من دادم سراپا نازک است: وبوی بدن وعرق
بدن وبوی جامهای وی مانند بوی زعفران است یعنی شوهر او محبوب صاحب
حسن وکمال جمال است که بوی خوش لازمه خوبان است: هست چو عطار
که پهلوی او: جامه معطر شود از بوی او: گفت زن نهم که شوهر من بلند
ستون او یعنی ستون خانه شرافت ونجابت او واین کنایه است از رفعت حسب
ونسب او یا بلند است بلند خانه او که بلندی ستون را بلندی خانه لازم
است وخانه بلند نمایان تر می باشد مردم اهل حاجات ومهمانان قصد آن
خانه میکنند واین کنایه است از بودن او مرجع محتاجان وبودن او بلند
همت وعالی قدر وبزرگ وبسیار است خاکستر مطبخ او واین کنایه است
از سخاوت وجود او زیرا نکه آن کسی که بسیار می باشد مهمانان ووظیفه
خوران او در مطبخ او طعام بسیار پخته می شود واز این جهت خاکستر بسیار جمع
می شود چنانچه: دیگ نیک خواهان را: هرچه رخت سراست سوختنیست: ق
دراز است بند شمشیر او واین کنایه است از بلندی قامت واشارت است
بسوی این که او صاحب شمشیر است وشجاع است: کسی که او قلم را نورزد تیغ

برو که بمیرد ملکوای دریغ: ونزدیک است خانه او از انجمن واین کنایه است
از اینکه اهل انجمن در خانه او مهمان میشوند زیرا که اسخیا اختیار منزل خانه
خود نزدیک از جای اجتماع قوم واز مجلس مردم میکنند تا آسان بود هر را
آمدن بمنزل ایشان ونفع گرفتن از احسان وخوان نعمت ایشان گفت
زن دهم که شوهر من مالک است یعنی نام او مالک است یا صاحب ملک عظیم
ومال بسیار است وچه مالک یعنی مردی است عظیم الشان رفیع القدر مالکی
است که بهتر است از زوج زن نهم یا از هر زوج بالا مدح آنها مذکور شده
آن مالک را شتران اند که بسیار است جاهای خسپیدن آنها واندک است جای
چریدن آنها یعنی شتران او باوجود کثرت بسیار است قرارگاه آنها نزدیک
خانه او وبه چراگاه نمی روند مگر اندک بقدر ضرورت ومعظم اوقات حاضر
می مانند تا هرگاه که نازل شود طایفه مهمانان دور نباشند که شتران وبه
سرعت ضیافت کنند به شیرهای وگوشتهای آنها چون می شنوند شتران مالک
آواز بربط را یقین میکنند که نزدیک هلاک شدند ومذبوح کشتند زیرا که
مالک عادت داشت که چون نازل شوند مهمانان ذبح میکرد شتران برای
ضیافت ایشان وحاضر می ساخت شراب ومغنی وبربط را در مجلس لهذا در

شنیدن آواز بربط معلوم میکردند شتران او که مهمانان آمدند و اکنون شتران
مالک مذبوح می شوند گفت زن یازدهم و نام این زن ام زرع است که شوهر
من ابو زرع و چه ابو زرع یعنی مردی عظیم الشان که جنبانید و گران و پر کرد
از زیور و پیرایه هر دو گوش مرا بعدی که از بالا بپایین مایل شد گوش من
گران اند گوش بند اری که بر دو گوش: فرو خواهد چکید از نرمی گوش: و
پر ساخت از پیه و چرب هر دو بازوی مرا زنی سیمین ساعدش بازو توانگر
زنی سیمین میان چون موی لاغر: یعنی بناز و نعمت پرورد مرا و فربهی دو بازو
کنایه است از فربهی تمام تن و شادمان کردانید مرا پس شادمان شد نفس
من در آنحال که مایل و ناظر است سوی من از سبب غلبه جمال و طیب حال و فربهی
کمال من یافته بود ابو زرع مرا در آن مردم که گوسپند کم داشتند با این حال
که من وایشان در جهد و مشقت بودیم پس گردانید مرا در اهل اسپان و اهل
شتران و در مالکان گاوان و اهل زراعت و در نوعی که بعد کوفتن خرمن
پاکیزه و صاف میکنند طعام را از کاه و پوست بغربال و غیر غربال حاصل
آنکه من در خاندان فقرا بکمال نامرادی و غایت جهد بوده ام ابو زرع
مرا نکاح کرد و در خاندان دولت و عزت داخل کرد بناز و بنعمت پرورد

پس نزد وی میگویم آنچه میخواهم پس نسبت به قبح و زشتی کرده نمی شود سخن مرا
یعنی گفته من هر قسم مقبول است پیش وی و نزد وی خواب میکنم پس صبح میکنم
در خواب یعنی زوج او و اعجبه پرداخت کارهای خانه بیدار نمیکند و اکتفا
میکند به کنیزان و می آشامم پس سیر میدادم از سیرابی یعنی می آشامم بکمال سیری
که برای من و تمام اولاد و خدمه ما آن مشروب وافی و کافی است ساقی نازنین
سخن هست گوش کن: تا ساغرت پر است بنوشان و نوش کن: مادر ابی زرع
پس چیست مادر ابی زرع یعنی با عظمت شان و با دولت فراوان است که بارهای
متاع او بزرگ و گران است و خانه او کشاده و فراخ است پسر ابی زرع پس چه
پسر عجیب از آن ابی زرع است که جای خواب آن پسر بقدر نیام شمشیر است
یا بقدر محل یک شاخ سبز خرما است و مقصود بیان وصف پسر است به
لطف و باریکی میان و نرمی و قلة لحم و این محمود است در مردان قد نازنین
نازکی شاخ گل بود ستر داماند: رخ خوی کرده اش گل برگ شبنم شسته را ماند
و سیر می سازد آن پسر را یک بازوی بزغاله چهار ماهه و کم خوردن محمود است
فرشته خوی بود آدمی ز کم خوردن: دختر ابی زرع پس چه دختر است که از
عظمت و وقار و از جمال و کمال موجب تعجب است و آن دختر در اطاعت پدر و مادر

خود است بحدی که عین طوع شد و آن دختر پری چادر خود است از فربهی
تن و این صفت محمود است در زنان و آن دختر سبب خشم اَنباغه خود است
و مسکین نظام الدین را در این مقام حُسن و آداب انتظام مضمون این دو
رباعی فایض شده : آن دختر طَوع آب رضای مادر ٭ پر کرده ز گنج حُسن دُرّ و در
چادر ٭ لاغرکن دلها است تن فربهاو ٭ فربه کن غمها ز میان لاغر حسنی است
دلربای مران ماه پاره را : زوجش ندید هیچ کهی روی چاره را : اَنباغ اش
زغیرت او سینه چاک گشت : با مردمان نموده دلی پاره پاره را : کنیزک
ای زرع چه کنیزک است که چرا کنذ نمی کند آن کنیزک سخن ما را و آشکارا نمی سازد
راز ما را آشکارا کردنی و متفرق نمیکند طعام ما را تفرقه کردنی برای دیانة
و امانة که دارد و پهنی کند خانه ما را و نمیگذارد که جمع شود در او خس و خاک
و به تیغ نظافت و پاکیزگی تمام میدارد خانه ما را گفت ام زرع که بر آمد ابو
زرع از خانه خود در اغال که مشکها ی شیر خبا بیده و زنده می شد تا که
مسکه جدا شود پس لقاء کرد و دید ابی زرع زنی را که با وی دو فرزند بودند
کبازی میکردند از زیر میان و تهیگاه آن زن بد و انار تغیی سر پستانهای و
دانهای آن زن فربه و بزرگ بوده است تا چو به بر پشت خود یا بر پهلوی خود

غلطیدی

غلطیدی مگر با یک وی و تهیگاه وی از زمین بلند می ماند و در زیر کمر و
تهیگاه وی کشادگی می بود که جائی روانه کردن انارها بود و آن دو فرزند
از هر دو طرف انار می انداختند در آن کشادگی که زیر آن کمر و تهیگاه بود و
بازی با این لطف طریق میکردند یا بازی میکردند آن هر دو فرزند به پستان
آن جمیله که در کمر دایش و حسن همچو انار بود با این روش که آن دو فرزند پلنگ
وش هر یکی از زیر تهیگاه آن زن آغاز مُلاصقه و مُلاعبه کرده بازی کنان دستها را
بدو پستان انار شکل بالا می رسانده باشند و مناسب مقام است این دو بیت
در وصف حبیبه : بس که کردی بجان و دل آرام : بدلارامیش بر آمد نام
بر چو پستان تر به شاخ درخت : سخت رسته ز صحبت دل سخت : پس طلاق
داد ابو زرع مرا و نکاح کرد آن زن جمیله را و پس از طلاق ابی زرع نکاح
کردم مردی را که مهتر و سردار است که سوار شده است بر اسب نجیب و
تیز رفتار و گرفته است نیزه را که منسوب است بخط و خط نام قریه است
و آورده است در شب انگاه نزد من مواشی بسیار را و داده است مرا از
هر جنس مواشی جفت و دو دو و گفت آن مرد بخور ای ام زرع هر نعمتی که خواهی
و طعام بده اهل و اقارب خود را هر قدر که خواهی پس اگر جمع کنم هر چیزی را

که داده است مرا این شوهر دوم بسی چیز بد ترین آوند عطائی ابی زرع
گفت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که پس گفت برای من رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که همیشه هستم برای تو همچو ابو زرع برای ام زرع در حسن
معاشرت والفت ومحبت وعطا وکرم نه در فرقت وتطلیق چنانچه واقع شد وصح
در بعض روایات که گفت کنت لک کابی زرع لام زرع غیر انی لا اطلقک ونیز
در قوله صلی الله علیه وسلم کنت لک دلالت است بر اینکه از برای آنکه حرف لام
برای نفع مقرر است باب ما جاء فی صفة نوم رسول الله صلی الله علیه وسلم
این باب سی ونهم است در بیان کیفیت خواب کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم وصف کیفیت خواب نبوی خاص بچشم بود وهواره دل وحی مکاشف
یقظان ودر این باب مستطاب شش حدیث است الحدیث الاول حدثنا
محمد بن المثنی ثنا عبد الرحمن بن مهدی ثنا اسرائیل عن ابی اسحاق عن عبد الله
بن یزید عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا
اخذ مضجعه وضع کفه الیمنی تحت خده الایمن وقال رب قنی عذابک یوم
تبعث عبادک حدثنا محمد بن المثنی ثنا عبد الرحمن بن مهدی ثنا اسرائیل
عن ابی اسحاق عن ابی عبیدة عن عبد الله مثله وقال یوم تجمع عبادک

از براء بن عازب

از براء بن عازب که بدرستی پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم بود وقتی که میگرفت
خوابگاه خود را یعنی بخوابگاه خود در آمی شد می نهاد کف دست راست خود را
زیر رخسار راست خود لمؤلفه در حالت خواب آن حبیب احسن بنهاد بدست
راست خد ایمن از معجز حسن او خلائق دیدند بر کف آفتاب بدر روشن
ومیگفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک
ای پروردگار من نگاهدار مرا از عذاب خود روزی که بر انگیزی وفرستی
بندگان خود را یعنی روز قیامت بدانکه این برای تعلیم امت است که در وقت
خواب کردن این دعا را بخوانند الحدیث الثانی حدثنا محمود بن غیلان ثنا
عبد الرزاق انا سفیان عن عبد الملک بن عمیر عن ربعی بن حراش عن حذیفة
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه قال اللهم باسمک اموت
واحیی واذا استیقظ قال الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور
گفت حذیفه رضی الله تعالی عنه بود نبی صلی الله علیه وسلم وقتی که جای میگرفت
سوی بستر خود میگفت اللهم باسمک اموت واحیی ای الله بنام تو وبیاد تو
خواب میکنم وبیدار می شوم ووقتی که بیدار می شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
میگفت الحمد لله الی آخره یعنی جنس حمد مختص است بخدای تعالی که بیدار ساخت

مادابعد ازانکه خوابانید مارا وبسوی اوست تعالی است نشور یعنی حیات بعد
موت راجع است بسوی او بایں که بمحض اراده وامر اوست الحدیث الثالث
حدثنا قتیبة بن سعد المفضل بن فضالة عن عقیل اراه عن الزهری عن
عروة عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه
کل لیلة جمع کفیه فنفث فیهما وقرأ فیهما قل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق
وقل اعوذ برب الناس ثم مسح بهما ما استطاع من جسده یبدأ بهما راسه
ووجهه وما اقبل من جسده یصنع ذلک ثلث مرات گفت ام المؤمنین عائشه
رضی الله تعالی عنها که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که جای میگرفت
سوی بستر خود در هر شب جمع میکرد هر دو کف دست مبارک خود را پس
میدمید در هر دو کف مبارک خود ومیخواند در هر دو کف مبارک خود
سوره اخلاص ومعوذتین را پس مسح میکرد ومی مالید بهر دو کف مبارک
چیزی که میتوانست مالیدن وی از اطراف جسم مقدس خود آغاز میکرد
به مسح هر دو کف اشرف سر مبارک وروی منور خود را وآنچه که جانب پیش
بوده از جسم اقدس او میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر یک آن جمع وقرأة
ونفث را سه بار الحدیث الرابع حدثنا محمد بن بشار حدثنا عبد الرحمن بن مهدی

ثنا سفیان

ثنا سفیان عن سلمة بن کهیل عن کریب عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم نام حتی نفخ وکان اذا نام نفخ فاتاه بلال فاذنه بالصلوة فقام وصلی ولم
یتوضأ وفی الحدیث قصة مروی است از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که
بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواب کرد تا آنکه نفخ کرد ودردمید
وآواز مقدس برآمد از دهن منور چنانچه از بعض خواب کنندگان می برآید
وبود عادت شریفه آنحضرت که وقتی که میخوابید میدمید بدهان مقدس
پس آمد او را بلال پس اعلام کرد آنحضرت را به نماز پس برخواست آنحضرت
ونماز کرد ووضوء نکرد برای آنکه وضوء آنحضرت منتقض نمیشود بخواب زیرا که
چشم آنحضرت خواب میکند ودل آنحضرت همیشه بیدار است خواب نمیکند
هیچ وقت پس اگر خارج می شد حدثی از او معلوم میکرد آنرا ودر این حدیث
قصه ایست که خواهد آمد الحدیث الخامس حدثنا اسحاق بن منصور ثنا
عفان ثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان اذا اوی الی فراشه قال الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا و
آوانا فکم ممن لا کافی له ولا موؤی له مروی است از انس بن مالک رضی الله
عنه که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود که چون جای میگرفت سوی

بستر خود میگفت الحمد لله الذی اطعمنا الخ یعنی جنس حمد مختص است بالله تعالی
که طعام داده است ما را و سیراب کرده است ما را و بسنده کرده است در
مهمات ما را و مهیا ساخت برای ما ماوی و مسکن و نگردانید ما را منتشر
مانند بهایم و بسیار انمردم اند که الله تعالی کفایت مهمات ایشان نمیکند و ایشان را
از شر اشرار نگاه نمیدارد و بسیار اند که نگردانیده است الله تعالی مر آنها را
منزل و مسکن بلکه گذاشته است آنها را با مهلکات و موذیات و گردانیده
است آنها را سرگردان در بادیهای الحدیث السادس حدثنا الحسین
بن محمد الجریری ثنا سلیمان بن حرب ثنا حماد بن سلمة عن حمید عن بکر
بن عبد الله المزنی عن عبد الله بن رباح عن ابی قتادة ان النبی صلی الله
علیه و سلم کان اذا عرس بلیل اضطجع علی شقه الایمن و اذا عرس قبیل
الصبح نصب ذراعه و وضع راسه علی کفه مروی است از ابی قتاده که بدرستی
نبی صلی الله علیه و سلم بود وقتی که فرود می آمد باخر شب در سفر بجهة
نوم و استراحت خواب میکرد بر پهلوی راست خود و وقتی که فرود می
آمد در آخر شب نزدیک انصبح در سفر بجهة استراحت نصب میکرد ذراع
خود را یعنی آرنج مبارک را بر زمین نهاده دست مبارک بلند میکرد و

بر افراخته میداشت و می نهاد سر مبارک را بر کف مبارک خود و حکمة آن
تعلیم امة است بر آن تا غلبه نیارد بر آنها خواب پس فوت نشود از آنها
نماز فجر اول وقت لمؤلفه ❊ چون منزل کردی در سفر پیش از صبح ❊ با نصب
ذراع سر بکف داشت بشیر ❊ او شمس نبوة و ید بیضا صبح ❊ با صبح بلند می شود
مر منیر ❊ باب ما جاء فی عبادة رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب است
در عبادة یعنی در بیان صلوة نافله پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باب در
نفل صلوة شب آن پاک رسول ❊ بود از طول قیامش قدم آماس کنان ❊
و در این باب بیست و چهار حدیث است الحدیث الاول حدثنا قتیبة بن سعید
و بشر بن معاذ قالا حدثنا ابو عوانة عن زیاد بن علاقة عن المغیرة بن
شعبة قال صلی الله علیه و سلم حتی انتفخت قدماه فقیل له اتتکلف هذا
صلی رسول الله
وقد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر قال افلا اکون عبدا شکورا
گفت مغیرة بن شعبة رضی الله تعالی عنه که نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
تا آنکه آماس کرد هر دو قدم مبارک او از طول قیام در نماز ❊ و مناسب
مقام است این بیت ❊ سالکی ره وا ببوس پای هر آن آبله ❊ گنج گر بایدت
در ره آن پا طلب ❊ پس گفته شد مر رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که آیا

کر

بکلفت ومشقة میکنی این قدر عبادة را وحال آنکه تحقیق مغفرة کرده است
الله تعالی همه کناهان تو چه متقدم وچه متاخر امام ابو اللیث فرموده که کناه
کذشته ذنب آدم وحوا است وکناه متاخر جرایم امة است یعنی بیامرزید کناه
آدم وحوا را ببرکة تو ومی آمرزد کناه امة را بشفاعت تو کفت صلی الله علیه وسلم
که آیا ترک کنم مشقة عبادة برای اعتماد بر مغفرة پس نباشم بنده شکور الحدیث
الثانی حدثنا ابو عمار الحسین بن حریث انا الفضل بن موسی عن محمد بن عمرو عن
ابی سلمة عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی حتی تنتفخ
قدماه قال فقیل له تفعل هذا وقد جاءك ان الله تعالی قد غفر لك ما تقدم
من ذنبك وما تاخر قال افلا اکون عبدا شکورا کفت ابو هریرة رضی الله تعالی
عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که قیام به نماز میکرد بحدی که آماس
میکرد هر دو پای مبارک او کفت ابو هریرة رضی الله تعالی عنه که پس کفته شد
مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که آیا میکنی این مقدار مشقة در عبادة
وحال آنکه بدرستی آمده است ترا وثابت شده است بر تو که تحقیق الله تعالی مغفرة
کرده است مر ترا آنچه متقدم است از ذنب تو وآنچه متاخر است کفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم آیا پس نباشم بنده شکور الحدیث الثالث حدثنا

عیسی بن

عیسی بن عثمان بن عیسی بن عبد الرحمن الرملی ثنا عمی یحیی بن عیسی الرملی
عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقوم یصلی حتی تنتفخ قدماه فیقال له اتفعل هذا وقد غفر الله لك
ما تقدم من ذنبك وما تاخر قال افلا اکون عبدا شکورا کذشته ترجمه این
این حدیث شریف الحدیث الرابع حدثنا محمد بن بشار ثنا محمد بن جعفر ثنا
شعبة عن ابی اسحاق عن الاسود بن یزید قال سالت عائشة رضی الله تعالی
عنها عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل فقالت کان ینام اول اللیل
ثم یقوم فاذا کان من السحر اوتر ثم اتی الی فراشه فاذا کان له حاجة الم
باهله فاذا سمع الاذان وثب فان کان جنبا افاض علیه من الماء والا توضا
وخرج الی الصلوة کفت اسود بن یزید رضی الله تعالی عنه که سوال کردم ام
المؤمنین عائشه صدیقه را رضی الله تعالی عنها از نماز رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که میکزارد در شب بعد از نماز عشاء پس کفت ام المؤمنین عائشه
رضی الله تعالی عنها که بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم که خواب میکرد اول شب
یعنی بعد از صلوة عشاء تا تمام نصف اول پس ترا برمیخواست ونماز تهجد میکزارد
در سدس رابع وخامس پس چون می شد شب قریب از صبح نماز وتر میکزارد

بستر می آمد سوی بستر خود برای خواب استراحت که بدرستی خواب
استراحت سنت است در سدس سادس تا قوت و توانائی حاصل شود بسبب آن
خواب بر نماز صبح و بر آنچه که بعد او است از وظایف عبادات پس چون
می شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حاجتی بمباشرت اهل خود نزدیکی
میکرد باهل خود جهت قضای آن حاجت پس چون می شنید بانگ نماز فجر برمی
جست و به شتابی بر میخاست پس اگر می بود جنب میریخت بر تمام بدن مبارک
خود از آب و اگر نمی بود جنب وضو میکرد به تجدید یا برای نقض وضو
بناقض دیگر غیر از نوم زیرا که نوم آنحضرت ناقض وضو نبود صلی الله
علیه وسلم و برمی آمد برای نماز فجر الحدیث الخامس حدثنا قتیبة بن سعید
عن مالک بن انس ح وحدثنا اسحاق بن موسی الانصاری ثنا معن عن
مالک عن مخرمة بن سلیمان عن کریب عن ابن عباس انه اخبره انه بات
عند میمونة وهی خالته قال فاضطجعت فی عرض الوسادة واضطجع رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی طولها فنام رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اذا انتصف
اللیل او قبله بقلیل او بعده بقلیل فاستیقظ رسول الله صلی الله علیه وسلم
فجعل یمسح النوم عن وجهه ثم قرأ العشر الخواتیم من سورة آل عمران ثم قام الی شن

معلق

معلق فتوضأ منها فاحسن الوضوء ثم قام یصلی قال عبد الله بن عباس فقمت
الی جنبه فوضع رسول الله صلی الله علیه وسلم یده الیمنی علی راسی ثم اخذ
باذنی الیمنی ففتلها فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین
ثم رکعتین ثم رکعتین قال معن ست مرات ثم اوتر ثم اضطجع ثم جاءه
المؤذن فقام فصلی رکعتین خفیفتین ثم خرج فصلی الصبح روایت کرد
کریب از ابن عباس اینکه خبر داد او را ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که شب
گذراند ابن عباس نزد ام المؤمنین میمونه که خاله وی بود گفت ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما که پس خسپیدم به پهلوی خود در جانب پهنای بالش و خواب
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به پهلوی مقدس در جانب درازی بالش
پس خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا وقتی که بنصف رسید شب یا
پیش از نصف شب بزمان قلیل یا پس از نصف شب بزمان اندک پس بیدار
شد پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم پس شروع کرد که مسح میکرد خواب را یعنی
دور میکرد اثر خواب را از روی مبارک خود باینکه می مالید بدو دست
مبارک خود دو چشم مبارک خود را پس خواند ده آیه خاتمه ها از سوره آل
عمران یعنی ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب

الی آخرها پس تر برخواست و متوجه گشت سوی مشک کهنه که آویخته شده بود پس
وضوء کرد از آن مشک پس نیک کرد وضوء را یعنی وضوء کامل کرد بی افراط
و بی تفریط پس تر قیام کرد در آن حال که نماز میگزارد گفت عبد الله بن عباس
که پس وضو کردم و قیام بنماز کردم جانب پهلوی چپ او چنانچه در روایه
شیخین واقع است پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دست راست مبارک
خود را بر سر من پس تر گرفت گوش راست مرا پس تافت گوش مرا و حیز دار
ساخت مرا پس گردانید مرا بجانب راست خود چنانچه روایه شیخین است بانکه
فتل گوش ابن عباس رضی الله تعالی عنه برای آن بوده که متنبه شود بر آنکه مخالف
سنه سنیه کرده که بجانب چپ از امام قیام نموده یا برای از دیاد تیقظ او به
حفظ آن افعال و عبادة شبینه یا برای ازاله نعاس از ابن عباس و عرض نیاز
میدارد فقیر نظام الدین ابن جهاندر باعی و چند ابیات * چون تافت رسول
گوش ابن عباس * از خواب اثر نماند در وی نه نعاس * بیدار آبد شد و
بشارت از گوش * در یافت سر و مغز و دل * در یافت سر و مغز و دل نخجه چون
بگرفت رسول گوش ابن عباس * زان حلقه بگوش گشته او و اهل ناس *
بینایدش بگوش وی دو چشمین * از بحر کرامة است حلیه زیب اساس *

آنرا که کنی تو گوش مالش * مسعود کنی و مستمالش * باشند شهانش حلقه در گوش
حاجت نبود بملک و مالش * آنرا که کنی تو گوش مالش * دست کرمت دهد کمالش
شاهانش غلام و حلقه در گوش * خوبان همه عاشق جمالش * نصیب ابن عباس
این اصل سعادت است * نهاد بر سر او سرور عالم ید بیضا * بسر چتر سعادت
دید و هم تاج کرامت یافت * زیمن آن خلافت در بنی عباس شد زیبا *
سلاطین چتر و تاج سر فدا سازند و هم سر را * کنند قربان اگر بینند آن ید
بر سر خود ها * سری کش دست پیغمبر رسیده کرز خاک پا * نظامی را دهد
چتری بسر سازد شه والا * هم فخر ش دهد بر چتر و تاج سلطنت دارا *
نیارد در نظر ظل هما و ظل طوبی را * پس نماز گذارد دو رکعه شش بار
و این دوازده رکعه شد پس تر و تر گزارد پس تر بر پهلوی مبارک خود
خواب استراحة کرد پس تر آمد او را مؤذن یعنی بلال رضی الله تعالی عنه
و اعلام کرد به نماز پس برخواست رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس نماز گزارد
دو رکعه سبک و کوتاه و این دو رکعه سنة فجر است پس تر برآمد از خانه
مقدس پس نماز فجر گزارد یعنی دو رکعه فرض الحدیث السادس حدثنا
ابو کریب محمد بن العلاء ثنا وکیع عن شعبه عن ابی جمرة عن ابن عباس

قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة گفت
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که نماز
میگزارد در شب یعنی نماز تهجد سیزده رکعة و از حدیث سابق معلوم
شد که دو رکعة سنة فجر خارج است ازین سیزده رکعة الحدیث
السابع حدثنا قتیبة بن سعید ثنا ابو عوانة عن قتادة عن زرارة بن اوفی
عن سعد بن هشام عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان
اذا لم یصل باللیل منعه من ذلک النوم او غلبته عیناه صلی من النهار ثنتی
عشرة رکعة مرویست از ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که بود رسم
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود که چون نماز نفل میگزارد در شب برای
آنکه از نماز شب مانع می آمد او را خواب یعنی حاجتی داعی می شد آن حضرت
را صلی الله علیه وسلم دو چشم مبارک بوجهی که استطاعة ترک خواب
نداشت نماز میگزارد در روز دوازده رکعة الحدیث الثامن حدثنا
محمد بن العلاء ثنا ابو اسامة عن هشام یعنی ابن حسان عن محمد بن
سیرین عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا قام احدکم
من اللیل فلیفتتح صلوته برکعتین خفیفتین مرویست از ابی هریرة

رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که چون برخیزد یکی از
شما در شب برای نماز تهجد پس آغاز کند نماز خود را یعنی نماز تهجد را
بدو رکعة سبک و کوتاه تا تحصیل کند بآن دو رکعة رغبت و نشاط را در
تهجد الحدیث التاسع حدثنا قتیبة بن سعید عن مالک بن انس ح
وحدثنا اسحاق بن موسی ثنا معن ثنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن
ابیه ان عبد الله بن قیس بن مخرمة اخبره عن زید بن خالد الجهنی انه
قال لارمقن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فتوسدت
عتبته او فسطاطه فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین خفیفتین ثم
صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین ثم صلی رکعتین وهما دون
اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین
وهما دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین
وهما دون اللتین قبلهما ثم اوتر فذلک ثلث عشرة رکعة گفت زید بن
خالد الجهنی که گفتم با خود که هر آئینه بنگرم نماز رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که در شب چند رکعة نماز تهجد میگزارد پس وساده خود یعنی بالش خود
کردم عتبه عالیه او را یعنی آستانه زیرین در خیمه مطهر او را یا عتبه خیمه او را

اورا ماییم و آستانهٔ عشق و سر نیاز ماو چراغ چشم و ده انتظار دوست
خر آستان تو ام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
و از برکات قدسیه این عتبه عرش رتبه برای فقیر نظام الدین این نظم
متین فایض شده هر آنکسی که سر خود به عتبهٔ تو نهاد زعتبه لطف
تو بالش برای آن سر داد چنان رفیع شده قدر او که بر فلک نجاک پاش یکی
بوسه دادن است مراد بر آستان حبیب خدا جهان یکسر چو خیمه خالد
انصدق شوق سر بنهاد هر آن زمین که شده مخیم شه کونین هر آن مکان
که از آن عتبه اش شده آباد خدا نصیب نظامی کند زیارت آن طفیل آن
شه کونین و آل او و امجاد که تا ز شوق بر آن خاک پاک سر بنهد نثار آن بکند
جان بوجد و عشق و وداد پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
دو رکعت سبک و کوتاه پس نماز گزارد دو رکعت دراز دراز دراز و این تکرار
برای مبالغه است در درازی آن دو رکعت پس نماز گزارد دو رکعت که در
طول کم بود از دوگانه سابق پس تر نماز گزارد دو رکعت که کوتاه بود از دو
رکعت سابقه پس تر نماز گزارد دو رکعت که کوتاه بود از دو رکعت سابقه پس تر
نماز گزارد دو رکعت که کوتاه بود از دو رکعت سابقه پس وتر گزارد پس این

سیزده رکعت است الحدیث العاشر حدثنا اسحق بن موسی ثنا معن ثنا مالک عن
سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه اخبره انه سال
عائشة کیف کانت صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رمضان فقالت
ما کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لیزید فی رمضان ولا فی غیره علی احدی
عشرة رکعة یصلی اربعا لا تسال عن حسنهن وطولهن ثم یصلی اربعا لا تسال
عن حسنهن وطولهن ثم یصلی ثلثا قالت عائشة قلت یا رسول الله اتنام قبل
ان توتر قال یا عائشة ان عینی تنامان ولا ینام قلبی سوال کرد ابی سلمه ام المؤمنین
عائشه را رضی الله تعالی عنها از کیفیت نماز تهجد و وتر رسول خدا صلی الله علیه
و سلم در ماه رمضان المبارک پس گفت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها
که نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که زیاده میکرد در رمضان و نه در
غیر رمضان بر یازده رکعت نماز میگزارد چار رکعت که مپرس از حسن و طول
آنها که زبان بلغا و فصحا از بیان آن حسن قاصر است پس تر نماز میگزارد چار
رکعت دیگر که سوال مکن از خوبی و درازی آنها پس تر نماز گزارد سه رکعت گفت
عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که گفتم ای پیغمبر خدا آیا خواب میکنی پیش از
وتر گزاردن و حال آنکه در خواب خوف فوت وتر است گفت پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم اى عائشه بدرستى دو چشم من مى خوابند ونمى خوابد دل
من پس مامون مى باشم از انكه فوت شود نماز وتر الحديث الحادي عشر
حدثنا اسحق بن موسى ثنا معن ثنا مالك عن ابن شهاب عن عروة عن عائشه
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي من الليل احدى عشرة ركعة توتر
منها بواحدة فاذا فرغ منها اضطجع على شقه الايمن حدثنا ابن ابي عمر ثنا معن
عن مالك عن ابن شهاب نحوه ح وحدثنا قتيبة عن مالك عن ابن شهاب
نحوه كفت ام المؤمنين عائشه رضى الله تعالى عنها كه بدرستى پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم [illegible] نماز ميكزارد در شب يازده ركعة كه نماز وتر
ميكرد از ان بيك ركعة پس چون فارغ مى شد از ادا آن ركعات پهلو
زمين مى نهاد بر جانب راست خويش چنانچه عادة كريمه آن اكرم الاكرمين
است صلى الله عليه وسلم الحديث الثاني عشر حدثنا هناد ثنا ابو الاحوص عن
الاعمش عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يصلي من الليل تسع ركعات حدثنا محمود بن غيلان ثنا يحيى بن
آدم ثنا سفيان الثوري عن الاعمش نحوه كفت ام المؤمنين عائشه رضى الله
تعالى عنها كه بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه نماز ميكزارد در شب نه ركعة

بدانكه

بدانكه مختلف است روايات در كمية صلوة الليل ودر كيفية آن ووقت
آن وكفته اند بعض محققين كه احاديث صحيحه وارده در كيفية آن بر
هشت وجه است ومفصل آورده است آنرا در كتاب مسمى بصراط المستقيم
الحديث الثالث عشر حدثنا محمد بن المثنى ثنا محمد بن جعفر انا شعبة عن عمرو بن
مرة عن ابي حمزة رجل من الانصار عن رجل من بني عبس عن حذيفة بن
اليمان انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من الليل قال فلما دخل في
الصلوة قال الله اكبر ذو الملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة قال ثم
قرء البقرة ثم ركع فكان ركوعه نحوا من قيامه وكان يقول سبحان ربي
العظيم سبحان ربي العظيم ثم رفع راسه وكان قيامه نحوا من ركوعه وكان
يقول لربي الحمد ثم سجد فكان سجوده نحوا من قيامه وكان يقول سبحان
ربي الاعلى سبحان ربي الاعلى ثم رفع راسه فكان ما بين السجدتين نحوا من السجود
وكان يقول رب اغفر لي رب اغفر لي حتى قرء البقرة وآل عمران والنساء و
المائدة او الانعام شعبة الذي شك في المائدة والانعام مروى است از
حذيفة بن اليمان رضى الله تعالى عنه كه بدرستى [illegible] نماز كزارد حذيفة بن اليمان
با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در شب كفت حذيفة بن اليمان پس چون خواست

لربي الحمد م

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دخول را در نماز گفت الله اکبر الی آخره یعنی خدا بزرگ
تر است از هر شیء و خداوند کمال ملک و عزة و خداوند کمال قهر و غلبه
و خداوند تنزه و ترفع و خداوند عظمة و تجاوز از احاطه گفت حذیفه
رضی الله تعالی عنه پس خواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم سورة بقره
یعنی پس از سورة فاتحه پستر رکوع کرد پس بود رکوع وی نزدیک بقیام
وی در طول یعنی چنانچه طویل کرد قیام را از قدر معهود همچنان طویل
کرد رکوع را از قدر معهود نه آنکه رکوع بمقدار قیام است حقیقة و
همچنین است در افعال بواقی و بود آنحضرة صلی الله علیه وسلم میگفت در
رکوع سبحان ربی العظیم و مکرر میکرد این کلمات را در این رکوع بالموالة
آن پستر برداشت سرور عالم سر مبارک را از رکوع و بود قیام او یعنی قومه
او نزدیک به رکوع او در طول و بود که میگفت در قومه لربی الحمد و
مکرر میساخت این کلام را پستر سجده کرد پس بود سجده آن حبیب خدا
صلی الله علیه وسلم نزدیک بقیام او که بجهة قراءة بوده نه به قیام او که پس از
رکوع بود و بود که میگفت در سجده سبحان ربی الاعلی و مکرر میساخت
این کلام را پستر برداشت سر مبارک را از سجده پس بود آنچه که میان

دوسجده

دو سجده است یعنی جلسه نزدیک به سجده در طول و بود که میگفت در
جلسه میان دو سجده رب اغفرلی و تکرار میکرد این دعا را تا آنکه قراءة
کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن نماز که چهار رکعة بود سورة
بقره و سورة آل عمران و سوره نساء و سوره مائده یا سوره انعام
یعنی در هر رکعة یک سورة از آن چهار سورة خوانده و شعبه که یکی
از راویان حدیث است شک کرده است در سورة مائده و سورة انعام

الحدیث الرابع عشر حدثنا ابو بکر محمد بن نافع البصری ثنا عبد الصمد بن
عبد الوارث عن اسمعیل بن مسلم العبدی عن ابی المتوکل عن عائشة

قالت قام رسول الله صلی الله علیه وسلم بآیة من القرآن لیلة گفت ام
المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که قیام کرد و زنده کرد این
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شبی را بآیتی از قرآن مجید و آن آیه ان
تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم یعنی اگر عذاب
کنی امة او را پس بدرستی آنها بندگان تواند و اگر بیامرزی ایشان را پس
بدرستی که تو عزیزی و حکیمی بدانکه مراد از قیام رسول خدا صلی الله
علیه وسلم شبی را بآن آیة قیام در صلوة لیل و تکرار آن آیه در تمام نماز

تهجد آن شب است نه تمامی آن شب الحديث الخامس عشر حدثنا محمود بن
غيلان ثنا سليمان بن حرب ثنا شعبة عن الاعمش عن ابي وائل عن
عبد الله قال صليت ليلة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يزل قائما
حتى هممت بامر سوء قيل له وما هممت به قال هممت ان اقعد وادع
النبي صلى الله عليه وسلم حدثنا سفيان بن وكيع ثنا جرير عن
الاعمش نحوه گفت عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى عنه که نماز گزاردم شبی
باقتدا بار رسول خدا امام الاتقيا صلى الله عليه وسلم پس همیشه بود
ایستاده به طول قراءة تا آنکه قصد کردم به کاری بد گفته شد عبد الله
بن مسعود را که کدامی امر قصد کرده بودی گفت عبد الله بن مسعود
که قصد کرده بودم آنکه بنشینم و در حالة قعود بقیه نماز را با اقتدا
به سید الانبیا تمام کنم که تاب تحمل آن طول قیام نداشتم و ترک کنم
آن حضرة را بحالة قیام علیه الصلوة والسلام واگرچه قعود در نفل
با وجود قدرة بر قیام جائز است اما از جهة اشتمال بر صورة مخالفة
رسول و حبیب خدا صلى الله علیه وسلم امری است قبیح و بعید از ادب
الحديث السادس عشر حدثنا اسحق بن موسى الانصاري ثنا معن ثنا

مالك

مالك عن ابي النضر عن ابي سلمة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم
كان يصلي جالسا فيقرء وهو جالس فاذا بقي من قراءته قدر ما يكون
ثلثين او اربعين آية قام فقرا وهو قائم ثم ركع وسجد ثم صنع
في الركعة الثانية مثل ذلك گفت ام المؤمنين عائشة رضي الله تعالى عنها
بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز میکرد در شبی نشسته
پس قراءة میکرد در آن حال که نشسته می بود پس چون باقی میماند از
قراءة او مقدار سی آیه یا چهل آیه ایستاده می شد پس قراءة میکرد آن
مقدار باقی را در این حال که ایستاده می بود پس رکوع میکرد
و سجود می نمود پس کرد در رکعة دوم مانند آنچه در رکعة اولی
کرده بود الحديث السابع عشر حدثنا احمد بن منيع ثنا هشيم انبا
خالد الحذاء عن عبد الله بن شقيق قال سالت عائشة عن صلوة
رسول الله صلى الله عليه وسلم عن تطوعه فقالت كان يصلي ليلا طويلا
قائما وليلا طويلا قاعدا فاذا قرا وهو قائم ركع وسجد وهو قائم واذا قرا و
هو جالس ركع وسجد وهو جالس گفت عبد الله بن شقيق رضي الله تعالى
عنه که سوال کردم ام المؤمنين عائشة را رضي الله تعالى عنها از کیفیة نفل

رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله
تعالی عنها که بود حبیب خدا صلی الله علیه وسلم نماز نفل میکرد در زمان دراز
از شب در آن حال که استاده بودی و زمان دراز از شب در آن حال
که نشسته بودی پس وقتی که قراءة میکرد در حال قیام رکوع و سجود میکرد
در حال قیام یعنی انتقال میکرد سوی رکوع و سجود و حال آنکه آن +
انتقال بوده است در حالة قیام آنحضرة صلی الله علیه وسلم و وقتی که
قراءة میکرد در حال جلوس رکوع و سجود میکرد در حال جلوس یعنی
انتقال میکرد سوی رکوع و سجود و حال آنکه آن انتقال بوده است در آن
حال که آنحضرة صلی الله علیه وسلم جالس است الحدیث الثامن عشر حدثنا
اسحق بن موسی الانصاری ثنا معن ثنا مالك عن ابن شهاب عن السائب
بن یزید عن المطلب بن ابی وداعة السهمی عن حفصة زوج النبی
صلی الله علیه وسلم قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی سبحته
قاعدا ویقرأ بالسورة ویرتلها حتی تکون اطول من اطول منها
گفت ام المؤمنین حفصه رضی الله تعالی عنها که بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که نماز میکرد در سبحه خود یعنی در نفل شب یا در نافله

مطلق

مطلق در آنحال که نشسته می بود و قراءة میکرد سورة از قرآن مجید
و ترتیل میکرد یعنی بآهستگی و تبیین حروف و حرکات میخواند تا آنکه
میگشت سورة کوتاه چنانچه سوره انفال برای اشتمال او بر ترتیل
درازتر از سورتی که درازتر است از آن مانند سورة اعراف که
خالیه بود از ترتیل الحدیث التاسع عشر حدثنا الحسن بن علی محمد
الزعفرانی ثنا الحجاج بن محمد عن ابن جریج قال اخبرنی عثمان بن
ابی سلیمان ان اباسلمة بن عبد الرحمن اخبره عن عایشة اخبرته
ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یمت حتی کان اکثر صلوته وهو جالس
بدرستی ام المؤمنین عایشة رضی الله تعالی عنها خبر داد اباسلمه را
که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم وفات نیافته است تا آنکه یافته شد
است اکثر نماز نافله او در آنحال که نشسته میبود الحدیث العشرون
حدثنا احمد بن منیع ثنا اسمعیل بن ابراهیم ثنا ایوب عن نافع عن
ابن عمر قالت صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر
ورکعتین بعدها ورکعتین بعد المغرب فی بیته ورکعتین بعد
العشاء فی بیته گفت ابن عمر خطاب رضی الله تعالی عنهما که نماز گزاردم

با نبي صلى الله عليه وسلم دو ركعت پيش از فرض ظهر و دو ركعت پس از فرض
ظهر و دو ركعة پس از فرض مغرب در خانه نبي صلى الله عليه وسلم و دو
ركعة پس از فرض عشاء در خانه نبي صلى الله عليه وسلم يعني در مسكن
ام المؤمنين حفصه بنت عمر خطاب رضي الله تعالى عنه پس ازين معلوم
شد كه صلوة نفل بعد مغرب و بعد عشاء در خانه خواندن افضل است
بدانكه مراد از معية درين حديث تبعيه و موافقة است با نبي صلى الله
عليه وسلم در عمل نه آنكه بجماعة خوانده باشد زيرا كه اين سنن رواتب
است و اداي سنن رواتب بجماعة مشروع نيست الحديث الحادي
والعشرون حدثنا احمد بن منيع ثنا اسمعيل بن ابراهيم ثنا ايوب
عن نافع عن ابن عمر قال ابن عمر وحدثتني حفصة ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم كان يصلي ركعتين حين يطلع الفجر وينادي المنادي قال
ايوب اراه قال خفيفتين گفت ابن عمر كه حديث كرد مرا غير حفصه
وام المؤمنين حفصة رضي الله تعالى عنها كه بدرستي پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم نماز ميگزارد دو ركعة وقتي كه طلوع ميكرد فجر واذان
ميگفت مؤذن گفت ايوب كه يكي از راويان حديث است گمان ميكنم

نافع

نافع را كه گفت دو ركعة خفيفه يعني دو ركعة سنة صبح را سبك ميگزارد
يعني بقرائة كوتاه ميخواند رسول خدا صلى الله عليه وسلم الحديث الثاني
والعشرون حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا مروان بن معاوية الفزاري
عن جعفر بن برقان عن ميمون بن مهران عن ابن عمر قال حفظت مع
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثماني ركعات ركعتين قبل الظهر و
ركعتين بعدها وركعتين بعد المغرب وركعتين بعد العشاء قال
ابن عمر وحدثتني حفصة بركعتي الغداة ولم اكن اراها من النبي صلى الله
عليه وسلم گفت ابن عمر رضي الله تعالى عنهما كه حراست و نگاهباني كرده ام
بمصاحبة رسول خدا صلى الله عليه وسلم هشت ركعة را يعني رسول خدا صلى الله
عليه وسلم آن هشت ركعة بر سبيل مواظبة خوانده و من بموافقة و تبعية
رسول خدا صلى الله عليه وسلم نيز مواظبة ميكنم بر آن هشت ركعة كه
سنن موكده و رواتب است دو ركعة پيش از فرض ظهر و دو ركعة پس از
فرض ظهر و دو ركعة پس از فرض مغرب و دو ركعة پس از فرض عشاء
گفت ابن عمر رضي الله تعالى عنهما كه حديث كرد مرا غير حفصه و حديث كرد
مرا حفصة رضي الله تعالى عنها بدو ركعة سنة پيش از فرض فجر و نبودم كه

دیده باشم آن دو رکعت را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم الحدیث الثالث

والعشرون حدثنا ابو سلمة یحیی بن خلف ثنا بشر بن المفضل عن خالد

الحذاء عن عبد الله بن شقیق قال سالت عایشة رضی الله تعالی عنها عن صلوة

رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت کان یصلی قبل الظهر رکعتین وبعدها

رکعتین وبعد المغرب رکعتین وبعد العشاء رکعتین وقبل الفجر

ثنتین گفت عبد الله ابن شقیق که سوال کردم ام المؤمنین عایشه را

رضی الله تعالی عنها از نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی از سنن موکده

گفت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم

که نماز میگزارد پیش از فرض ظهر دو رکعت و پس از فرض ظهر دو رکعت

و پس از فرض مغرب دو رکعت و پس از فرض عشاء دو رکعت و پیش

از فرض فجر دو رکعت الحدیث الرابع والعشرون حدثنا محمد بن المثنی

ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت عاصم بن ضمرة یقول

سالنا علیا عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم من النهار قال فقال

انکم لا تطیقون ذلک قال قلنا من اطاق منا ذلک صلی فقال کان اذا

کانت الشمس من ههنا کهیئتها من ههنا عند العصر صلی رکعتین واذا

کانت

کانت الشمس من ههنا کهیئتها من ههنا عند الظهر صلی اربعا ویصلی

قبل الظهر اربعا وبعدها رکعتین وقبل العصر اربعا یفصل بین کل

رکعتین بالتسلیم علی الملئکة المقربین والنبیین ومن تبعهم من

المؤمنین والمسلمین گفت ابو اسحق که شنیدم عاصم بن ضمره کوفی را که میگفت

سوال کردیم امیر المؤمنین علی را رضی الله تعالی عنه از صلوة پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم در روز یعنی از کیفیت نفل که در روز میگزارد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت عاصم پس گفت امیر المؤمنین علی رضی الله

تعالی عنه بدرستی شما طاقت نمی دارید آنرا یعنی قدرت و توانائی ندارید

بر دوام و ملازمت و استقامت بر آن خصوصا بخضوع و خشوع کمال

گفت عاصم که گفتیم کسی که طاقت و توانائی دارد از ما ادای آن نماز را

بمداومت و بخضوع و بخشوع ادا خواهد کرد پس گفت امیر المؤمنین

علی رضی الله تعالی عنه که بود که چون می شد آفتاب از جانب مشرق

بر هیئتی که می باشد از جانب مغرب در وقت عصر رسول خدا صلی الله

علیه وسلم نماز میگزاردی دو رکعت و این نماز سنت ضحی است که اقل او

رکعتین است و چون می شد آفتاب از جانب مشرق بر هیئتی که میباشد

از جانب مغرب در وقت ظهر رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگزاردی
چار رکعت و این نماز قبل زوال قریب از زوال و پیش از استوا بودی
که این را صلوة الاوابین گویند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز
میگزاردی پیش از فرض ظهر چار رکعت سنة ظهر و این نماز بعد از زوال
بودی و رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگزارد بعد از فرض ظهر
دو رکعت و میگزارد پیش از فرض عصر چار رکعت که فصل و جدائی
میکرد در میان هر دوگانه آن بتسلیم یعنی بر دو رکعت سلام دادی
بر ملائکه مقربین و انبیاء و بر کسی که تابع است ایشانرا از مومنان
و مسلمانان باب صلوة الضحی این باب چهل و یکم است در بیان نماز
ضحی صفة نقل ضحی آنکه رسول برحق که نمی خواند و گاهی خواند بتحقیق
بدان شیخ دهلوی در شرح صراط المستقیم گفته که چاشت فارسی
ضحی است و متعارف میان مردم در اول روز از نوافل دو نماز است
یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک نیزه
و این را صلوة الاشراق گویند دیگری بعد از بلند شدن وی مقدار
ربع آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوة ضحی و نماز چاشت

گویند

گویند و در اکثر احادیث اطلاق صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز را
و هر دو وقت را و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده و به صحت
رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گزارده و امت را
نیز ترغیب بدان نموده و امر استحباب فرموده و در حقیقة یکوقت است
و یکنماز که اول وقت وی اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف نهار ضحی است
و چونه در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گزاردی از اینجا گمان بردندی
که مگر اینجا دو وقت است و دو نماز انتهی کلام الشرح و در متن صراط
المستقیم آورده که احادیث صحیحه کثیره دلیل است بر استحباب و فضیله
نماز چاشت و این مذهب بیشتر علماء و مشایخ است و صواب آن است که
مواظبه بران مستحب است و اختلاف عدد رکعات آن بحسب اختلاف
ایام و احوال بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم گاه دو رکعت گزاردی گاه
چهار رکعت و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده و شخص مخیر است
در اختیار هر عدد که خواهد انتهی کلام المتن بدانکه گردانیدن این باب
علیحده از باب ما جاء فی عبادة رسول الله صلی الله علیه وسلم برای زیادة
اهتمام است به بیان صلوة ضحی و در این باب مسطور هشت حدیث است

الحديث الاول حدثنا محمود بن غيلان ثنا ابو داود الطيالسي انبا شعبة عن
يزيد الرشك قال سمعت معاذة قالت قلت لعائشة اكان النبي صلى الله عليه وسلم
يصلي الضحى قالت نعم اربع ركعات ويزيد ما شاء الله مرويست از معاذة
كه وي گفت كه گفتم عائشه را رضي الله تعالى عنها كه آيا بود نبي صلى الله عليه وسلم
كه ميگزارد نماز چاشتگاه گفت ام المؤمنين عائشه رضي الله تعالى عنها كه آري
نماز ميگزارد چهار ركعت و زياده ميكرد بر چهار ركعت قدري كه ميخواست خدا
يعني زيادة مخصوصه نبود ليكن منقول نشده است اكثر از دوازده ركعت
كذا في الشروح العظام الحديث الثاني حدثنا محمد بن المثنى حدثني حكيم بن معاوية
الزيادي ثنا زياد بن عبد الله بن الربيع الزيادي عن حميد الطويل عن انس
بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي الضحى ست ركعات مرويست
از انس كه بدرستي نبي صلى الله عليه وسلم [illegible] نماز ميكرد وقت چاشت شش
ركعت الحديث الثالث حدثنا محمد بن المثنى ثنا محمد بن جعفر انبا شعبة
عن عمرو بن مرة عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال ما اخبرني احد انه رأى
النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى الا ام هانئ فانها حدثت ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم دخل بيتها يوم فتح مكة فاغتسل فسبح ثمانية ركعات ما رأيته

صلى صلوة

صلى صلوة قط اخف منها غير انه كان يتم الركوع والسجود گفت عبد الرحمن
بن ابي ليلى كه خبر نداده است مرا هيچ كس اين كه بدرستي او ديده باشد نبي را
صلى الله عليه وسلم كه نماز ضحى ميگزاردي مگر ام هانئ بنت ابي طالب پس بدرستي
ام هانئ حديث كرد آنكه بدرستي پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم داخل شد در خانه
ام هانئ روز فتح مكه شريفه پس غسل كرد پس نماز گزارد هشت ركعت
كه نديده ام نبي را صلى الله عليه وسلم كه نماز گزارده باشد نمازي هرگز سبكتر
از نماز ضحى كه روز فتح مكه معظمه گزارده مگر آنكه تمام كرد ركوع و سجود
الحديث الرابع حدثنا ابن ابي عمر ثنا وكيع ثنا كهمس بن الحسن عن عبد الله بن
شقيق قال قلت لعائشة اكان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى قالت لا الا
ان يجيء من مغيبه گفت عبد الله بن شقيق گفتم مر ام المؤمنين عائشه را
رضي الله تعالى عنها آيا بود نبي صلى الله عليه وسلم كه نماز ميگزارد وقت چاشت
گفت ام المؤمنين عائشه رضي الله تعالى عنها كه ني مگر وقتي كه مي آمد از سفر
بدانكه بعض شراح عظام گفته كه سؤال عبد الله از مداومة بر صلوة ضحى
بود پس معني جواب ام المؤمنين اين است كه مداومة نداشت بر نماز
چاشت مگر وقت آمدن از سفر يعني در حضر بر نماز ضحى مداومة كردي

نزد سفر الحديث الخامس حدثنا زياد بن ايوب البغدادي ثنا محمد بن ربيعة
عن فضل بن مرزوق عن عطية عن ابي سعيد الخدري قال كان النبي
صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى حتى نقول لا يدعها ويدعها حتى نقول لا يصليها
گفت ابو سعيد خدري رضي الله تعالى عنه كه بود نبي صلى الله عليه وسلم نماز
ضحى ميگزاردي در روزهاي در پي تا كه ميگفتيم و گمان ميكرديم كه ترك
نخواهد كرد آنرا و ترك ميكرد آنرا در روزهاي بسيار تا كه گمان ميكرديم
كه نخواهد گزارد نماز ضحى را پس ظاهر شد ازين حديث شريف كه مواظبت
بر نماز ضحى مستحب است نه سنت موكده و همين است مذهب اكثر علما و
مشايخ كما صرح به المحققون الحديث السادس حدثنا احمد بن منيع عن
هشيم ثنا عبيدة عن ابراهيم عن سهم بن منجاب عن قرثع الضبي
او عن قزعة عن قرثع عن ابي ايوب الانصاري ان النبي صلى الله عليه
وسلم كان يدمن اربع ركعات عند زوال الشمس فقلت يا رسول الله
انك تدمن هذه الاربع الركعات فقال ان ابواب السماء تفتح عند زوال
الشمس فلا ترتج حتى تصلى الظهر فاحب ان يصعد لي في تلك الساعة خير
قلت افي كلهن قراءة قال نعم قلت هل فيهن تسليم فاصل قال لا

ثنا احمد بن منيع ثنا ابو معاوية انبا عبيدة عن ابراهيم عن سهم بن
منجاب عن قزعة عن القرثع عن ابي ايوب عن النبي صلى الله عليه وسلم
نحوه مروي است از ابي ايوب انصاري رضي الله تعالى عنه كه بدرستي
نبي صلى الله عليه وسلم هميشه ادا ميكرد چهار ركعت را پس از زوال آفتاب
بغير تراخي پس گفتم اي پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بدرستي كه تو هميشه ادا
ميكني اين چهار ركعت را بعد از زوال چه سبب است پس گفت پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم كه بدرستي درهاي آسمان كشوده ميشود پس از زوال
آفتاب بغير تراخي پس بسته نمي شود درهاي آسمان تا آنكه ادا كرده شود
نماز ظهر و اين وقت خاص نظر رحمة حق تعالى است بجانب خلق خود پس دوست
ميدارم اين را كه صعود كند و بالا رود براي من درين نيك ساعت
عمل خير و طاعت گفتم يا رسول الله ايا در همه ركعتها قراءة است يعني
قرآن خوانده واجب است سواي فاتحه گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم
آري گفتم ايا درين چهار ركعت سلام فاصل است ميان دوگانه اول و دوگانه
اخير گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه نيست سلام فاصل يعني جمله
اين چهار ركعت بيك سلام است و اين دليل است براي مذهب ما حنفية

الحديث السابع حدثنا محمد بن المثنى ثنا ابو داود ثنا محمد بن مسلم
بن ابي الوضاح عن عبد الكريم الجزري عن مجاهد عن عبد الله بن
السائب ان رسول الله صلى الله عليه كان يصلي اربعا بعد ان تزول الشمس
قبل الظهر وقال انها ساعة تفتح فيها ابواب السماء فاحب ان يصعد لي فيها
عمل صالح مروی است از عبد الله بن سایب رضی الله تعالی عنهما که بدرستی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد چهار رکعت پس از زوال آفتاب
پیش از ظهر وگفت نبی صلی الله علیه وسلم که بدرستی بعد زوال ساعتی است
که مفتوح میشود در ان ساعت درهای آسمان وبنظر رحمت خاص می بیند
الله تعالی بسوی بندگان خویش پس دوست میدارم این را که بالا رود برای
من در این ساعت نیک عمل صالح از من الحديث الثامن حدثنا ابو سلمة
يحيى بن خلف ثنا عمر بن علي المقدمي عن مسعر بن كدام عن ابي اسحاق
عن عاصم بن ضمرة عن علي رضي الله تعالى عنه انه كان يصلي قبل الظهر اربعا
وذكر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصليها عند الزوال ويمد فيها
مروی است از عاصم رضی الله تعالی عنه که بدرستی امیر المؤمنین علی رضی الله
تعالی عنه نماز میکرد پیش از ظهر چهار رکعت وذکر کرد امیر المؤمنین علی

رضی الله تعالی عنه آنکه بدرستی نبی صلی الله تعالی علیه وسلم بود که نماز میگزارد آن
چهار رکعت عقب زوال آفتاب ودراز میکرد قراءة را در آن چهار رکعت
بدانکه بعضی شراح کرام گفته که این سه حدیث در بعض نسخ مقروء بر
مصنف نه در باب صلوة الضحی است ونه در باب صلوة تطوع است
بلک در ذیل باب العبادة است والله اعلم بالصواب باب صلوة التطوع
این باب چهل ودوم در بیان نماز نفل از این حیثیة فقط که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم در خانه گزاردن نفل افضل گفته از گزاردن آن در
مسجد ء صفة نفل نبی گفته که خواندن در بیت ء افضل از خواندن
مسجد بود از غیر کان ء ودر این باب مستطاب یک حدیث است
حدثنا عباس العنبري ثنا عبد الرحمن بن مهدي عن معاوية بن
صالح عن العلاء بن الحارث عن حرام بن معاوية عن عمه عبد الله
بن سعد قال سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في بيتي
والصلوة في المسجد قال قد ترى ما اقرب بيتي من المسجد فلان اصلي
في بيتي احب الي من ان اصلي في المسجد الا ان تكون صلوة مكتوبة گفت
عبد الله بن سعد انصاری که پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

از نماز تطوع که در خانه خود خوانم و از نماز تطوع که در مسجد خوانم یعنی
ادای نفل در مسجد افضل است یا در خانه گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که تحقیق می بینی ای عبد الله بن سعد که چه کمال قرب دارد خانه من
بمسجد پس هر آینه نماز خواندن من در خانه خود با وجود کمال قرب بمسجد
محبوب تر است سوی من از آنکه نماز خوانم در مسجد همه اوقات مگر
وقتی که باشد صلوة صلوة فریضه که در آن وقت ادای نماز فریضه در
مسجد محبوب تر است مرا باب ما جاء في صوم رسول الله صلی الله علیه وسلم
این باب چهل و سیوم است در بیان احادیث شریفه که آمده است در بیان
روزه رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه فرض و چه نفل باب در صوم نبی
آنچه که نفل و فرض است یعنی با جمع به شعبان و به صوم رمضان
و در این باب مسطور شانزده حدیث است الحدیث الاول حدثنا قتیبة
بن سعید ثنا حماد بن زید عن ایوب عن عبد الله بن شقیق قال سالت
عائشة رضی الله تعالی عنه عن صیام رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت کان
یصوم حتی نقول قد صام ویفطر حتی نقول قد افطر قال وما صام رسول الله
صلی الله علیه وسلم شهرا کاملا منذ قدم المدینة الا رمضان گفت عبد الله

بن شقیق

بن شقیق که پرسیدم ام المؤمنین عایشه را رضی الله تعالی عنها از روزه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم گفت عایشه رضی الله تعالی عنها که بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که روزه میداشت روزه نفل تا آنکه میگفتیم که تحقیق روزه خواهد
داشت بمداومت و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که تحقیق افطار خواهد کرد
بمداومت گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها که روزه نداشته
است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ماهی کامل از مدتی که آمده است در مدینه
منوره مگر ماه رمضان الحدیث الثانی حدثنا علی بن حجر ثنا اسمعیل بن
جعفر عن حمید عن انس بن مالک انه سئل عن صوم النبی صلی الله علیه وسلم
فقال کان یصوم من الشهر حتی نری ان لا یرید ان یفطر منه ویفطر حتی
نری انه لا یرید ان یصوم منه شیئا وکنت لا تشاء ان تراه من اللیل مصلیا
الا رأیته مصلیا ولا نائما الا رأیته نائما مروی است از انس بن مالک
رضی الله تعالی عنه که وی را سوال کرده شد از روزه داشتن نبی صلی الله علیه
وسلم یعنی روزه نافله پس گفت انس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که روزه میداشت از ماه تا آنکه گمان میکردیم که قصد افطار ندارد
در این ماه و افطار میکرد از ماه تا آنکه گمان می بردیم که اراده ندارد روزه

داشتن را از ماه درهیچ روز قبودی باین حال که نیست هیچ وقتی از
اوقات شب که میخواستی که به بینی او را دران وقت مصلی ومتهجد مگر آنکه
میدیدی او را دران وقت مصلی ونیست هیچ وقتی از اوقات شب که میخواستی
که به بینی او را دران وقت نایم مگر آنکه میدیدی او را دران وقت نایم
بدانکه این حصر اضافی است باعتبار تناوب آن دو حال یا غلبه تهجد
بر نوم گاهی وغلبه نوم بر تهجد گاهی وحکم برای غالب است پس باین اعتبار
صحیح میشود حصر در هر دو طرف واین توجیه مختار شیخ ابن الحجر است
الحدیث الثالث حدثنا محمود بن غیلان ثنا ابو داود ثنا شعبة عن ابی بشر
قال سمعت سعید بن جبیر عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یصوم حتی نقول ما یرید ان یفطر منه ویفطر منه حتی نقول ما
یرید ان یصوم وما صام شهرا کاملا منذ قدم المدینة الا رمضان گفت
ابن عباس رضی الله تعالی عنه بود نبی صلی الله علیه وسلم که روزه نفل
میداشتی پی درپی تا آنکه میگفتیم که اراده ندارد افطار را وافطار میکردی
پیاپی تا آنکه میگفتیم که قصد ندارد صوم نافله را بآن وروزه نداشت هیچ
ماه کامل از هنگام قدوم مبارک بمدینه منوره مگر ماه رمضان المبارک

الحدیث

الحدیث الرابع حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن ابن مهدی عن سفیان
عن منصور عن سالم بن ابی الجعد عن ابی سلمة عن ام سلمة قالت ما رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان ورمضان قال
ابو عیسی هذا اسناد صحیح وهکذا قال عن ابی سلمة عن ام سلمة وروی هذا
الحدیث غیر واحد عن ابی سلمة عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم
ویحتمل ان یکون ابو سلمة بن عبد الرحمن قد روی هذا الحدیث عن
عائشة وام سلمة جمیعا عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت ام سلمة رضی الله تعالی
عنها که ندیده ام نبی را صلی الله علیه وسلم که روزه داشته باشد دو ماه پیاپی
مگر شعبان ورمضان بدانکه مراد به شعبان اکثر شعبان است وللاکثر
حکم الکل کذا فی شرح الشیخ ابن الحجر پس منافاة ندارد بحدیثین سابقین
الحدیث الخامس حدثنا هناد ثنا عبدة عن محمد بن عمرو ثنا ابو سلمة عن عائشة
قالت لم ار رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم فی الشهر اکثر من صیامه
فی شعبان کان یصوم شعبان الا قلیلا بل کان یصوم کله گفت ام المؤمنین
عائشة رضی الله تعالی عنها که ندیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که
روزه نفل میداشت در ماهی اکثر از روزه داشتن او در ماه شعبان

یعنی صوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شعبان اکثر بود از صوم او در غیر
شعبان بود که روزه میداشت ماه شعبان مگر قلیل بلکه در غایت قلت یعنی
که گمان کرده می شد که روزه داشته است کل شعبان و تمام آن الحدیث السادس
حدثنا القاسم بن دینار الکوفی ثنا عبید الله بن موسی وطلق بن غنام عن
شیبان عن عاصم عن زر عن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم یصوم من غرة کل شهر ثلثة ایام وقل ما کان یفطر یوم الجمعة
گفت عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه بود نبی صلی الله علیه وسلم
که روزه میداشت از غره یعنی از اول ماه سه روز و کم بود افطار او در
روز جمعه یعنی اکثر اوقات در روز جمعه روزه میداشت با روز پنجشنبه
یا شنبه نیز انکه افراد روز جمعه برای صوم منهی است الحدیث السابع
حدثنا ابو حفص عمرو بن علی ثنا عبد الله بن داود عن ثور بن یزید
عن خالد بن معدان عن ربیعة الجرشی عن عایشة قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم یتحری یوم الاثنین والخمیس گفت ام المؤمنین عایشه
رضی الله تعالی عنها که بود نبی صلی الله علیه وسلم که میجست وطلب بکوشش
میکرد روزه داشتن را روز دوشنبه و پنجشنبه برای آنکه عرض اعمال

میشود

میشود در این دو روز نزد رب العالمین چنانچه می آید در حدیث آینده
الحدیث الثامن حدثنا محمود بن یحیی ثنا ابو عاصم عن محمد بن رفاعة
عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس فاُحِبُّ اَن یُعرَض عَمَلی وَاَنا صائم
مروی است از ابو هریره رضی الله تعالی عنه که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم گفت که عرض
کرده میشود عملها بر خدا تعالی روز دوشنبه و پنجشنبه پس دوست میدارم
که عرض کرده شود عمل من در آن حال که روزه دار باشم الحدیث التاسع
حدثنا محمود بن غیلان ثنا ابو احمد ومعاویة بن هشام قالا ثنا سفیان
عن منصور عن خیثمة عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم
یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنین ومن الشهر الآخر الثلثاء والاربعاء
والخمیس گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها بود نبی صلی الله علیه وسلم
که روزه میداشت از ماهی روز شنبه و یک شنبه و دوشنبه و از ماهی
دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه الحدیث العاشر حدثنا ابو مصعب
المدینی عن مالک بن انس عن ابی النضر عن عایشة قالت ما کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یصوم فی الشهر اکثر من صیامه فی شعبان گفت

ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها که نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
روزه میداشت در ماهی اکثر از روزه داشتن او در شعبان یعنی در ماه
شعبان روزه نفل او اکثر می بود از روزه نفل او در غیر شعبان الحدیث
الحادی عشر حدثنا محمود ثنا ابو داود ثنا شعبة عن یزید الرشک قال
سمعت معاذة قالت قلت لعائشة أكان النبي صلی الله علیه وسلم یصوم
ثلثة ایام من کل شهر قالت نعم قلت من أيه کان یصوم قالت کان لا
يبالي من أيه صام قال ابو عیسی یزید الرشک هو یزید الضبعي البصري
وهو ثقة وروی عنه شعبة وعبد الوارث بن سعید وحماد بن زید
واسمعیل بن ابراهیم وغیر واحد من الائمة وهو یزید القاسم ویقال
القسام والرشک بلغة اهل البصرة هو القسام گفت معاذة که گفتم ام المؤمنین
عائشة را رضی الله تعالی عنها که آیا بود نبی صلی الله علیه وسلم که روزه نافله میداشت
سه روز از هر ماه گفت عایشه رضی الله تعالی عنها که آری گفتم که از کدام روز
های ماه میبود روزه او آیا در اول ماه یا در اوسط یا از آخر او گفت عایشه
رضی الله تعالی عنها بود که باک نمی داشت از هر ایام ماه سه روز روزه میداشت
گاهی سه روز از اول ماه و گاهی سه روز از اوسط ماه و گاهی سه روز از آخر ماه

شمس

شمس الائمه شیخ ابن الحجر آورده که اصل سنة حاصل میشود بصوم هر ثلثة که خواهد
از ایام ماه و افضل صوم ثلثة ایام بیض است سیزدهم و دو روز عقب او
و مسنون است صوم دوازدهم احتیاطا و روایت کرده است نسائی از ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما کان صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر انتهی
کلام الشیخ ابن الحجر رحمه الله تعالی الحدیث الثانی عشر حدثنا هرون بن اسحق
الهمداني ثنا عبدة بن سلیمان عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت
کان عاشوراء یوما یصومه قریش فی الجاهلیة وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یصومه فلما قدم المدینة صامه وأمر بصیامه فلما افترض رمضان کان
رمضان هو الفریضة وترک عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء ترکه گفت
ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها بود عاشوراء روزی که روزه میداشتند [شستند]
آن روز قریش در ایام جاهلیة یعنی پیش از بعثة سید المرسلین صلی الله تعالی
علیه وسلم و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که روزه میداشت آن روز
عاشورا را پیش از هجرة و قدوم بمدینه منوره چنانچه قریش روزه میداشتند [شستند]
و امر نمیکرد بصیام آن پس چون آمد بمدینه منوره روزه میداشت روز
عاشورا و امر کرد امة خود را بروزه داشتن آن روز پس چون فرض گشت

و لا اسفر

۱

صیام ماه رمضان منحصر شد فریضه بر رمضان و ترک کرده شده صوم
عاشورا را از حیثیة فرض پس هر که خواهد روزه دارد روزه عاشورا
از حیثیة استحباب و هر که خواهد ندارد الحدیث الثالث عشر حدثنا
محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن بن مهدی ثنا سفیان عن منصور عن ابراهیم
عن علقمة قال سالت عائشة اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخص
من الایام شیئا قالت کان عمله دیمة وایکم یطیق ما کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یطیق گفت علقمه سوال کردم ام المؤمنین عائشه را رضی الله تعالی عنها
که آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که خاص میکرد روزی را از روزهای
ماه بعمل نافله گفت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که بود عمل نافله
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم دائم به سکون تمام و وقار کمال بی انقطاع
و بغیر انتشائیه موجب خوف و اضطراب مانند بارانی که دائم بارد به
سکون و آرام بی رعد و بغیر برق ٭ ای رحمة خلایق ذات مقدست ٭
باران رحمة است عمل هر چه کرده ٭ عملت ز ابر رحمت باران دیمه است ٭ هر
سنت و نوافل که اندین شمرده ٭ ز ان مطر رحمت رنگ کفر و شرک و جهل ٭
از روی عالم و ز دل خلق برده ٭ ز ان ابرای نظامی که قطره ات رسد ٭

ز آب حیات زنده شوی گرچه مرده ٭ ز ان دیمه که نبی است نصیب تو یافتی ٭
عمر ابد اگرچه تو عظمی فسرده ٭ و کدام از شما طاقت دارد عملی را که طاقت داشت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر سبیل مداومة و استقامة بر آن عمل الحدیث
الرابع عشر حدثنا هارون بن اسحاق ثنا عبدة عن هشام بن عروة عن
ابیه عن عائشة قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعندی امراة
فقال من هذه قلت فلانة لا تنام اللیل فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
علیکم من الاعمال ما یطیقون فان الله لا یمل الله حتی تملوا وکان احب ذلک
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی یدوم علیه صاحبه گفت عائشه رضی الله
تعالی عنها که درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن حال که نزد من
زنی بود پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که کیست این زن گفتم که فلانه است
که نمی خوابد در شب پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که لازم کنید بر خود
ها از اعمال را که طاقت میدارید آنرا بی ملال خواه نماز بود خواه روزه و
غیر آن پس سوگند خدای تعالی که اعراض نمیکند الله تعالی از شما و معامله
نمیکند بشما معامله ملول تا آنکه ملول می شوید در عمل پس قطع عمل میکنید
حاصل آنکه چون ملول میشوید در عمل و این موجب اعراض از عمل میشود پس ٭

الله تعالی قطع میکند ثواب وجزا را از شما و بود محبوب‌ترین اعمال سوی رسول
خدا صلی الله علیه وسلم آن عمل که دوام کند بران صاحب آن زیرا انکه بمداومت
عمل قلیل مداومت میشود بر طاعة و ذکر و اخلاص و اقبال بر حق تعالی
بخلاف عمل کثیر که منقطع گردد و سبب انقطاع از ذکر و اقبال حق شود
الحدیث الخامس عشر حدثنا ابو هشام محمد بن یزید الرفاعی ثنا ابن فضیل
عن الاعمش عن ابی صالح قال سالت عائشة وام سلمة ای العمل کان احب
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قالتا ما دیم علیه وان قل گفت ابو صالح که
سوال کردم امهات المومنین عائشه وام سلمه را رضی الله تعالی عنهما که
کدام عمل بود محبوب‌ترین سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفتند عائشه وام
سلمه رضی الله تعالی عنهما که محبوب‌ترین اعمال سوی حبیب خدا ای صلی الله علیه وسلم
عملی است که دوام کرده شود براو اگرچه کم بود که دوام عمل قلیل موجب دوام
ذکر و طاعة واخلاص است الحدیث السادس عشر حدثنا محمد بن اسمعیل
البخاری ثنا عبد الله بن صالح حدثنی معاویة بن صالح عن عمرو بن قیس
انه سمع عاصم بن حمید قال سمعت عوف بن مالک یقول کنت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیلة فاستاک ثم (توضا ثم) قام یصلی فقمت معه فبدا فاستفتح

البقرة فلا یمر بایة رحمة الا وقف فسال ولا یمر بایة عذاب الا وقف فتعوذ
ثم رکع فمکث راکعا بقدر قیامه ویقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت
والملکوت والکبریاء والعظمة ثم سجد بقدر رکوعه ویقول فی سجوده سبحان
ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة ثم قرأ آل عمران ثم سورة سورة
یفعل مثل ذلک گفت عاصم بن حمید که شنیدم عوف بن مالک را که میگفت
بودم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شبی پس استعمال مسواک کرد پس وضو
کرد پستر برخاست به اراده انکه نماز کند پس برخاستم با او بقصد نماز و
اقتدا کردم پس آغاز کرد در قراءة پس آغاز کرد سورة بقره را پس
نمیگذشت بایة رحمة مگر که وقفه میکرد پس سوال میکرد رحمة را و نمیگذشت
بایة عذاب مگر که وقفه میکرد پس پناه میگرفت بخدا و میگفت اعوذ بک
من العذاب شراح عظام گفته اند که شاید این در اوایل حال واقع شده
است یا از خصایص آنحضرة است پستر رکوع کرد پس درنگ کرد در حال
رکوع خود بقدر قیام خود یعنی بقدر مناسب بطول قیام خود و میگفت
در رکوع خود سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة
پستر سجده کرد بمقدار رکوع خود و میگفت در سجده خود سبحان

ذی الجبروت تا آخر آن بیشتر خواند در رکعت دوم سورهٔ آل عمران را
بیشتر خواند در رکعت سیوم سورتی را بیشتر سوره دیگر را در رکعت چهارم
یعنی سورهٔ نساء و سورهٔ مایده خواند در رکعتین آخیرتین چنانچه کذ شت
در حدیث سیزدهم از باب ما جاء فی العبادة میگردد در رکعت ثانیه و
ثالثه و رابعه مانند آنچه که کرده بود در رکعت اولی از رکوع و سجود
طویلین و تسبیح مذکور در ان هر دو و سوال رحمت در وقت رسیدن
بآیهٔ رحمت و وقف کردن و تعوذ از عذاب در وقت رسیدن بقرائت آیهٔ
عذاب و وقف کردن بر آن باب ما جاء فی قراءة رسول الله صلی الله علیه
وسلم این باب چهل و چهارم است در کیفیت خواندن پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم قرآن عظیم را صفت خواندن قرآن است که آن صاحب وحی
چه روش کرده ادا حق تلاوة بقرآن و در این باب هشت حدیث
است الحدیث الاول حدثنا قتیبة بن سعید ثنا اللیث عن ابی ملیکة
عن یعلی بن مملک انه سال ام سلمة عن قراءة رسول الله صلی الله علیه وسلم
فاذا هی تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا مروی است از یعلی بن مملک رح
که بدرستی وی سوال کرد ام المؤمنین ام سلمة را از قراءة پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم پس ناگاه ام سلمة نعت کرد یعنی نشان داد و ظاهر ساخت
قراءة را و آنحضرت مفصوله میان حروف یعنی به تبیین حروف و ادای مخرج
بحیثیتی که سامع آنرا تواند شمرد و ضبط کرد الحدیث الثانی حدثنا محمد بن
بشار ثنا وهب بن جریر بن حازم ثنا ابی عن قتادة قال قلت لانس
بن مالک کیف کانت قراءة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مدا گفت قتاده
که گفتم مر انس بن مالک را چگونه بود قراءة پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت
انس رضی الله تعالی عنه بود قراءة او صاحب مد یعنی میکشید و سیر
میخواند حروف مده را بدانکه در شرح صراط المستقیم آورده که حروف
مد را که الف و واو ساکن ماقبل او مضموم و یاء ساکن ماقبل او مکسور
باشد تمام و مشبع کشیدی چنانکه الف الرحمن و یاء الرحیم هر یکی را تمام
کشیدی تا این حروف بکمال و حقیقة خود ادا یابند الحدیث الثالث
حدثنا علی بن حجر ثنا یحیی بن سعید الاموی عن ابن جریج عن ابن ابی
ملیکة عن ام سلمة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقطع قراءته یقول
الحمد لله رب العلمین ثم یقف ثم یقول الرحمن الرحیم ثم یقف وکان
یقرء مالک یوم الدین گفت ام المؤمنین ام سلمة بود نبی صلی الله علیه وسلم

كه قطعه قطعه ميكرد قراءة خود را يعني وقف ميكرد بر فواصل آيات وميكفت
الحمد لله رب العلمين پس وقف ميكرد پس ميكفت الرحمن الرحيم پس
وقف ميكرد و بود كه مي خواند مالك يوم الدين به اثبات حرف مد نه ملك
يوم الدين بحذف حرف مد الحديث الرابع حدثنا قتيبة بن سعيد
ثنا الليث عن معاوية بن صالح عن عبد الله بن ابي قيس قال سألت عائشة
رضي الله تعالى عنها عن قراءة النبي صلى الله عليه وسلم أكان يسر أم يجهر قالت
كل ذلك قد كان يفعل ربما أسر وربما جهر قلت الحمد لله الذي جعل في الامر
سعة كفت عبد الله بن ابي قيس سوال كردم ام المؤمنين عائشه را رضي الله
تعالى عنها از قراءة نبي صلى الله عليه وسلم آيا بود كه پست رضي الله تعالى عنها
مي كرد قراءة را يا بلند ميكرد كفت عائشه رضي الله تعالى عنها هر كدام آن
تحقيق است كه ميكرد كاهي پست ميخواند كاهي بلند پس جايز است هر دو
امر كفت عبد الله ابن ابي قيس كفتم حمد مر خداي راست كه كردانيد در
امر دين اسلام فراخي الحديث الخامس حدثنا محمود بن غيلان ثنا وكيع
ثنا مسعر عن ابي العلاء العبدي عن يحيى بن جعدة عن ام هاني قالت كنت
اسمع قراءة النبي صلى الله عليه وسلم بالليل وانا على عريشي كفت ام هاني

بودم

بودم كه مي شنيدم قراءة نبي را صلى الله عليه وسلم در شب در آن حال كه من بودم
بر عريش خود يعني بر آنچه كه سايه كرفته مي شود بآن الحديث السادس حدثنا
محمود بن غيلان ثنا ابو داود عن شعبة عن معاوية ابن قرة قال سمعت عبد الله
بن مغفل يقول رأيت النبي صلى الله عليه وسلم على ناقته يوم الفتح وهو يقرأ
انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال فقرأ
ورجّع وقال معاوية بن قرة لولا ان يجتمع الناس علي لأخذت لكم في ذلك
الصوت او قال اللحن ميكفت عبد الله بن مغفل رضي الله تعالى عنه كه ديدم
نبي را صلى الله عليه وسلم سوار بر ناقه خود در روز فتح مكه در آن حال كه
ميخواند سورة انا فتحنا پس خواند نبي صلى الله عليه وسلم آن تمام سورة را
وترجيع كرد يعني مد صوت در قراءة كرد باين روش آا آ يعني بهمزه مفتوحه
كه بعد آن الف ساكنه است وبعد آن همزه ديكر كذا في شرح ابن الحجر وبعضي
علما حديث كفته اند كه حصول ترجيع در روز فتح براي آن شده كه آنحضرة
بر ناقه سوار بود در وقت قراءة وناقه آن حضرة را در حركة آورده
پس بواسطه حركة ناقه ترجيع واقع مي شد نه آنكه آنحضرة بخود ترجيع
كرده باشد وكفت معاوية بن قرة كه اكر نمي بود خوف اجتماع مردم بر من

هر آینه شروع میکردم برای شما دران صوت یا گفت اللحن بجای الصوت یعنی
دران تحسین قراءة وخوش کردانیدن آواز بدانکه مکروه است ارتکاب
امری که موجب باشد برای اجتماع مؤدّی بسوی فتنه یا بسوی معصیة
چنانچه اختلاط مردان بزنان یا مؤدّی بود بسوی اخلال بمروّة اما
ارتکاب امری که موجب اجتماع مردم بود بغیر از تادیه بسوی یکی از
ممنوعات شرعیه پس آن مکروه نیست بلکه گاهی مستحب می باشد چنانچه
اشاعة علم وتعلیم آن خصوصًا وقتی که اجتماع مردم شود برای آن
الحدیث السابع حدثنا قتیبة بن سعید ثنا نوح بن قیس الحدّانی عن
حسام بن مصک عن قتادة قال ما بعث الله نبیا الا حسن الوجه حسن
الصوت وکان نبیکم حسن الوجه حسن الصوت وکان لا یرجّع گفت
قتادة رضی الله تعالی عنه که نه برانگیخته است الله تعالی هیچ پیغمبر را مگر که
خوب روی است وخوش آواز است وبود پیغمبر شما خوب روی وخوش
آواز وبود که ترجیع نمیکرد یعنی چونکه در وقت قراءة نمی بود سواری پس حادث
نمی شد ترجیع کذا فی الشروح الکرام وعرض مینماید مسکین نظام
الدین ٭ جان ودل از شوق ملک حلقه بگوش سخنت ٭ کام کونین پر از لذت

آوازه

آوازه تو ٭ گوش هر شاه وگدا بر صلای کرمت ٭ خیر دادی بیابند ز دروازه
تو ٭ وصف تو حدّ بشر نیست که عقل همه کس ٭ عاجز از درک کمال تو واندازه
تو ٭ ای نظامی ز سر شوق غزلها گفتی ٭ این غزل هست بعالم شرف تازه
تو ٭ غیر توحید وبجز نعت نگفتی شعری ٭ این سعادت ز حق است خاصه ممتازه
تو ٭ الحدیث الثامن حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن انا یحیی بن حسان
حدثنا عبد الرحمن بن ابی الزناد عن عمرو بن ابی عمرو عن عکرمة
عن ابن عباس قال کان قراءة النبی صلی الله علیه وسلم ربما یسمعها من
فی الحجرة وهو فی البیت گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما بود قراءة نبی
صلی الله علیه وسلم باین قسم که می شنید قراءة او کسی که در حجره می بود
یعنی در حوالی دار می بود وحال آنکه آنحضرة صلی الله علیه وسلم قراءة میکرد
در بیت یعنی در دار پس مراد از حجره حوالی دار است واز بیت دار ٭
وحاصل آنکه قراءة او بود متوسط نه در کمال جهر بود ونه در کمال اخفاء
کذا فی الشروح الکرام باب ما جاء فی بکاء رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب
جهل وپنجم است در احادیث شریفه که آمده است در گریه واشک ریختن
رسول خدا صلی الله علیه وسلم ٭ صفت گریه که در ذکر خدای وغم خلق ٭ که آن

بجز کوثر آب عیون را است روان * صفة اشک که آن رحمة عالم میریخت * ابر رحمة
نبی خلق بیاید باران * صفة اشک که از بحر کوثر آب روان است * بهر مبرا
نار سقر از امتیان * و در این باب مستطاب شش حدیث است الحدیث
الاول حدثنا سوید بن نصر انبا عبد الله بن المبارک عن حماد بن سلمة
عن ثابت عن مطرف وهو ابن عبد الله بن الشخیر عن ابیه قال اتیت رسول
الله صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ولجوفه ازیز کازیز المرجل من البکاء گفت
عبد الله بن شخیر آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در آنحال که نماز میخواند
و در شکم او جوش بود مانند جوش دیگ از سبب گریه که آواز آن جوش
بگوش نزدیکان میرسید الحدیث الثانی حدثنا محمود بن غیلان ثنا
معاویة بن هشام ثنا سفیان عن الاعمش عن ابراهیم عن عبیدة عن
عبد الله بن مسعود قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ علیّ فقلت
یا رسول الله أقرأ علیک وعلیک أُنزل قال انی أُحب أن أسمعه من غیری فقرأت
سورة النساء حتی بلغت وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا قال فرایت عینی
النبی صلی الله علیه وسلم تهملان گفت عبد الله بن مسعود رض گفت مرا
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قراءة کن بر من پس گفتم ای پیغمبر خدا

ایا بخوانم قرآن را بر تو و حال آنکه بر تو نازل کرده شده است گر بحر ز قطره
خواهش آب کند * و ار مهر ز ماه خواهش تاب کند * ز انسان عجب است
که خواهش سمع قرآن * آن ختم رسل ز بعض اصحاب کند * گفت حبیب
خدا صلی الله علیه وسلم که تحقیق من دوست میدارم این را که شنوم قرآن
مجید را از غیر خود گفت عبد الله بن مسعود که پس خواندم سورهٔ نساء
تا آنکه رسیدم بقوله تعالی وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا گفت عبد الله بن
مسعود رض که دیدم هر دو چشم نبی صلی الله علیه وسلم که روان بود اشکها از
هر دو چشم بسبب فرط رافت و مزید شفقة آن رحمة عالمیان بر امة مرحومه
خود * آبی که میرد آتش دوزخ ز لطف آن * آن آب رحمة حق اشک محمد است *
آن غیرت کمال که کرده است حکم این * که لا نبی بعدی رشک محمد است *
طیبی که مغز خلق و نظامی از آن پر است * از نافه محبة مشک محمد است *
بدانکه تمام آیه این است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی
هؤلاء شهیدا در تفسیر حسینی آورده پس چگونه خواهد بود حال کفره و
ظلمه وقتی که بیاریم ما از هر گروه امم گذشته گواهی یعنی پیغمبر آن گروه که بر
اقوال و افعال امة خود گواهی خواهد داد و بیاریم ترا ای محمد بر این گروه

امته نو گواه تا اقامة شهادة کنی بر ایمان مومنان الحدیث الثالث حدثنا
قتیبة ثنا جریر عن عطاء بن السایب عن ابیه عن عبد الله بن عمرو قال
انکسفت الشمس یوما علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی حتی لم یکد یرکع ثم رکع فلم یکد یرفع راسه ثم
رفع راسه فلم یکد یسجد ثم سجد فلم یکد ان یرفع راسه ثم رفع راسه
فلم یکد ان یسجد ثم سجد فلم یکد ان یرفع راسه فجعل ینفخ ویبکی ویقول رب الم
تعدنی الا تعذبهم وانا فیهم رب الم تعدنی ان لا تعذبهم وهم یستغفرون
ونحن نستغفرک فلما صلی رکعتین انجلت الشمس فقام فحمد الله واثنی علیه
ثم قال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فان انکسفا فافزعوا الی ذکر الله
گفت عبد الله بن عمرو که محتجب شد آفتاب تمام یا بعض نور او رفت روزی
در زمان حیوة پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و آن روز روز وفات ابراهیم
ابن سید المرسلین بود صلی الله علیه و آله وسلم پس برخواست پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم در آن حال که نماز میگزارد تا که نزدیک نبود که رکوع کند یعنی
قیام دراز کرد پستر رکوع کرد پس قریب نبود که بردارد سر مبارک خود را
یعنی رکوع دراز کرد پستر برداشت سر مبارک خود را پس نزدیک نبود که

سجده

سجده کند یعنی قومه دراز کرد پستر سجده کرد پس قریب نبود که بردارد
سر مبارک خود را یعنی سجده دراز کرد پستر برداشت از سجده سر مبارک
خود را پس نزدیک نبود که سجده دوم کند پستر سجده دوم کرد پس
قریب نبود که بردارد سر مقدس خود را از سجده دوم پس شروع کرد
که نفخ میکرد و دم بجوش می دمید و گریه میکرد و اشک میریخت و میگفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم ای رب من آیا وعده نکردی یعنی وعده
کردی مرا آنکه عذاب نکنی آنها را یعنی امة مرا در این حال که من در میان
ایشان ام ای رب من آیا وعده نکردی یعنی وعده کردی مرا آنکه عذاب
نکنی آنها را یعنی امة مرا در آن حال که ایشان طلب مغفرة کنند و ما طلب مغفرة
میکنیم از تو یعنی استغفار میکنند و من نیز استغفار میکنم پس موافق
وعده صادق تو رجا دادم که امة مرا بعذاب خود مبتلی نسازی و
کسوف را دور کنی پس چون نماز خواند دو رکعة روشن گشت آفتاب
پس برخواست پس حمد گفت خدا را و ثنا کرد بر او پس گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که بدرستی مهر و ماه دو آیة و دو علامة است از آیات
وعلامات باری تعالی که دلالة دارند بر وحدانیة او و بر عظم قدرة او

منکسف نمی شوند برای موت کسی نه برای حیوة کسی چنانچه زعم اهل
جاهلیة است بلکه کسوف آنها برای تنبیه الغافلین و تخویف عباد است
از عذاب قال الله تعالی وما نرسل بالآیات الا تخویفا الحدیث الرابع حدثنا
محمود بن غیلان ثنا ابو احمد ثنا سفیان عن عطاء بن السائب عن عکرمة
عن ابن عباس قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ابنة له تقضی فا
حتضنها فوضعها بین یدیه فماتت وهی بین یدیه وصاحت ام ایمن
فقال یعنی النبی صلی الله علیه وسلم اتبکین عند رسول الله فقالت الست اراک
تبکی قال انی لست ابکی انما هی رحمة ان المؤمن بکل خیر علی کل حال ان نفسه
تنزع من بین جنبیه وهو یحمد الله تعالی گفت ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما گرفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دختری را که از آن او بود در آن حال
که بموت نزدیک بود آن دختر پس در کنار خود گرفت آن دختر را پس
نهاد او را میان دو دست مبارک خود پس مرد آن دختر در این حال
که بود میان دو دست مبارک او و بعضی بر نوا و ودیعة جان سپرد
چنانکه گفته باشد ز جهان نیازمندی ÷ که بوقت جان سپردن بسرش
رسیده باشی ÷ و آواز گریه کرد ام ایمن که مملوکه و آزاد کرده شده رسول خدا

بود صلی الله علیه وسلم پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایا گریه میکنی آ واز
نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت ام ایمن ایا نیستم که می بینم یعنی
هستم که می بینم ترا که گریه می کنی و متابعة تو سرمایه سعادت است گفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی من نیستم که گریه میکنم گریه حرام
و ممنوع شرع همچو گریه تو که با آواز است جز این نیست که گریه من که محض
بدو انگی اشک است رحمة است یعنی اثر رقة دل است بدرستی که مومن
کامل متلبس است بهر امر خیر دنیا و آخرة در هر حال بدرستی که روح
او کشیده می شود از میان دو پهلوی او و حال آنکه او حمد میگوید خدا
را در چنین وقت ÷ جان بحق خواست تا کند تسلیم ÷ دختری از بنات
بیت نبی ÷ بنت را برگرفت در بر خویش ÷ آب امة ز شفقة پدری ÷
یاد می آید از چنین حالة ÷ حال یعقوب و درد فرزندی ÷ رحم آن رحمة
خلایق هست ÷ در حق خلق از شمار بری ÷ وصف رحمش که در حق آل است
نیست مقدور بحر ذنب قوی ÷ یارب از بهر اکرم کردی ÷ رحمت
خاص ذات مصطفوی ÷ رب رحمان چو روز هول و حساب ÷ متجلی
بانتقام شوی ÷ ارحم الراحمین نظامی را ÷ رحمة العالمین شفیع کنی ÷

الحدیث الخامس حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن بن مهدی ثنا سفیان
عن عاصم بن عبد الله عن القاسم بن محمد عن عایشه رضی الله تعالی عنها ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قبّل عثمان بن مظعون وهو میّت وهو یبکی
او قال عیناه تهراقان مرویست از ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها
که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوسه داد عثمان بن مظعون را
دران حال که او مرده بود وحال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گریه میکرد
برا وگریه رحمت نه گریه تاسف یا گفت راوی که هر دو چشم مبارک وی
اشک میریخت وفقیر نظام الدین ابن دلهی بیان آورده خوش است بیت
ومونش مبارک است که یارش ببوسد لب ورخ از تلطف بسیار زبوسه
لب او زنده ابد کرده در آید از بن هر موش جان هزار هزار الحدیث
السادس حدثنا اسحق بن منصور ابنا ابو عامر ثنا فلیح وهو ابن سلیمان
عن هلال بن علی انس بن مالک قال شهدنا ابنة لرسول الله صلی الله علیه وسلم
ورسول الله صلی الله علیه وسلم جالس علی القبر فرایت عینیه تدمعان فقال
افیکم رجل لم یقارف اللیلة قال ابو طلحة انا قال انزل فنزل فی قبرها
گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه حاضر شدیم دفن دختری را

ک

که بوای پیغمبر خدا بود یعنی ام کلثوم صلی الله علیه وعلی اهل بیته وصحبه وسلم
وپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود بر قبر او پس دیدم هر دو چشم
مقدس او مرا دران حال که روان بود اشک از آنها پس گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم آیا در شما مردی هست که مجامعت نکرده باشد با زن
خود امشب گفت ابو طلحة انصاری رضی الله تعالی عنه که من مجامعة نکرده ام
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرود بیا در قبر برای اعانة پس فرود
آمد ابو طلحة در قبر ام کلثوم رضی الله تعالی عنها بدانکه تخصیص امر نزول
در قبر به شخص غیر مجامع واقع شده وحکمة در منع مجامع ضعف او
است از اعانة وکار لحد کردن که این کار را شخص قوی باید باب
ما جاء فی فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب چهل وششم است
در احادیث لطیفه که آمده است در بیان فراش رسول خدا صلی الله علیه
وسلم باب در وصف فراش نبوی کاه بلاس که حصیر است وگهی پوست
ته جان جهان ودر این باب دو حدیث است الحدیث الاول حدثنا
علی بن حجر انبا علی بن مسهر عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشه
قالت انما کان فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی ینام علیه من ادم

حشوه لیف گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها که بود فراش یعنی
بستر رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خواب میکرد بر آن بستر در خانه
آن ام المؤمنین مکرا از پوست که حشو او یعنی پری او پوست خرما بود
الحدیث الثانی حدثنا ابو الخطاب زیاد بن یحیی البصری ثنا عبد الله بن
میمون انبا جعفر بن محمد عن ابیه قال سئلت عایشة ما کان فراش رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی بیتک قالت من ادم حشوه لیف وسئلت حفصة ما
کان فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتک قالت مسحا نثنیه ثنیتین
فینام علیه فلما کان ذات لیلة قلت لو ثنیته اربع ثنیات کان
اوطا له فثنیناه له باربع ثنیات فلما اصبح قال ما فرشتمونی اللیلة قالت
قلنا هو فراشک الا انا ثنیناه باربع ثنیات قلنا هو اوطا لک قال ردوه
لحاله الاولی فانه منعتنی وطاءته صلاتی اللیلة گفت محمد باقر رضی الله تعالی عنه
که سوال کرده شد عایشه صدیقه را که چه چیز بود فراش یعنی نهالی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در خانه تو گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله
عنها که بود آن نهالی از پوست مدبوغ که میان آن لیف بود یعنی پوست
خرما بود بعوض پنبه و سوال کرده شد ام المؤمنین حفصه را رضی الله

تعالی عنها که چه بوده فراش رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خانه تو گفت ام
المؤمنین حفصه که بود آن فراش پلاس که می گردانیدیم بعض آنرا بر بعض
یعنی دو ته کرده آنرا میگستردیم پس چون بود یک شبی گفتم که اگر گردانم
آن پلاس را چهار ته می باشد نرم تر برای آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم
پس گردانیدیم برای او آن پلاس را چهار ته پس چون صبح کرد آن سرور
عالم گفت که چه فرش کرده بودید برای من در این شب گفت ام المؤمنین
حفصه رضی الله تعالی عنها گفتم آن فراش معهود تست لیکن پیچیده
ما گردانیده بودیم آنرا چهار ته گفتیم که آن فراش چهار ته نرم تر است برای تو
گفت سرور انبیاء صلی الله علیه وسلم که باز گردانید پلاس را بحاله اولی
و به کیفیتی که پیش از این شب بود زیرا که شان این است که منع کرده
نرمی آن پلاس چار ته نماز مرا در این شب گذشته یعنی از نماز تهجد باز داشت
مرا بدانکه در صراط المستقیم آورده که حضرة نبوی صلی الله علیه وسلم
گاه بر فراش یعنی جامه خواب بیتوته کردی و گاه بر نطع و گاه بر زمین
مجرد و در شرح صراط المستقیم شیخ دهلوی آورده که آن حضرة را سریر
نیز بود چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد

سر بروی در مسجد و در شرح هروی آورده که گفته است ابن مسعود
رضی الله تعالی عنه که خفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر بوریا پس
نقش بوریا ظاهر شد در پهلوی مقدس او و شیخ ابن حجر در شرح باب
ما جاء فی نوم رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده که خواب کرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بر پهلوی راست خود و نهاد سر مبارک خود را
بر خشت خام و مسکین نظام الدین بنا آورده است این نظم ٭ فرش پای
تو همه ناس و فراش تو پلاس ٭ بالش از خشت و گه از پوست کنی تحت الراس ٭
گاه بر خاک کنی خواب و گهی فوق حصیر ٭ اینهمه قدر تواضع ز تو برتر ز قیاس ٭
به طفیلت ز عدم آمده عالم بوجود ٭ ای وجود تو برای همه شی اصل و اساس ٭
عالم و هر چه بعالم چو طفیلی است ترا ٭ چه بود قدر قدر اینش تو ای قدر
شناس ٭ ای شفیع امم و رحمة حق بنده نظام ٭ دارد امید شفاعة ز تو
در درون هراس ٭ باب ما جاء فی تواضع رسول الله صلی الله علیه وسلم
این باب چهل و هفتم هست در احادیث شریفه که ثابت شده است در تواضع
پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم باب در وصف تواضع که همیکرد رسول ٭
ذات او رحمة حق بر همه عالمیان ٭ در تاج المصادر آورده التواضع فرو

تنی

تنی نمودن ٭ تواضع کند هوشمند گزین ٭ نهد شاخ پر میوه سر بر زمین ٭ و در این
باب مستطاب سیزده حدیث است الحدیث الاول حدثنا احمد بن منیع و سعید
بن عبد الرحمن المخزومی و غیر واحد قالوا انا سفیان بن عیینة عن الزهری
عن عبید الله عن عبد الله بن عباس عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تطرونی کما اطرت النصاری عیسی بن مریم انما انا عبد الله
فقولوا عبد الله و رسوله گفت عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تجاوز نکنید از حد در مدح من بغیر واقع
چنانچه تجاوز کردند نصاری از حد در مدح عیسی پسر مریم بغیر واقع
و گفتند او را آله و کافر گشتند جز این نیست که من بنده خدایم پس بگوئید
که محمد بنده خدا است و رسول خدا است الحدیث الثانی حدثنا علی بن حجر انا
سوید بن عبد العزیز عن حمید عن انس بن مالک ان امرأة جاءت الی
النبی صلی الله علیه وسلم فقالت ان لی الیک حاجة فقال اجلسی فی ای طریق
المدینة شئت اجلس الیک مروی است از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه
بدرستی زنی که بوده است نقصی و فتوری در عقل او چنانچه در روایة
صحیح مسلم است آمد سوی نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت آن زن که تحقیق

مر اسوی تو حاجتی است پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم بنشین در هر راهی
از راههای مدینه که می خواهی بنشینم با تو تا آنکه ادا کنم حاجت ترا پس نشست
با او در بعضی راههای تا آنکه فارغ شد از حاجت خود الحديث الثالث حدثنا
علي بن حجر انبانا علي بن مسهر عن مسلم الاعور عن انس بن مالك قال كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يعود المريض ويشهد الجنازة ويركب الحمار ويجيب
دعوة العبد كان يوم بني قريظة على حمار مخطوم بحبل من ليف عليه اكاف
من ليف گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم که بیمار پرسی میکرد هر بیمار را شریف بودی یا وضیع صغیر بودی
یا کبیر و گفته است بعضی فصحا ز پرسش تو چو یابد شفای خود بیمار
قدم ز رفتن و پرسیدنش دریغ مدار هزار میوه شیرین و شربت
مشموم چنان مفید نباشد که بوی صحبت یار ومعروض داشته است
مسکین نظام الدین این دو رباعی ای که از درد ناتوان شده زار و علیل
فتاده بیکس هر اقسام درد و رنج ترا رحمة العالمین طبیب تو بس
آیا حبیب الهی محمد و احمد امیدوار عیادت هر آنکه از تو بود در رنجه اند
جز شربت عیادت تو شفا نخواهد کر عیسش طبیب شود و حاضر

می شد

می شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخانه هر مسلم را و سوار می شد بر خر
و اجابت میکرد دعوت و ضیافت بنده را و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در روز جنگ بنی قریظه سوار بر خری که مهار آن از ریسمان پوست
خرما بود و جل بود بالای آن خر هم از پوست خرما الحديث الرابع حدثنا
واصل بن عبد الاعلى الكوفي ثنا محمد بن فضيل عن الاعمش عن انس بن
مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعى الى خبز الشعير والاهالة
السنخة فيجيب ولقد كانت له درع عند يهودي فما وجد ما يفكها حتى
مات گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
خوانده می شد برای ضیافت بسوی نان جو و نانخورش از پیه که
در بوی آن تغیری عارض شده بود بسبب طول زمان پس اجابت
میکرد آن دعوت را و هر آینه تحقیق بوده است آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم زرهی نزد یهودی ابو شحمه نام در گرو بمقابله سی صاع از جو
چنانچه در روایت صحیح بخاری است پس نیافت نبی صلی الله علیه وسلم
بعد از آنکه گرو کردن آن زره آن مقدار مال که خلاص میکرد آن زره
را از گرو یهودی تا آنکه وفات یافت بدانکه این حدیث شریف دلیل است

بر ضيق عيش آنحضرة صلى الله عليه وسلم ليكن از اختيار نه از اضطرار كوه همه
زر شده خاك ره سلطان جود شاه ما از همه علي بلند بها نمود رخت همه
داو يه فقر نهاد داد صد تخت سليمان بر باد زهد او از حاجتش شد استوار
ز آنكه با وعصمت حق بود يار آنكه دنيا را ز او باشد ثبات كي بود او را
بدنيا التفات الحديث الخامس حدثنا محمد بن غيلان ثنا ابو داود
الحفري عن سفيان عن الربيع بن صبيح عن يزيد بن ابان عن انس بن
مالك قال حج رسول الله صلى الله عليه وسلم على رحل رث وعليه قطيفة لا تساوي
اربعة دراهم فقال اللهم اجعله حجا لا رياء فيه ولا سمعة گفت انس بن مالك
رضي الله تعالى عنه كه حج كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در ان حال كه سوار بود
بر پالان شتر پالان كهنه وافسرده و بر پالان يا بر رسول خدا صلى الله عليه
وسلم شب پوشي يا كليمي بود ريشه دار باطراف كه برابر نبود چار درهم
را يعني بچهار درهم نمي ارزيد پس گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم
اي الله كردان حج مرا حجي كه نيست ريا در ان ونيست سمعه در ان كه هر يكي از ان
محبط است ثواب عمل را و موجب فسق است بلكه حج من خالصا لله تعالى
باشد الحديث السادس حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن انبا عفان انبا

حماد

حماد بن سلمة عن حميد عن انس بن مالك قال لم يكن شخص احب اليهم
من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وكانوا اذا راوه لم يقوموا لما يعلمون
من كراهيته لذلك گفت انس بن مالك رضي الله تعالى عنه كه نبود هيچ
شخصي محبوب تر نزد اصحاب از رسول خدا صلى الله عليه وسلم لمؤلفه
اي آنكه ز خوبان جهان خوبتري مقصود ز جمله خلق ومطلوب تري
در حسن وجمال چون تو در عالم نيست اندر دل اصحاب تو محبوب تري
گفت انس كه وحال آنكه بودند اصحاب با وجود آن محبت وقتي كه ميديدند
آنحضرة را صلى الله عليه وسلم استاده نمي شدند از مجلس براي چيزي كه
ميدانستند از مكروه بنداشتن آنحضرة مر آن قيام را گفته اند كه
اين كراهيت از جهة اتحاد است كه موجب است براي دفع تكلف الحديث
السابع حدثنا سفيان بن وكيع ثنا جميع بن عمر بن عبد الرحمن العجلي حدثني
رجل من بني تميم من ولد ابي هالة زوج خديجة يكنى ابا عبد الله عن
ابن لابي هالة عن الحسن بن علي رضي الله تعالى عنه قال سالت خالي هند
بن ابي هالة وكان وصافا عن حلية النبي صلى الله عليه وسلم وانا
اشتهي ان يصف لي منها شيئا فقال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

فخما مفخما يتلألأ وجهه تلألؤ القمر ليلة البدر فذكر الحديث بطوله قال الحسن
فكتمتها الحسين زمانا ثم حدثته فوجدته قد سبقني اليه فساله عما سالته
عنه ووجدته قد سال اباه عن مدخله ومخرجه وشكله فلم
يدع منه شيئا قال الحسين فسالت ابي عن دخول رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال كان اذا اوى الى منزله جزأ دخوله ثلثة اجزاء جزءا
لله عز وجل وجزءا لاهله وجزءا لنفسه ثم جزأ جزءه بينه وبين
الناس فيرد ذلك بالخاصة على العامة ولا يدخر عنهم شيئا وكان من
سيرته في جزء الامة ايثار اهل الفضل باذنه وقسمه على قدر فضلهم
في الدين فمنهم ذو الحاجة ومنهم ذو الحاجتين ومنهم ذو الحوائج فيتشاغل
بهم ويشغلهم فيما يصلحهم والامة من مسئلتهم عنه واخبارهم
بالذي ينبغي لهم ويقول لهم ليبلغ الشاهد منكم الغايب وابلغوني
حاجة من لا يستطيع ابلاغها فانه من ابلغ سلطانا حاجة من لا يستطيع
ابلاغها ثبت الله قدميه يوم القيمة ولا يذكر عنده الا ذلك ولا يقبل
من احد غيره يدخلون روادا ولا يفترقون الا عن ذواق ويخرجون
ادلة على الخير قال فسالته عن مخرجه كيف كان يصنعه قال كان رسول الله

صلى الله

صلى الله عليه وسلم يخزن لسانه الا فيما يعنيه ويؤلفهم ولا ينفرهم ويكرم
كريم كل قوم ويوليه عليهم ويحذر الناس ويحترس منهم من غير ان
يطوي على احد منهم بشره ولا خلقه ويتفقد اصحابه ويسال الناس عما
في الناس ويحسن الحسن ويقويه ويقبح القبيح ويوهيه معتدل الامر
غير مختلف لا يغفل مخافة ان يغفلوا او يميلوا لكل حال عنده عتاد لا يقصر
عن الحق ولا يجاوزه الذين يلونه من الناس خيارهم افضلهم عنده اعمهم نصيحة و
اعظمهم عنده منزلة احسنهم مواساة وموازرة قال فسالته عن مجلسه فقال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقوم ولا يجلس الا على ذكر واذا انتهى الى قوم
جلس حيث ينتهي به المجلس ويامر بذلك يعطي كل جلسائه بنصيبه لا يحسب
جليسه ان احدا اكرم عليه منه من جالسه او فاوضه صابره حتى يكون هو
المنصرف ومن ساله حاجة لم يرده الا بها او بميسور من القول قد وسع الناس
بسطه وخلقه فصار لهم ابا وصاروا عنده في الحق سواء مجلسه مجلس علم و
حياء وصبر وامانة لا ترفع فيه الاصوات ولا تؤبن فيه الحرم ولا تنثى فلتاته
متعادلين يتفاضلون بالتقوى متواضعين يوقرون فيه الكبير ويرحمون
الصغير ويؤثرون ذا الحاجة ويحفظون الغريب كفت جميع كه حديث كرد امري

از بنی تمیم چنانچه مردی که از فرزندان ابی هاله است چنانچه ابی هاله که زوج
خدیجه کبری بود پیش از پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم چنانچه مرد از بنی تمیم
که کنیه کرده میشود اورا ابا عبد الله از پسر ابی هاله که این پسر غیر خال امام
حسن است واز شکم خدیجه نیست در آن حال که ناقل است آن پسر ابو هاله
از حسن بن علی رضی الله تعالی عنه آنکه گفت حسن رضی الله تعالی عنه که سوال کردم
خال خود را یعنی هند ابی هاله را و بود آن خال من کثیر النعت و بسیار عارف
بوصف از حلیه وصورة وشکل مقدس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ومن
آرزو میداشتم این را که وصف وبیان کند آن خال من برای من چیزی
از حلیه منوره پس گفت خال من یعنی هند بن ابی هاله که بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم عظیم وبزرگ در نفس الامر ومعظم وبزرگ نموده شده
در چشمها ودر دلها میدرخشید علی الدوام روی منور او همچو درخشیدن
ماه در شب چهاردهم پس ذکر کرد هند حدیث را بدرازی آن گفت حسن
رضی الله تعالی عنه پس پنهان کردم وصف حلیه مقدس را از حسین رضی الله تعالی
عنه زمانی تا امتحان کنم وبیازمایم اجتهاد حسین را در تحصیل علم بحلیه
مقدس جد خود صلی الله علیه وسلم پستر قصد تحدیث وبیان آن کردم

حسین

حسین را رضی الله تعالی عنه پس یافتم حسین را که تحقیق سبقت کرده است
مرا حسین سوی سوال از حلیه منوره پس سوال کرده بود حسین هند را
از آنچه که سوال کردم هند را از آن یعنی از حلیه منوره ویافتم حسین را که
تحقیق سوال کرده بود پدر بزرگوار خود را یعنی امیر المؤمنین علی را کرم
الله وجهه از احوال شریفه آن حضرت صلی الله علیه وسلم که اندرون خانه
داشتی واز احوال شریفه او که بیرون خانه داشتی ونیز سوال کرده بود از
شکل وصورة مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نگذاشته بود حسین
چیزی را از سوال ٭ از حلیه حسن سرور اهل زمن ٭ پرسید حسین از
علی محسن ٭ فرمود حسن حدیث حسن آنکه حسین ٭ در یافت ز بو
الحسن جواب احسن ٭ هست حدیثی حسنی از حسن ٭ انبته الله نباتا حسن
آنکه حسین از ره حسن ادب ٭ گفت که ای شیر خدا در محن ٭ حلیه پر حسن
حبیب خدا ٭ بود چه سان صنع ید ذو المنن ٭ گفت حسن آنکه با حسن وجوه
حلیه بیان کرد علی بو الحسن ٭ این همه حسنی که ز لطف احد ٭ مظهر او بیت
نبوة بود ٭ دختر طفیلش بنظامی دهد ٭ خاتمه با حسن وجمال ابد ٭
گفت حسین رضی الله تعالی عنه پس سوال کردم پدر خود را از احوال شریفه که بوقت

در آمدن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در خانه خود می بود پس گفت امیر المؤمنین
علی رضی الله تعالی عنه وقتی که رجوع میکرد سوی منزل مبارک خویش تجزیه و
قسمت میکرد وقت اندرون بودن خود را بسه جزء جزوی خاص برای خدای
تعالی می ساخت که در آن جزء بجز عبادة حق و تفکر در آلاء حق نمیکرد و جزء
دیگر خاص برای اهل خود در آن جزء معاشرة و انبساط و اختلاط و نشاط
با ایشان مینمود و جزوی برای نفس مقدس خود که در آن جزء اکل و شرب
و نوم مثلا میکردی پس تجزیه و قسمت میکرد آن جزء خود را که خاصه
برای نفس خود داشتی میان خود و میان مردم پس رد میکرد و راجع
ساخت آن جزء مردم به سبب جماعتی که بعد منه رسول خدا صلی الله علیه
وسلم مختص بودند بر عامة الناس یعنی خواص حضرة نبوی استفاده علوم
و احکام میکردند از آنحضرة صلی الله علیه وسلم باز تبلیغ آن میکردند مردم
عام را بموجب امر آنحضرة صلی الله علیه وسلم و پنهان نمیکرد از مردم خواص
و عوام هیچ شیء را از آنچه محتاج می بودند به آن و نافع می بود ایشان را
و بود از عادة کریمه و طریقه شریفه نبی صلی الله علیه وسلم در جزوی که برای امة
یعنی برای ارشاد و تکمیل ناس مقرر ساخته بود ایثار و برگزیدن اهل فضل

باذن آنحضرة آنها را باین که داخل شوند در بیت رسول صلی الله علیه وسلم و استفاده
کنند و مراد از اهل فضل اهل صلاح و علم و شرف اند و بود از سیرة آنحضرة
صلی الله علیه وسلم در آن جزء قسمت کردن آنحضرة چیزی که نزد او است از
خیر دادن برقدر فضل ایشان در دین از علم و صلاح و تقوی نه
بر احساب و انساب برای آنکه گفته است الله تعالی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم پس از اهل فضل بعضی صاحب یک حاجة بودند و بعضی صاحب
دو حاجة و بعضی صاحب حاجتها پس مشغول میکرد خویشتن را آنحضرة
صلی الله علیه وسلم بآن حاجتمندان بقدر حاجة هر یک و مشغول میکرد
آن حاجتمندان را در چیزی که اصلاح میکرد آنها را و سایر امة را و آن
چیز مصلح آنها سوال آنها بود از آنحضرة و جواب آنحضرة مر ایشان را
به آنچه لایق و نافع بود مر ایشان را و میگفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مر ایشان را بعد از افاده ایشان که برساند کسی که حاضر است از شما نزد
من آنکسی را که غایب است و میگفت نیز حاضر را که رسانید مرا حاجة کسی
که استطاعة ندارد و نمی تواند رسانیدن بمن حاجة خود را به سبب مرض
یا بعد مسافة یا به سبب دیگر زیرا که بدرستی شان این است که هر کس

میرساند سلطانی را حاجت کسی که نتواند رسانیدن حاجت خود را ثابت می
دارد الله تعالی دو قدم او را در روز قیامت بر پل صراط و بر منزل الوی دیگر
و ذکر کرده نمی شد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن وقت که مقرر
کرده بود برای مردم مگر حاجت یعنی امر محتاج الیه در دنیا یا در آخرت نه
چیزی که نافع نبود در آن هر دو و قبول نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم
از هیچ کس غیر ما یحتاج الیه یعنی راضی نمی شد مگر بذکر امور محتاج الیه میآمدند
آمدند پیش رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالتی که طلب کنندهای حاجات
و منافع دو جهانی اند و جدا نمی شدند از مجلس مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم
مگر پس از چشیدن مذوقات معنویه یعنی تحصیل علوم و آداب دیگر و
می آمدند از مجلس مقدس او در حالتی که دلالت هدایه کننده بودند مردمانرا
بر خیر و دین گفت حسین رضی الله تعالی عنه که پس سوال کردم پدر بزرگوار
خود را یعنی امیر المؤمنین علی را رضی الله تعالی عنه از احوال بیرون آمدن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که چگونه میکرد در آن گفت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی
عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که حفظ و نگاه بانی میکرد زبان معجز
بیان خود را از سخن گفتن در همه امور مگر در امری که نافع بود ۞ زبان بلاغ

فراغت

فراغت زبان خاموش است ۞ شکوفه چمن عیش پیش گوش است ۞ صدف وار گوهر
شناسان راز ۞ دهان جز بلؤلؤ نکردند باز ۞ و بود رسول خدا صلی الله
وسلم که الفت میداد مردم را با خود و نفرت نمیداد ایشانرا و اکرام میکرد
بزرگی میداد کریم هر قوم را یعنی افضل قوم از روی دین و حسب و نسب
و والی میکرد کریم هر قوم را بر آن قوم و میترسانید مردم را از عقاب
خدا و محافظت میکرد خود را از مردم زیرا که بعضی از مردم منافق بودند
و بعضی کافر بی آنکه پیچد بر یکی بشاشت و کشادگی روی مبارک خود را و خلق
و خوی نیکوی خود را یعنی بهمه کس با روی کشاده و خلق خوش پیش می آمد
و می جست حبیب خدا اصحاب خود را یعنی کسی که غایب می شد از مجلس شریف
آن حضرت طلب و جستجوی او میکرد و می پرسید مردم را از آنچه میان
مردمان است یعنی از احوال و حوادث تا دفع کند ظلم ظالمان را از مظلوم
و تقویت کند ضعفا را او تحسین میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم امر نیک را
و اظهار حسن آن امر میکرد بمدح او یا بمدح فاعل او و تقویت میکرد
آن امر حسن را ۞ هر شیء حسن ز تحسین تو یافت ۞ نجم و مه و خور زینت
ز تزیین تو یافت ۞ باشد ز شفاعتت نجات عقبی ۞ دنیا شرف نظام

اندرین تو یافت ۵ وتقبیح میکرد امر قبیح یعنی اظهار قبح آن امر میکرد بذم او
یا بذم فاعل او وساقط میکرد از نظر واعتبار آن امر قبیح را وبود آنحضرة
صلی الله علیه وسلم معتدل الامر یعنی جمیع افعال واقوال او بر غایة اعتدال
بود بی افراط وتفریط ۵ همیشه معتدل الامر هست خیر انام ۵ مزاج کس نه به
آن اعتدال وحسن تمام ۵ بهار گرچه بود معتدل به چند ایام ۵ ولیکن او
نبی نیست معتدل بدوام ۵ وغافل نمی شد آن حضرة از ارشاد وتعلیم صحابه رضم
از ترس آنکه غافل شوند از استفاده از اقوال وافعال آنحضرة صلی الله علیه
وسلم یا مایل شوند سوی رفاهیه وآسایش بود برای هر حال نزد آن
حضرة صلی الله علیه وسلم سازکار وآمادگی اسباب تقصیر نمیکرد آن حضرة
از اقامة حق تا آنکه سائر اسباب حق بجز خودها میرسیدند وتجاوز
نمیکرد از حق پس نمیگرفت زیاده از حق آنانی که نزدیک می بودند آن
سرور عالم را صلی الله علیه وسلم برای اکتساب فواید ونشر آن فواید از
مردم بهترین مردمانند وافضل مردم نزد آن افضل الرسل صلی الله علیه وسلم
کسی بود که عام ترین ایشان است از روی نصیحت وخیرخواهی ونفع رسانی
وبزرگ تر از ایشان نزد آنحضرة صلی الله علیه وسلم از روی منزلة ومرتبة

کسی بود

کسی بود که نیکوترین ایشان است از روی مواساة در نفس ومال ومساهمة
ومشارکة در رزق ومعاش یعنی شریک کند غیر را در حقوق خاصه خود
ومعاونة غیر کند در مهمات امور بنفس ومال چنانچه کردند انصار بالمهاجرین
رضی الله تعالی عنهم اجمعین گفت امام حسین رضی الله تعالی عنه پس سوال کردم
پدر بزرگوار خود را از احوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم در وقت نشستن
او با مردم واین ذکر اخص بعد اعم است پس گفت امیر المؤمنین علی رضی الله
تعالی عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که استاده نمی شد مگر بذکر حق سبحانه
وتعالی ونمی نشست مگر بذکر حق سبحانه وتعالی ووقتی که می رسید سوی قومی
می نشست در جائی که میرسید رسول خدا صلی الله علیه وسلم جای نشستن
یعنی هر جا که خالی می یافت در آن جای نشست وبصدر مجلس تقید وتوجه
نداشت واین از مکارم اخلاق ومزید تواضع اوست صلی الله علیه وسلم
وشرف المکان بالمکین وامر میکرد غیر خود را به نشستن در هر جا که خالی
یابد وعطا میکرد آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم هر یک از همنشینان خود را
نصیب او از بشاشة وبشارة وانعام واکرام که لایق ومناسب حال آن
همنشین بودی فرمود علی که آن حبیب الرحمن ۵ میداد بهر جلیس خود قدرة نصیب

این فضل خدا است داد آنرا که بخواست ۵ افضل زمن مجالسته نزد حبیبا ۵ کما آن
نمی برد همنشین آن رحمة عالمیان صلی الله علیه و سلم این را که احدی از امثال
او گرامی تر است از او نزد آنحضرة صلی الله علیه و سلم از سبب خلق عظیم و حسن
معاشرة آن حضرة صلی الله علیه و سلم بهم همنشینان خود کسی که همنشین می شد
آنحضرة را صلی الله علیه و سلم با کاری میراند با وی یعنی معامله میکرد با وی و
مشاورت کند در حاجتی و مهمی میکرد با وی غلبه میکرد آنحضرة بر آن کس در صبر
بر آنچه از او صادر میشد و پیش از او بر نمی خواستی از مجلس و قطع سخن
نمیکرد از او تا که می بود آنکس باز گردنده از آنحضرة صلی الله علیه و سلم و کسی
که سوال میکرد آن اکرم الاکرمین را صلی الله علیه و سلم حاجتی هر حاجتی که باشد
دینیه یا دنیویه رد نمیکرد و باز نمیگردانید او را مگر بروا کردن
آن حاجت اگر میسر می بود یا بقول نرم و نیک اگر میسر نمی بود روای آن
حاجت تحقیق فراخ شده و احاطه کرده بود همه مردم را گشاده رویی
و خوش خویی او پس گشت برای ایشان پدر زیرا نکه آن حضرة سبب
حیوة ابدی است چنانچه پدر سبب حیوة ظاهری است و گشتند همه مردم
نزد آن حضرة صلی الله علیه و سلم در حق برابر یعنی در تعلیم امور و احکام

شرع

شرع شریف مجلس آن حضرة صلی الله علیه و سلم مجلس علم و حیا و صبر و امانة
بود بلند کرده نمی شد در مجلس او آوازها و عیب کرده نمی شد در مجلس
او حرمتهای او و اگر واقع می شد بر سبیل ندرة از کسی در آن مجلس مقدس
امری نامناسب مستور می بود آن امر و در غیر آن مجلس مقدس و اشکارا
و مذکور نمی شد بودند اهل مجلس حبیب خدا صلی الله علیه و سلم متساوی
در میان خودها که نمی دید کسی از آنها برای خود تفوقی بر دیگری و با یکدیگر
شرکت در فضیلت به تقوی میداشتند و مودة و محبت ایشان در میان
خودها بتقوی می بود و تفاضل بنسب و مال معتبر نبود قال الله تعالی ان
اکرمکم عند الله اتقیکم بوده اند اصحاب آن حضرة صلی الله علیه و سلم تواضع
و فروتنی کنندها با یکدیگر ۵ تواضع کند هوشمند گزین ۵ نهد شاخ
پر میوه سر بر زمین ۵ بزرگی میدادند در مجلس مقدس آنحضرة صلی الله
علیه و سلم کسی را که کبیر است در سن یا در قدر و مرحمة و مهربانی میکردند
در مجلس شریف آنحضرة صلی الله علیه و سلم خود سالان را و می برگزیدند
خداوندان حاجت را بر نفسهای خود در تقرب او برسول خدا صلی الله
علیه و سلم و در سخن کردن رسول خدا صلی الله علیه و سلم با او و فیکا

هبانی

ورعایة میکردند مرد غریب را و اکرام او مینمودند زیرا نکه میدانستند
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مواساة و مراعاة غریبان بسیار میکند
الحدیث الثامن حدثنا محمد بن عبد الله بن بزیع ثنا بشر بن المفضل ثنا
سعید عن قتادة عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لو اهدي الي كراع لقبلت ولو دعيت عليه لاجبت کفت انس رضی الله تعالی
عنه که کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اکر هدیه فرستاده شود سوی من
پایچه را هر اینه قبول میکنم آنرا و اکر دعوة کرده شوم و خوانده شوم
سوی پایچه هر اینه اجابة میکنم آن دعوة را الحدیث التاسع حدثنا محمد
بن بشار ثنا عبد الرحمن ثنا سفیان عن محمد بن المنکدر عن جابر قال جاءني
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس براکب بغل ولا برذون کفت جابر رضی الله
تعالی عنه که آمد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آنحال که نبود سوار بر استر
ونه بر هیچ ستوری یعنی پیاده آمد واین دلیل است بر کمال تواضع آن حضرة
صلی الله علیه وسلم الحدیث العاشر حدثنا عبد الله ابن عبد الرحمن انبا ابو نعیم
ثنا یحیی بن ابی الهیثم العطار قال سمعت یوسف بن عبد الله بن سلام قال
سماني رسول الله صلی الله علیه وسلم یوسف واقعدني في حجره ومسح علی راسي

کفت یحیی

کفت یحیی که شنیدم از یوسف پسر عبد الله پسر سلام آنکه کفت که نام کرد
مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم یوسف و نشاند مرا در کنار خود و مسح
کرد یعنی دست مبارک سود بر سر من واین از کمال رحمة و تواضع و تلطف
آن رحمة عالمیان است صلی الله علیه وسلم و عرض نیاز آورده مسکین نظام
الدین نظم این رباعیات آن بعد ٭ آنرا که کند حبیب حق مسح سرش ٭ بر عرش
نهد کلاه سرمی سزدش ٭ سرهای شهانش خاک پا می باشد ٭ عالم یکسر بزیر
فرمان بودش ٭ آنرا که تو از لطف کنی یوسف نام ٭ باشد مه و خورشید به
حسنش ده و غلام ٭ یعقوب به یوسف و زلیخا از مصر ٭ از بهر لقاءش آید از
شوق تمام ٭ آنرا که حبیب حق نشاند به کنار ٭ او یوسف مصر حسن کشت
و محبوب ٭ بر حالة او غبطه کند کر بیند ٭ یوسف که نشسته در کنار یعقوب
در بر پسری صغیر بنشاند رسول ٭ دستی بسرش شود هم از لطف
عمیم ٭ یوسف کفتش زیمن آن کشت ابش ٭ یعقوب صفة کریم ابن
کریم ٭ الحدیث الحادي عشر حدثنا اسحاق بن منصور ثنا ابو داود ثنا
الربیع وهو ابن صبیح ثنا یزید الرقاشی عن انس بن مالک ان النبي صلی الله
علیه وسلم حج علی رحل رث وقطیفة كانت تساوي اربعة دراهم فلما استوت

بر راحلة قال لبيك بحجة لا سمعة فيها ولا ريآء مروی است از انس بن مالک
رضی الله تعالی عنه که بدرستی نبی صلی الله علیه و سلم حج کرد در آنحال که سوار
بود بر پالان کهنه و افسرده و بر شب پوش یا بر گلیم ریشه دار که آن گلیم
بر پالان قطیفه بود چنان قطیفه که بودیم که اعتقاد میکردیم بهای آن از مقدار
چار درهم تخمینا پس هر گاه که مستوی و قائم شد شتر آنحضرة با آنحضرة
صلی الله علیه و سلم یعنی هر گاه که شتر استاد و آنحضرة راست با استقرار
بر پشت شتر نشست گفت لبیک بحجة یعنی اقامة دادم بر طاعة تو در این حال
که متلبسم بحجی که نیست سمعه در آن و نه ریا در آن بلکه خالص لله تعالی است
الحديث الثاني عشر حدثنا اسحاق بن منصور ثنا عبد الرزاق انبا معمر عن
ثابت البناني وعاصم الاحول عن انس بن مالك ان رجلا خياطا دعا رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقرب له ثريدا عليه دُبّاء وكان يحب الدباء
قال ثابت فسمعت انسا يقول فما صُنِعَ لي طعام أَقْدِرُ على أَن يُصنَع
فيه دباء الا صُنِع مروی است از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بدرستی
مردی درزی خواند رسول خدا را صلی الله علیه و سلم برای ضیافت
نزدیک کرد سوی آنحضرة صلی الله علیه و سلم اشکنه که بالای آن کدوی تر بود

و بود حبیب

و بود حبیب خدا صلی الله علیه و سلم که دوست میداشت نا بخورش کدو را گفت ثابت
که یکی از راویان این حدیث شریف است که پس شنیدم انس را که میگفت
که پس ساخته نشد برای من طعامی که قادر می بودم بر آنکه ساخته و انداخته
شود در آن طعام کدوی تر مگر ساخته شد و انداخته شد در آن طعام
کدوی تر را الحديث الثالث عشر حدثنا محمد بن اسماعيل ثنا عبد الله بن
صالح ثنا معاوية بن صالح عن يحيى بن سعيد عن عمرة قالت قيل لعائشة
ماذا كان يعمل رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته قالت كان بشرا من
البشر يفلي ثوبه ويحلب شاته ويخدم نفسه گفت ام المؤمنین عائشه
رضی الله تعالی عنها که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم بشری از نوع بشر
یعنی فرزندی از فرزندان آدم علیه السلام که مشرف ساخت الله تعالی
او را بنبوة و رسالة می چید چیزی از موذیات که در جامه بود و
می دوشید گوسفند خود را و خدمة میکرد بنفس مقدس خود را
بقصد تعلیم و ارشاد امة بتواضع و ترک تکبر باب ما جاء في خلق رسول
الله صلى الله عليه وسلم این باب چهل و هشتم است در احادیث شریفه که
آمده است در بیان خلق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صفة خلق نبی آنکه

رب از علم قدیم داده از خلق عظیمش خبر اندر قرآن ۞ بدانکه گفته است
محدث شیخ علي القاري در شرح عین العلم قد ورد حدیث حسن و اسناده
حسن عن الحسن عن أبي الحسن عن جد الحسن ان أحسن الحسن الخلق
الحسن و عرض نیاز داشته فقیر نظام الدین باین نظم ۞ بشنوای دوست
این حدیث حسن ۞ راوی او شده امام حسن ۞ از علی آن أب حسین و
حسن ۞ که شنیدم من این ز جد حسن ۞ آنکه میگفت آن حبیب خدا ۞
أحسن الحسن هست خلق حسن ۞ چونکه در این سلسله همه حسن است ۞
گفته اسناد را که هست حسن ۞ یا رب از حسن این حدیث حسن ۞ بنظامی
ده نصیب حسن ۞ بطفیل سر حسان وجوه ۞ آن حبیب تو أجمل و احسن
باد صلوات حق همه حسنی ۞ بهر آن ذو المحاسن و محسن ۞ و در این باب
مستطاب پانزده حدیث است الحدیث الاول حدثنا عباس بن محمد
الدوري ثنا عبد الله بن یزید المقري ثنا لیث بن سعد ثنا ابو عثمان
الولید بن ابي الولید عن سلیمان بن خارجة عن خارجة بن زید بن
ثابت قال دخل نفر على زيد بن ثابت فقالوا حدثنا احادیث عن
رسول الله صلى الله علیه و سلم قال ماذا احدثكم كنت جاره فكان

اذا انزل

وإذا ذكرنا الآخرة ذكرها معنا صح

اذا نزل علیه الوحي بعث إلي فكتبته له فكنا اذا ذكرنا الدنیا ذكرها معنا و اذا ذكرنا
الطعام ذكره معنا فكل هذا احدثكم عن النبي صلى الله علیه و سلم گفت خارجه
بن زید که در آمد گروه مردم بر زید بن ثابت پس گفتند مر زید بن ثابت را
که حدیث بکن مارا حدیثها از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی از احوال آنحضرت
چیزی بیان کن گفت زید بن ثابت که چه چیز حدیث کنم شمارا بوده ام همسایه
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بود وقتی که فرود می آمد بر او قرآن میفرستاد
کس را سوی من پس میرفتم بحضور پر نور او پس مینوشتم کلام الهی را برای او
پس بودیم ما در مجلس مقدس او همه وقتی که ذکر میکردیم دنیا را ذکر میکرد دنیا
را با ما و وقتی که ذکر میکردیم آخرة ذکر میکرد آخرة را با ما رحمة برای عالمیانی
تو احمد امجد و هم نیست هیچکس از فیض عام تو ۞ امیدوار لطف تو دنیا و
آخرتم ۞ هر تشنه یافت شربت رحمت ز جام تو ۞ و وقتی که ذکر میکردیم طعام را
ذکر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم طعام را و این حدیث شریف دلیل ظاهر
بر کمال خلق آنحضرت و حسن معاشرة او و نهایت لطف او با اصحاب خود صلی الله
تعالی علیه و سلم (وعلى آله واصحابه) گفت زید بن ثابت که پس همه این حدیث میکنم شما را از نبی
صلی الله علیه و سلم الحدیث الثاني حدثنا اسحاق بن موسى ثنا یونس بن بكير عن

محمد بن اسحاق عن زياد بن ابي زياد عن محمد بن كعب القرظي عن عمرو بن العاص
قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل بوجهه وحديثه على اشر القوم
يتألفهم بذلك فكان يقبل بوجهه وحديثه علي حتى ظننت اني خير القوم فقلت
يا رسول الله انا خير ام ابو بكر فقال ابو بكر فقلت يا رسول الله انا خير ام
عمر فقال عمر فقلت يا رسول الله انا خير ام عثمان فقال عثمان فلما سألت
رسول الله صلى الله عليه وسلم فصدقني فلوددت اني لم اكن سألته
گفت عمرو بن العاص رضي الله تعالى عنه بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه
اقبال ميكرد و پيش مي آمد بروي مبارك خود و بسخن خير خود بر شرير ترين
قوم تا دل ايشان بدست آيد و زياده شود رغبت ايشان در اسلام
پس بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه اقبال و توجه ميكرد بروي مبارك
خود و بسخن لطيف خود بر من تا آنكه گمان بردم كه بتحقيق من بهترين
تمام قومم و اين گمان از عمرو بن العاص رضي الله عنه آن بوده كه او در صحبت
آنحضرت نو آمده بود پس گفتم كه اي رسول خدا من بهترين قومم يا
ابو بكر پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه ابو بكر بهترين قوم است
پس گفتم كه اي پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من بهترم يا عمر پس گفت كه عمر

پس گفتم

پس گفتم كه اي پيغمبر خدا من بهترم يا عثمان پس گفت كه عثمان پس هرگاه سوال
كردم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم پس راست گفت مرا پس هر آينه دوست
داشتم اين را كه نبودمي من سوال نكردمي براي آنكه ظاهر شد خطا در ظن
من و همين قدر بس است براي شرمسار شدن مثل عمرو بن العاص رضي الله
تعالى عنه الحديث الثالث حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا جعفر بن سليمان الضبعي
عن ثابت عن انس بن مالك قال خدمت رسول الله صلى الله عليه وسلم
عشر سنين فما قال لي اف قط وما قال لشيء صنعته لم صنعته ولا لشيء تركته
لم تركته وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم من احسن الناس خلقا ولا
مسست خزا قط ولا حريرا ولا شيئا كان الين من كف رسول الله صلى الله عليه
وسلم ولا شممت مسكا قط ولا عطرا كان اطيب من عرق رسول الله
صلى الله عليه وسلم گفت انس رضي الله تعالى عنه كه خدمت كردم حبيب خدا را
صلى الله عليه وسلم ده سال ٭ اوقات همان بود كه دوست با سر رفت ٭ پس نگفت
مرا اف هرگز در تمام مدت ده سال و نگفت مرا چيزي كه كردم آنرا كه چرا
كردي و نگفت براي چيزي كه نكردم چرا نكردي ٭ انس انيس سعادات دو
جهان ده سال ٭ بكرد خدمت آن سرور حميده خصال ٭ چرا نكردي و كردي

چرا نگفت رسول ٥ نگفت اُف ز هیچ حلم و صبر و خلق کمال ٥ و بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم از نیکوترین مردم اندر خُلق مبارک و مس نکردم و نه سوده ام
هرگز هیچ جامه را که ساخته شده مرکب از ابریشم و غیر آن و نه سوده ام هرگز
هیچ جامه را که ساخته شده از ابریشم محض و نه سوده ام هیچ چیزی را که باشد
نرم تر از کف رسول خدا صلی الله علیه و سلم ٥ کفش راحت دهی هر محنت اندیش ٥
نهاده مرهمی بر هر دلی ریش ٥ و نه بوییده ام هیچ مشک و نه هیچ بوی خوش که باشد
خوشبوی تر از خوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم ٥ نسیم بوی خوشت بر عاشقان
رخت ٥ دلیل راه تو باشد بهر کجا که روی ٥ برای مغز خلایق همیشه عطر بود ٥
هر آن زمین که در آنجا دمی مقیم شوی ٥ ز هیچ عطر معطر نظام دین نشود
مگر به عطر صلوة حبیب و نعت نبی ٥ الحدیث الرابع حدثنا قتیبة بن سعید و
احمد بن عبدة هو الضبی والمعنی واحد قالا حدثنا حماد بن زید عن سلم العلوی
عن انس بن مالک عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه کان عنده رجل و کان به
اثر صفرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یکاد یواجه احداً بشیء یکرهه
فلما قام قال للقوم لو قلتم له یدع هذه الصفرة روایت کرد انس بن مالک
رضی الله تعالی عنه ان رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بد رهیتی شان انیست که بود

نزدیک

نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم مردی و بود بر آن مرد نشان زردی یعنی اثر
زعفران بود در جامه او گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم که نزدیک نبود اینکه روی باروی کند کس را بچیزی که ناخوش کند آنکس
آن چیز را و این از کمال حسن خلق و حلم و حیا و کرم است اکرم الاکرمین است صلعم
پس چون برخواست آن مرد گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر گوئید مر او را
که بگذارد این زردی را مر اینرا احسن بود الحدیث الخامس حدثنا محمد بن بشار
ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی اسحاق عن ابی عبد الله الجدلی واسمه عبد بن
عبد عن عائشة انها قالت لم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم فاحشا ولا متفحشا
ولا صخابا فی الاسواق ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو و یصفح گفت ام المؤمنین
عائشه رضی الله تعالی عنها نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صاحب فحش نه بطبع و
نه بتکلف نه در اقوال و نه در افعال و نبود بلند آوازکننده در بازارها
و پاداش نمیداد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمقابله بدی بدی لیکن با وجود
قدرت عفو میکرد و از گناه او میگذشت الحدیث السادس حدثنا هارون بن
اسحاق الهمدانی ثنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت ما
ضرب رسول الله صلی الله علیه و سلم بیده شیئا قط الا ان یجاهد فی سبیل الله ولا ضرب

خادما ولا امراة گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنه که نزده است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم هیچ شیء را بدست مبارک خود هرگز مگر وقت جهاد در راه
حق تعالی و نزده است بدست خود هیچ خادمی را و نه هیچ زنی را و این تخصیص است
بعد تعمیم برای اهتمام به شان این هر دو و برای کثرة وقوع ضرب این دو نوع
وکثرة احتیاج بسوی این دو نوع الحدیث السابع حدثنا احمد بن عبدة
الضبي ثنا فضیل بن عیاض عن منصور عن الزهري عن عروة عن ابیه عن
عایشة قالت ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم منتصرا من مظلمة ظلمها
قط ما لم ینتهک من محارم الله تعالی شیء فاذا انتهک من محارم الله شیء کان
من اشدهم في ذلك غضبا وما خیر بین امرین الا اختار ایسرهما ما لم یکن
اثما گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها که ندیده ام رسول خدا را صلی الله
علیه وسلم انتقام گیرنده و داد ستاننده از ظلمی وستمی که ظلم کرده شده است
او را ظلم کردنی هرگز مادامی که شکسته نمی شد حرمتی از محرمات خدای تعالی
پس وقتی که شکسته میشد حرمتی از حرمتهای خدا تعالی می بود آن رسول
خدا صلی الله علیه وسلم سخت ترین مردمان به سبب آن انتهاک از روی غضب
پس انتقام میگرفت در آن وقت حسبة لله تعالی وانتقام نمیگرفت برای نفس شریف

خود
و تغییر داده نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میان دو امر مگر که اختیار کرد
و برگزید آسان تر از آن هر دو امر مادامی که نباشد آن آسان گناه بدانکه شیخ
ابن الحجر گفته که مراد از این دو امر دو امر دنیا است زیرا آنچه در امور دین هیچ
اثمی وگناهی نمی باشد الحدیث الثامن حدثنا ابن ابی عمر ثنا سفیان عن محمد
بن المنکدر عن عروة عن عایشة قالت استاذن رجل علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وانا عنده فقال بئس ابن العشیرة او اخو العشیرة ثم اذن له فالان
له قوله فلما خرج قلت یا رسول الله قلت ما قلت ثم النت له القول فقال
یا عایشة ان من شر الناس من ترکه الناس او ودعه الناس اتقاء فحشه گفت
ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها که دستوری در آمدن خواست مردی
پیش رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحال آنکه من نزد آن حضرة ام صلی الله علیه
وسلم پس گفت آنحضرة صلی الله علیه وسلم که بد است پسر قبیله یا گفت که بد است
برادر قبیله پستر دستوری داد مر او را که در آمد پس نرم ساخت آنحضرة
صلی الله علیه وسلم برای او گفتار خود را برای تالیف دل آن منافق که رئیس
قوم می بود دوستانرا کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری پس هرگاه
که بر آمد آن مرد گفتم ای رسول خدا گفتی آنچه گفتی در غیبت او و نرم کردی

او نمودى در غيبت او بهتر نرم كردى براى وى گفتار را چون حاضر گشت
پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در جواب عايشه صديقه كه اى عايشه
بدرستى انبدترين مردم است نزد خدا تعالى از روى منزلت در روز
قيامت كسى كه ترك كنند و بگذارند او را مردم براى پرهيز كردن و ترسيدن
از بد گفتن او پس اگر حال فحش او را بعض لوگ كردم آن شرير ترك
ميكردم را براى اتقاء و ترس از فحش و قبح كلام بدانكه مداراة مسنون است
و مداهنة منهى است و فرق در ميان مداراة و مداهنة اين است كه مداراة
چيزى است كه مى باشد براى اتقاء از شر كسى و براى حفظ وقت عبادة از
تفرقه و تضييع و براى مصلحة دينية و مداهنة چيزى است كه مى باشد براى
تحصيل شهوات نفس و براى غرض دنياوى كذا فى شرح المشكوة للشيخ
الدهلوى فى الفصل الاول من باب حفظ اللسان والغيبة الحديث التاسع
حدثنا سفيان بن وكيع نا جميع بن عمر بن عبد الرحمن العجلى حدثنى رجل من بنى
تميم من ولد ابى هالة زوج خديجة يكنى ابا عبد الله عن ابن لابى هالة عن
الحسن بن على رضى الله تعالى عنهما قال قال الحسين بن على سالت ابى عن سيرة
رسول الله صلى الله عليه وسلم فى جلسائه فقال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

دائم البشر سهل الخلق لين الجانب ليس بفظ ولا غليظ ولا صخاب ولا فحاش
ولا عياب ولا مشاح ولا مداح ولا مذاح يتغافل عما لا يشتهى ولا يؤيس منه
ولا يجيب فيه قد ترك نفسه من ثلث المراء والاكثار وما لا يعنيه وترك الناس
من ثلث كان لا يذم احدا ولا يعيبه ولا يطلب عورته ولا يتكلم الا فيما رجا ثوابه
واذا تكلم اطرق جلساؤه كانما على رؤسهم الطير فاذا سكت تكلموا لا يتنازعون
عنده الحديث ومن تكلم عنده انصتوا له حتى يفرغ حديثهم عنده حديث
اولهم يضحك مما يضحكون منه ويتعجب مما يتعجبون منه ويصبر للغريب
على الجفوة فى منطقه ومسألته حتى ان كان اصحابه ليستجلبونهم ويقول اذا
رأيتم طالب حاجة يطلبها فارفدوه ولا يقبل الثناء الا من مكافئ ولا يقطع
على احد حديثه حتى يجوز فيقطعه بنهى او قيام گفت حسن بن على رضى الله
تعالى عنهما كه گفت حسين بن امير المؤمنين على رضى الله تعالى عنهما كه سوال كردم
پدر خود را يعنى امير المؤمنين على كرم الله وجهه از سيرة و طريقه و روش
رسول خدا صلى الله عليه وسلم در حق همنشينان خود و اصحاب خود پس گفت
امير المؤمنين على كرم الله وجهه كه بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم هميشه
كشاده روى و خنده رو و بود نرم خو درشت خو نبود و بود نرم جانب

یعنی مطیع و منقاد و قلیل الخلاف در امور مباحه و نبود درشت و نبود سخت
دل و سخت طبع و نبود بلند آواز کننده و نبود حداوند فحش در اقوال و افعال
طبعا و تکلفا و نبود عیب کننده هیچ شیء را بی جهت شرعی و نبود بخیل بچیزی
با هیچ کس و نبود بسیار مدح کننده و نبود بسیار مزاح کننده و با وجود علم
غفلت نمود ار میکرد غفلت را و اعراض را از چیزی که نمی خواستی آنرا و نمی بایستی
که صادر شود از فاعل آن و نمیکرد اید کسی را نا امید از چیزی که رغبت باو
نداشتی یعنی باظهار عدم رغبت خود نا امید نکردی امید واری را و اجابت
نمیکرد در چیزی که نمی خواست آنرا و تحقیق باز داشته بود نفس شریف خود
از سه چیز از جدال بی جهت شرع و از کردانیدن خود را یا دیگری را بزرک
بباطل و آنچیزی که نفع نکند او را و باز داشته بود مردم را از سه چیز یعنی
ذکر نمیکرد هیچ کس را و عیب نمیکرد هیچ کس را و جستجو نمیکرد چیزی
مخفی کسی را که شرمسار شود آن کس از اطلاع مردم بر آن و سخن نمیکرد
مگر در چیزی که امید میداشت ثواب آنرا و وقتی که سخن میگفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم خاموش می بودند و چشم فرو میداشتند
همنشینان و اصحاب او گویا که بر سرهای ایشان مرغان است و این کنایت

ازبودن

ازبودن ایشان نهایت سکون و سکوت زیرا انکه مرغ نمی نشیند مگر بر سر کسی که
خاموش با آرام تمام بود پس وقتی که خاموش می شد آن حبیب اکرم صلی الله علیه
وسلم تکلم میکردند اصحاب او و نزاع و خصومت نمیکردند در سخن نزدیک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و کسی که سخن میکرد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خاموش می بودند دیگران و می شنیدند سخن او را تا انکه فارغ می شد از تکلم
ان تکلم حدیث هم ایشان نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملفظ حدیث اول ایشان
بود در متوجه شدن و گوش داشتن آنحضرت بسوی آن و عدم ملال از آن
یا انکه حدیث اول ایشان اندر وی آمده بود یعنی کسی که اول آمده باشد
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم می بود حدیث برای او پس قضای حوائج ایشان
بر ترتیب قدوم ایشان میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا انکه مراد از
اول افضل در دین است خنده و تبسم میکرد حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
از چیزی که خنده میکردند اصحاب از آن و شگفت میکرد از چیزی که
شگفت میکردند از آن و صبر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای
غریب بر جفای او و بر درشتی و ترک ادب که صادر می شد از آن غریب در
وقت سوال تا انکه بوده اند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم که هر اینه

میکشیدند غربا را بسوی آنحضرة صلی الله علیه وسلم تا استفاده وکسب کنند
صحابه بسبب سؤالهای غربا از سید الانبیا صلی الله علیه وسلم علوم را
که استفاده نمیکنند در غیبت غربا زیرا نکه اصحاب از کمال هیبت وشهود عظمة
از آن حضرة صلی الله علیه وسلم سؤال کم میکردند وغربا واعراب هیبت کم
میداشتند وگستاخانه پیش می آمدند وسوال میکردند هرچه خاطر
آنها میگذشت پس جواب میداد آنهارا رسول کریم صاحب خلق عظیم
صلی الله علیه وسلم ومیگفت اصحاب خود را که چون به بینید جوینده حاجتی
را پس بدهید او را آنچه میخواهد واعانت او کنید تا در پیش مستمند بر او
که تو انیز کارها باشد نخواهنده بود دیگران به شکر انخواهنده
اندر مران وقبول نمیکرد مدح مرا از مماثل ومواربت یعنی از کسیکه مفرط
نبود وانحد نگذراند مدح را ونه مقصر بود از آنچه که حق سبحانه آنحضرة
را عطا کرده از مراتب رسالة ودرجات رفیعه وقطع نمیکرد آنحضرة صلعم
بر هیچکس کلام آن کس را یا کلام مقدس خود را تمام تجاوز نکردن آنکس از حق
پس قطع سخن میکرد بنهی کردن آنکس از کلام یا ببرخاستن خود از
مجلس مقدس اگر تجاوز میکرد آنکس از حق الحدیث العاشر حدثنا محمد بن بشار

ثنا عبد الرحمن

ثنا عبد الرحمن بن مهدی ثنا سفیان عن محمد بن المنکدر قال سمعت جابر بن عبد الله
یقول ما سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم شیئا قط فقال لا گفت محمد بن المنکدر
که شنیدم جابر بن عبد الله را که میگفت سوال کرده نشده پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم هرگز پس گفته باشد لا یعنی نگفتنی بلکه عطا میکرد سائل را یا جواب
میداد بقول حسن وجمیل نرفته کلمه لا بر زبان او هرگز مگر به اشهد ان لا اله
الا الله الحدیث الحادی عشر حدثنا عبد الله بن عمران ابو القاسم القرشی
المکی ثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن عبید الله عن ابن عباس قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود الناس بالخیر وکان اجود ما یکون
فی شهر رمضان حتی ینسلخ فیاتیه جبریل فیعرض علیه القرآن فاذا لقیه جبریل
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود بالخیر من الریح المرسلة گفت ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم سخی ترین مردم به بهترین
چیزها از مال وغیر آن وبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم سخی تر وقت
بودن او در ماه رمضان تا آنکه ماه باخر میرسید وسبب بودن او
در ماه رمضان سخی ترین بود که می آمد پیش او جبرئیل علیه السلام در
هر شبی از رمضان پس عرض میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جبرئیل

قرآن را الخ انچه در صحیحین واقع است یا انکه عرض میکرد جبرئیل بر رسول خدا
صلی الله علیه وسلم قرآن را و در روایتی واقع شده که هر دو بنوبت میخواندند
پاره را آنحضرت میخواند و جبرئیل می شنید و پاره را جبرئیل میخواند و آن
حضرت صلی الله علیه وسلم می شنید پس وقتی که ملاقات میکرد حبیب خدا را
جبرئیل علیه الصلوة والسلام می بود حبیب خدا صلی الله علیه وسلم سخی تر از
بادی که روان کرده شده است برای انواع خیر و منافع مثل راندن ابر
و باران و نعمت فراوان الحديث الثاني عشر حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا جعفر
بن سليمان عن ثابت عن انس بن مالك قال كان النبي صلى الله عليه وسلم
لا يدخر شيئا لغد گفت انس رضی الله تعالی عنه که بود نبی صلی الله علیه وسلم
که ذخیره نمیکرد هیچ شی را برای فردا شیخ ابن حجر گفته یعنی برای نفس مقدس
خود اما برای عیال خویش قوت یکساله ذخیره می ساخت و با وجود این
پیش از گذشتن سال خرج می شد آن ذخیره که برای عیال شریف می بود
بر حوائج محتاجان و مهمانان الحديث الثالث عشر حدثنا هارون بن موسى
بن ابي علقمة المدني حدثني ابي عن هشام بن سعد عن زيد بن اسلم
عن ابيه عن عمر بن الخطاب ان رجلا جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم

فسأله ان يعطيه فقال النبي صلى الله عليه وسلم ما عندي شيء ولكن ابتع علي
فاذا جاءني شيء قضيته فقال عمر يا رسول الله قد اعطيته فما كلفك الله ما لا تقدر
عليه فكره النبي صلى الله عليه وسلم قول عمر فقال رجل من الانصار يا رسول الله
انفق ولا تخف من ذي العرش اقلالا فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم
وعرف في وجهه البشر لقول الانصاري ثم قال بهذا امرت مروی است
از عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه که بدرستی مردی آمد پیش پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم پس سوال کرد پیغمبر خدا را اینکه عطا کند او را چیزی پس گفت
نبی صلی الله علیه وسلم که نیست نزد من چیزی موجود ولیکن خرید کن
چیزی که میخواهی بمقابله بهائی که ادای آن بر ذمه من است پس وقتی که بی
آید مرا چیزی ادا میکنم آن دین را برهم نشود طبع کل ان ناله بلبل آواز کدا
رونق بازار کریم است پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه که ای رسول خدا
صلی الله علیه وسلم عطا کرده این سائل را و ادا کرده آنچه بر ذمه تو بود
انحوا این سائل بدادن چیزی پیش از این بار یا بکلام جمیل که بمنزله
اعطا است پس اکتفا کن بآن و ثقل دین بر ذمه خود مگیر زیرا نکه
تکلیف نکرده است ترا الله تعالی بچیزی که قادر نباشی بر آن پس دشوار شد

رضی الله عنه

نبی صلی الله علیه وسلم قول عمر را از حیثیة التوام آن قول حرمان سائل را نه برای
آنکه در قول مخالفة شرع شریف بود کذا فی الشروح الکرام پس گفت مردی
از انصار که ای رسول خدا انفقه کن و بده محتاجان او مترس از خداوند عرش
چیزی را از فقر که خداوند عرش سبحانه وتعالی مدبر امر است از آسمان تا
زمین وخالق عرش با آن عظمة جسم است وقادر علی الاطلاق است قلة
و کمی راه ندارد بسوی خزائن او جلت نعماه پس تبسم کرد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و شناخته و دیده شد در روی منور او خوشی و تازگی
و فرخندگی بقول آن انصاری پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که
بهمین نفقه کردن وعدم خوف از فقر امر کرده شده ام از خدای کریم تعالی
الحدیث الرابع عشر حدثنا علی بن حجر ثنا شریک عن عبد الله بن محمد بن
عقیل عن الربیع بنت معوذ بن عفرا قالت اتیت النبی صلی الله علیه وسلم
بقناع من رطب واجر زغب فاعطانی ملا کفه حلیا او ذهبا گفت ربیع
رضی الله تعالی عنها که آمدم بنزد نبی صلی الله علیه وسلم به طبقی از خرمای تر و از بادرنگ
خورد صاحب موهای خورد پس عطا کرد مرا قدر پری دست پر کرم
خود پیرایها و زیورها یا گفت پری دست مبارک طلا ای زر تو بر دامن

ایما

امید ما ، و از کرمت نعمت جاوید ما ، جانم ز نوال خلق بس کرده که زدست
تو شد نواله هر وعده ، قارون شده از عطات عیسی ، هارون در برات
موسی ، تا عقل مرا بده که هست خواند ، تقدیر برات دولتم راند ، از هاتف
دولتم بهر دم ، این بانگ رسد کاصبت فالزم ، الحدیث الخامس عشر
حدثنا علی بن خشرم وغیر واحد قالوا انبانا عیسی بن یونس عن هشام
بن عروة عن ابیه عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبل الهدیة
ویثیب علیها مروی است از ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی [عنها] که بدرستی
نبی صلی الله علیه وسلم قبول میکرد هدیه را و بدل آن میداد صاحب هدیه
بدانکه اقل جزاء هدیه برابر قیمة هدیه می بود کذا فی الشروح الکرام
وبدانکه هر دو حدیث اخیر دلالت دارد بر کمال سخاوة آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لیکن چون سخاوة از محاسن اخلاق است پس برای این
مناسبة ذکر کرده است آن هر دو را در باب الخلق والله اعلم بالصواب
باب ما جاء فی حیاء رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب جمیل و نهم است
در احادیث لطیفه که ثابت شده است در بیان حیاء رسول خدا صلی الله
علیه وسلم ، صفة شرم نبی را است بقدر حسنش ، نه نظیرش بحیله و نه بجنس از خوبان

ومسکین نظام الدین عرض بنا ذا آورده این ابیات را باب حیا حشیم حبیب

خدا است واقع زان خبر کل الحیا است وآن دهنش باب کلام خدا

خسروا ازان گفت به نعت صفا حشیم تو در واذه احسان کشاد لعل

تو گنجینه رحمان کشاد و در این باب مستطاب مصنف رحمة الله تعالی

دو حدیث لطیف آورده است و بس سوال هست که شیخ اندرون

باب حیا بلکه این دو حدیث اقتصار کرد مجرا جواب برد حیا آورد

نظام الدین کند به باب حیائش مناسبه پیدا حیا میان دو حشیم کریمتین

چو هست ازان میان حدیثین کرده ذکر حیا کریم مقتدرا نام تو حبیبی

ورحیم به اعتماد حیا تو آمدم بدعا طفیل انکه حیائش ستوده رب

محمد انکه حبیب خدا رسول خدا طفیل آل کرام و صحابه اخیار که جمله اهل

حیا اند و اهل صدق و صفا حیا رفیق عطا کن و دهش توفیق که کلا

نایدش به عمل خیر رغبت بیضا الحدیث الاول حدثنا محمود بن غیلان

ثنا ابو داود ثنا شعبة عن قتادة قال سمعت عبد الله بن ابی عتیبة یحدث

عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد حیاء

من العذراء فی خدرها وکان اذا کره شیئا عرفناه فی وجهه گفت ابو سعید

خذری

خدری رضی الله تعالی عنه که بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم سخت تر و زیاده

تر از روی حیا از دختر بکر که در پرده خود است و به نهایة حیا می باشد و بود

رسول خدای صلی الله علیه وسلم که چون ناخوش میکرد چیزی را می شناختیم

اثر آن را در روی منور او خوکه از شرم نشیند به جبین تازه روباشد

ذات صاحب دین یعنی از غایت حیا تکلم نمیکرد به آن بلکه متغیر می شد رنگ

روی مبارک او پس معلوم میکردند صحابه کرام ناخوشی آن سرور عالم

را از ان چنین شرمی که داده اند بخوبان مبادکم مقدار حسن را زحیا

می توان شناخت الحدیث الثانی حدثنا محمود بن غیلان ثنا وکیع ثنا

سفیان عن منصور عن موسی بن عبد الله بن یزید الخطمی عن مولی

لعائشة قال قالت عائشة ما نظرت الی فرج رسول الله صلی الله علیه وسلم

او قالت ما رایت فرج رسول الله صلی الله علیه وسلم قط گفت ام المومنین

عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که قط نکرده ام سوی قبل رسول خدای

صلی الله علیه وسلم هرگز یعنی حیا آن حبیب خدای صلی الله علیه وسلم

بانیمر تبه بود که در وقت جماع ستر میکرد فرج مقدس خود را به نوعی

که نمی دید آنرا عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و همچنین میکرد در نوبت

سایر ازواج مطهرات علیه افضل الصلوات واجمل التحیات ٭ از برکت حیاء محمد تو

ای کریم ٭ ستر عیوب ما کنی از فضل ای حکیم ٭ گفتی حیا کنم ز مسلمان موسفید ٭

هر موسیه زشرم تو دارد بسی امید ٭ دارای طفیل احمد شرم نظام دین ٭ آن

رحمت وحبیب تو عتیق حیا امین ٭ باب ما جاء فی حجامة رسول الله صلی الله

علیه وسلم این باب بنجاهم است در احادیث شریفه که ثابت شده در حجامت

رسول خدای صلی الله علیه وسلم ٭ باب در وصف حجامت که نبی کرد گزین ٭

گفته بهتر دواهاست برای انسان ٭ در قاموس گفته الحجامة ککتابة حرفة

الحجام ودر معرب آورده المحجمة بکسر میم قاروره حجام والمحجمة بفتح میم موضع

حجامت انکردن شیخ ابن حجر رحمه الله تعالی گفته که چون بحجامت خون کشند استفراغ

خون رقیق از نواحی پوست حاصل می گردد تنقیح سطح بدن میکند بخلاف

فصد که بنشتر رگ میکشایند بآن استفراغ کلی از عروق خاصه حاصل میگردد

و رسول خدای صلی الله علیه وسلم حجامت بسیار میکرد و حجامت اولی است در

بلاد حاره ومستحب است برای صبیان وبرای کسی که متقوی نباشد بفصد

و در این باب شش حدیث است الحدیث الاول حدثنا علی بن حجر ثنا اسمعیل

ابن جعفر عن حمید قال سئل انس بن مالک عن کسب الحجام فقال انس احتجم

رسول الله صلی الله علیه وسلم حجمه ابو طیبة فامر له بصاعین من طعام وکلم

اهله فوضعوا عنه من خراجه وقال ان افضل ما تداویتم به الحجامة او ان من امثل

دوائکم الحجامة گفت انس رضی الله تعالی عنه که طلب حجامت کرد رسول خدای صلی الله

علیه وسلم حجامت کرد آنحضرت را ابو طیبه پس امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

برای ابو طیبه بدو صاع از گندم یعنی امر خادمان خود را فرمود که تو بدو

صاع گندم وجه اجرة حجامت دهند وکلام کرد یعنی امر کرد رسول خدا صلی الله علیه

وسلم قوم او را یعنی خواجگان او را که چیزی از خراج او گفتند پس کم کردند از ذمه

او بعض خراج که مقرر بود بر او مروی است که یک صاع از دو صاع کم کردند و

گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که عقیق بهترین چیزی که تداوی میکنید

شما بدان حجامت است یا گفت که عقیق از افضل وبهتر دوا شما حجامت است

الحدیث الثانی حدثنا عمرو بن علی ثنا ابو داود ثنا ورقاء بن عمر عن عبد الاعلی

عن ابی جمیلة عن علی رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وامرنی

فاعطیت الحجام اجره مروی است از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که بدرستی

نبی صلی الله علیه وسلم حجامت کرد و امر کرد مرا بدادن اجرة آن پس دادم حجام را

مزدوری آن یعنی دو صاع الحدیث الثالث حدثنا هارون بن اسحاق الهمدانی

ثنا عبدة عن سفيان الثوري عن جابر عن الشعبي عن ابن عباس قال ان
النبي صلى الله عليه وسلم احتجم في الاخدعين وبين الكتفين واعطى الحجام اجره
ولو كان حراما لم يعطه گفت ابن عباس رضي الله تعالى عنهما که بدرستی نبی صلی الله عليه
وسلم حجامت کرد در میان دو رگ که در دو جانب گردن است در موضع
حجامت و میان دو شانه مبارک و داد حجام را مزد آن و اگر کسب حجامت حرام
می بود نمی داد رسول خدای صلی الله علیه وسلم آجر آنرا بوی الحديث الرابع
حدثنا هارون ابن اسحاق ثنا عبدة عن ابن ابي ليلى عن نافع عن ابن
عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم دعا حجاما فحجمه وسأله كم خراجك فقال ثلثة آصع
فوضع عنه صاعا واعطاه اجره مروی است از ابن عمر رضی الله تعالى عنهما
که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم طلب حضور کرد حجامی را پس حجامت کرد
نبی را صلی الله علیه وسلم آن حجام و پرسید نبی صلی الله علیه وسلم او را که چند است
خراج تو پس گفت آن حجام که سه صاع است پس امر کرد آن حضرت صلی الله علیه
وسلم خواجگان آن حجام را که تخفیف یک صاع کردند از خراج او و داد
نبی صلی الله علیه وسلم آن حجام را اجرة او و شیخ ابن حجر نقل کرده که این حجام
همان ابو طیبه سابق است الحديث الخامس حدثنا عبد القدوس بن محمد

بن العطار البصري ثنا عمرو بن عاصم ثنا همام وجرير بن حازم قالا ثنا قتادة عن
انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحتجم في الاخدعين و
الكاهل وكان يحتجم لسبع عشرة وتسع عشرة واحدى وعشرين گفت انس بن
مالک رضی الله تعالى عنه بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم که حجامت میکرد در دو
رگ که در دو جانب گردن است در موضع حجامت و میان دو شانه مبارک
و بود که حجامت میکرد رسول خدای صلی الله علیه وسلم در روز هفدهم و
در روز نوزدهم و در روز بیست یکم از ماه الحديث السادس حدثنا اسحاق
بن منصور ثنا عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن انس بن مالك ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم بملل على ظهر القدم مروی است از انس
بن مالک رضی الله تعالى عنه که بدرستی پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم حجامت
کرد و حال آنکه او صاحب احرام بود در موضع ملل بر پشت قدم مبارک
بدانکه ملل بفتح هر دو لام نام موضعی است میان مکه معظمه و مدینه منوره
بر هفده میل از مدینه منوره کذا في النهاية باب ما جاء في اسماء رسول الله
صلى الله عليه وسلم این باب پنجاه و یکم است در احادیث لطیفه که ثابت شده
در بیان اسماء شریفه رسول خدای صلی الله علیه وسلم باب اسماء نبی آنکه چه

اسمای خدا * همه حسنی است بهر اسم که خوانیش بخوان * و در این باب مستطاب
دو حدیث است الحدیث الاول حدثنا سعید بن عبد الرحمن المخزومی
وغیر واحد قالوا حدثنا سفیان عن الزهری عن محمد بن جبیر بن مطعم
عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لی اسماء انا محمد وانا احمد وانا
الماحی الذی یمحو الله بی الکفر وانا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی وانا العاقب
والعاقب الذی لیس بعده نبی گفت جبیر بن مطعم رضی الله تعالی عنه که گفت
رسول خدای صلی الله علیه وسلم که مرا نامها است منم محمد ام * محمد که بی دعوی
تخت و تاج * ز شاهان به شمشیر بستد خراج * چه نام است این که در دیوان
هستی * بر فکر فته نامی پیش دستی * و منم احمد ام * احمد مرسل آن خلاصه کون
پرده پوش امم بدامن عون * احمد مرسل آن چراغ جهان * رحمت عالم آشکار
و نهان * همتش الرفیق الاعلی جوی * غیرتش لا نبی بعدی گوی * و منم ماحی ام
یعنی محو کننده ام کفر را * بلا قامت لات بشکست خیره * به اعزاز دین آب عزا ببرد *
و منم حاشرم که حشر کرده خواهند شد مردم بر قدم من یعنی روز قیمه
پیش همه مردم خواهم بود * وایشان در پس من * امام رسل پیشوای سبیل
امین خدا مهبط جبرئیل * و منم عاقبم یعنی من خاتم رسل و آخر انبیاام

آن ختم

آن ختم پیمبران مرسل * حلوای پسین و ملح اول * الحدیث الثانی حدثنا محمد بن
طریف الکوفی ثنا ابو بکر بن عیاش عن عاصم عن ابی وائل عن حذیفة قال
لقیت النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض طرق المدینة فقال انا محمد وانا نبی الرحمة
ونبی التوبة وانا المقفی وانا الحاشر ونبی الملاحم حدثنا اسحاق بن منصور ثنا النضر
بن شمیل ثنا حماد بن سلمة عن عاصم عن زر عن حذیفة عن النبی صلی الله علیه
وسلم نحوه بمعناه هکذا قال حماد بن سلمة عن عاصم عن زر عن حذیفة گفت
حذیفه رضی الله تعالی عنه که لقا کردم و رسیدم نبی را صلی الله علیه وسلم در بعضی
از راه مدینه منوره پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم که منم محمد ام و منم احمد ام و منم
نبی رحمة ام یعنی من آن نبی ام که کرده است الله تعالی ذات مرا رحمة عالمیان قال
الله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعلمین * احمد مرسل که خرمه خاک اوست *
هر دو جهان بسته فتراک اوست * احمد مرسل که نوشته قلم * حمد بنام وی و
حامیم هم * و منم نبی توبه ام برای آنکه آنحضرة صلی الله علیه وسلم تواب و کثیر
الرجوع است سوی خدای تعالی چنانچه گفته است آنحضرة صلی الله علیه وسلم
انی استغفر الله فی الیوم سبعین مرة او مائة مرة یعنی استغفار میکنم خدای تعالی را
در روز هفتاد بار یا صد بار و برای آنکه مقبول است توبه از امة او بمجرد استغفار

خلاف امم سابقه و من متّقی ام یعنی آخر و خاتم پیغمبرانم ❁ اول بیت ارچه بنام تو بیت
حکم تو چو به قافیه آخر نشست ❁ هرچه ز بیگانه و خیل تو اند ❁ جمله درین خانه طفیل
تو اند ❁ مهر شد این نامه بعنوان تو ❁ ختم شد این خطبه بدوران تو ❁ و من حاشرم
یعنی حشر کرده میشود تمام مردم را در روز محشر عقیب من و پس من و من نبی
ملاحم ام یعنی نبی حرب و قتال و کثیر الجهاد ام ❁ مصطفی بر کافران دریای از لشکر ❁
کشید ❁ موج آن دریا دلیران اولی باس شدید ❁ تیغ او بان سفید آسمان بر ❁
رواز آمده ❁ از سر هر دو سیاهی سرخرو باز آمده ❁ باب ما جاء فی عیش
رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب پنجاه و دویم است در بیان عیش رسول
خدای صلی الله علیه و سلم در قاموس آورده که عیش عبارة است از حیوة و
طعام و آنچه بآن زیست شود ❁ باب در عیش نبی نیز که این بار دگر ❁ بهر اغراض
ذکر کرده مصنّف تبیان ❁ گر تو خواهی که شوی واقف اغراض دگر ❁ باز گردان
تو سوی تحفهٔ نظامیهٔ عنان ❁ و درین باب مستطاب نه حدیث است ❁ باب
بیان است ز عیش نبی ❁ تسع حدیث آمده از ترمذی ❁ خلد چو این نه نه بان
هشت باغ ❁ هشت بهشت از نه او با فراغ ❁ خواهش آن عیش به اهل بهشت ❁
ساخته او کا داد از آن نه بهشت ❁ هر که جز آن عیش بود خوردنش ❁ عیش منغّص

بودش

بودش دایما یا حق و یا ثبت معاش و معاد ❁ بهر رسول شرف دین و داد ❁ از کرم خویش
نظامی نواز ❁ بهره زان عیش نصیبش بساز ❁ الحدیث الاول حدثنا قتیبة بن سعید
ثنا ابو الاحوص عن سماک بن حرب قال سمعت النعمان بن بشیر یقول الستم فی
طعام و شراب ما شئتم لقد رایت نبیکم صلی الله علیه و سلم و ما یجد من الدقل ما
یملأ بطنه گفت سماک بن حرب / شنیدم نعمان بن بشیر را که میگفت / آیا نیستید
یعنی هستید در طعام و شراب آنچه که میخواهید از آن هر دو تناول میکنید و متنعم
می شوید سوگند خدا که بتحقیق دیدم نبی شما را صلی الله علیه و سلم در آن حال که
نمی یافت از خرما نبوده و خشک چیزی که برساند آن چیز شکم مبارک او را
به سبب بی توجهی و عدم التفات آنحضرة بدنیا و آنچه در دنیا است بدانکه مقصود
از این کلام تقریع و توبیخ است الحدیث الثانی حدثنا هارون بن اسحاق ثنا عبدة
عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت ان کنا آل محمد نمکث شهرا ما نستوقد
بنار ان هو الا التمر و الماء گفت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که
بدرستی بودیم یعنی ما آل و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که درنگ میکردیم یک
ماه در آن حال که نمی افروختیم آتش را برای پختن چیزی نبود غذا اهل بیت
مگر خرما و آب الحدیث الثالث حدثنا عبد الله بن ابی زیاد ثنا سیار ثنا سهل

بن اسلم عن يزيد بن ابي منصور عن انس عن ابي طلحة قال شكونا الى رسول
الله صلى الله عليه وسلم الجوع ورفعنا عن بطوننا عن حجر حجر فرفع رسول الله
صلى الله عليه وسلم عن بطنه عن حجرين قال ابو عيسى هذا حديث غريب من
حديث ابي طلحة لا نعرفه الا من هذا الوجه ومعنى قوله ورفعنا عن بطوننا
عن حجر حجر كان احدهم يشدّ في بطنه الحجر من الجهد والضعف الذي به من
الجوع كفت ابو طلحه انصاري رضى الله تعالى عنه كه گله كرديم پيش رسول خدا
صلى الله عليه وسلم گرسنگى را وبرداشتيم جامهاى خود را از شكمهاى خود
از سنگى سنگى كه بسته شده بود بر شكم هر يك از ما يك سنگ پس دور ساخت
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم جامه خود را از شكم مقدس خود از دو سنگ
كه بسته بود بر شكم مبارك خويش كفت ابو عيسى مصنف اين كتاب مستطاب
كه معنى قول ابي طلحه كه ورفعنا عن بطوننا الخ اين است كه بود يكى از ايشان
كه سخت مى بست بر شكم خود سنگ را از جهت مشقه وضعف كه با او حاصل
مى شد از گرسنگى الحديث الرابع حدثنا محمد بن اسمعيل ثنا آدم بن ابي
اياس ثنا شيبان ابو معاوية ثنا عبد الملك بن عمير عن ابي سلمة بن
عبد الرحمن عن ابي هريرة قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم في ساعة لا يخرج

فيها ولا يلقاه فيها احد فاتاه ابو بكر فقال ما جاء بك يا ابا بكر فقال خرجت القى
رسول الله صلى الله عليه وسلم وانظر في وجهه والتسليم عليه فلم يلبث ان
جاء عمر فقال ما جاء بك يا عمر قال الجوع يا رسول الله فقال رسول صلى الله عليه
وسلم وانا قد وجدت بعض ذلك فانطلقوا الى منزل ابي الهيثم ابن التيهان
الانصاري وكان رجلا كثير النخل والشاء ولم يكن له خدم فلم يجدوه فقالوا
لامرأته اين صاحبك فقالت انطلق يستعذب لنا الماء فلم يلبثوا ان جاء
ابو الهيثم بقربة يزعبها فوضعها ثم جاء يلتزم النبي صلى الله عليه وسلم و
يفديه بابيه وامه ثم انطلق بهم الى حديقته فبسط لهم بساطا ثم انطلق
الى نخلة فجاء بقنو فوضعه فقال النبي صلى الله عليه وسلم افلا تنقيت لنا من
رطبه فقال يا رسول الله اني اردت ان تختاروا او تخيروا من رطبه وبسره
فاكلوا وشربوا من ذلك الماء فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا والذي نفسي
بيده من النعيم الذي تسألون عنه يوم القيمة ظل بارد ورطب طيب وماء
بارد فانطلق ابو الهيثم ليصنع لهم طعاما فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا
تذبحن لنا ذات در فذبح لهم عناقا او جديا فاتاهم بها فاكلوا فقال النبي
صلى الله عليه وسلم هل لك خادم قال لا قال فاذا اتانا سبي فأتنا فاتي النبي صلى الله عليه وسلم

براسين ليس معهما ثالث فاتاه ابو الهيثم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اختر
منهما قال يا نبي الله اختر لي فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان المستشار مؤتمن
خذ هذا فانه رايته يصلي واستوص به معروفا فانطلق ابو الهيثم الى امراته
فاخبرها بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت امراته ما انت ببالغ
ما قال فيه النبي صلى الله عليه وسلم الا ان تعتقه قال فهو عتيق فقال النبي
صلى الله عليه وسلم ان الله لم يبعث نبيا ولا خليفة الا وله بطانتان بطانة
تامره بالمعروف وتنهاه عن المنكر وبطانة لا يالوه خبالا ومن يوق بطانة
السوء فقد وقي گفت ابو هریره رضی الله عنه که برآمد نبی صلی الله علیه وسلم
در ساعتی که نمی برآمد دران ساعت و ملاقی نمی شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
هیچکس دران ساعت بحسب عادت پس آمد پیش آن سرور صلی الله علیه وسلم
ابو بکر رضی الله عنه پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم که چه چیز آورد ترا درین
وقت ای ابا بکر پس گفت ابو بکر که برآمده ام تا ملاقات کنم رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم و نظر کنم در روی منور او و سلام گویم بروی سلام گفتنی
بجهه مشغول کنم دیده و دل را که مدام ؏ دل ترا میطلبد دیده ترا میجوید پس
درنگ نکرده بود ابو بکر نزد حبیب خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه آمد عمر رضی الله تعالی

عنه

عنه پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم که چه چیز آورد ترا ای عمر درین ساعت گفت
عمر که آورد مرا گرسنگی ای پیغمبر خدا اما بمشاهده جمال جهان آرای و معاینه حسن
جان افزای تو تسلی و آرام حاصل کنم و از الم جوع فارغ باشم پس گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که من تحقیق یافته ام در خود بعض جوع را پس روان
شدند رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما سوی
منزل ابی الهیثم و بود ابو الهیثم صاحب خرمای بسیار و صاحب گوسفند بسیار
و نبود او را خادمی و غلامی پس نیافتند ابی الهیثم را در منزل پس گفتند زن
او را که کجا است شوهر تو پس گفت آن زن که رفته است تا آب شیرین بیارد
برای ما پس درنگ نکردند که آمد ابو الهیثم به مشکی پر آب بمشقت برمیداشت
آن مشک را از گرانی بار او پس نهاد آن مشک را پس تر آمد در آغال که در بر
میگرفتی و می چسپیدی نبی را صلی الله علیه وسلم بقصد تبرک و فدای می ساختی
بر او پدر خود را و مادر خود را و میگفتی فدای تو باد پدر من و مادر من
پس تر روان ساخت ایشان را سوی بوستان و نخلستان خود پس تر گسترد
برای ایشان بساطی پس تر روان شد سوی درخت خرما پس آورد خوشه
خرما که در او غوره خرما و خرما تر و خرمای خشک بود پس نهاد آنخوشه را

پیش ایشان پس کفت نبی صلی الله علیه وسلم ایا انتخابی کردی پس نه برکزیدی و
جدا کرده بیا وردی برای ما خرما تر یعنی چیده انکردی جدا نکردی پس
کفت ابو الهیثم ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی من خواستم این را که
کزینید شما از خرما تر و غوره آن یعنی من خوشه خرما را برای این آوردم
که شما از غبته بهر قسم خرما که باشد پس تناول کردند [تناول کنید] و خوردند خرما را و
نوشیدند از آن آب شیرین که آورده بود ابو الهیثم در مشک پس کفت نبی
صلی الله علیه وسلم که این یعنی آنچه که پیش ما آورده شده است سوکند آن
ذات حق که نفس من در دست قدرت اوست از نعیم است که پرسیده می
شوید از آن در روز قیامت یعنی سایه سرد و خرمای پاکیزه و آب سرد پس
روان شد ابو الهیثم تا بسازد برای ایشان طعامی پس کفت نبی صلی الله علیه
وسلم که ذبح مکن برای ما آنچه شیر دار بود پس ذبح کرد برای ایشان بز
ماده چار ماهه یا بزی که یک ساله نبود پس آورد ابو الهیثم پیش ایشان آن
نان خورش کوشت را پس تناول کردند و خوردند آن را پس کفت نبی صلی الله علیه
وسلم ایا مر ترا خادمی هست کفت ابو الهیثم نی کفت نبی صلی الله علیه وسلم که پس
وقتی که بیاید ما را برده بیا پیش ما تا برده دهیم ترا پس آورده شد نبی را صلی الله

علیه وسلم

علیه وسلم دو برده که نبود با آن دو سیومی پس آمد نبی را صلی الله علیه وسلم ابو الهیثم
پس کفت نبی صلی الله علیه وسلم برکزیده کن یکی از این هر دو برده هر کرا
خواهی کفت ابو الهیثم که ای نبی برکزیده خدا برکزیده بکن تو یکی از این دو را
برای من پس کفت نبی صلی الله علیه وسلم بدرستی آنکسی که طلب مشورة
کرده شود از او امین است پس لازم است او را که رعایت حال طالب
مشورة کند و آنچه الیق و انسب بود با او بکوید و روا نیست که کتمان کند
و بپوشد چیزی را که در وی صواب و صلاح مستشیر بود پس از آن کفت
بکیر این برده را بدرستی شان این است که دیدم او را که نماز میکذارد
و دلیل خیریة و نیک بودن انسان نماز خواندن است و قبول بکن وصیة
مرا در حق او قبول کردنی که نیک است پس رفت ابو الهیثم سوی زن خود
پس خبر داد زن خود را بکفته پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که کفت مرا قبول
بکن وصیة مرا در حق او پس کفت زن ابو الهیثم که نیستی تو رسنده و بجا آرنده
چیزی را که کفته است نبی صلی الله علیه وسلم در شان آن برده مکر انکه آزاد
کنی او را کفت ابو الهیثم که پس او آزاد است پس خبر کرد ابو الهیثم نبی را صلی الله علیه
وسلم بمقاله زن خود پس کفت نبی صلی الله علیه وسلم که تحقیق الله تعالی مبعوث نکرده است

هیچ پیغمبر را ونه هیچ خلیفه را فضلا عن غیرهما مگر در این حال که مر او را دو داد
دانست که مطّلع است بر اسرار و خفایا احوال او و مشتشار او است یکی از دو داد
دان او را ندانی است که امر میکند او را بچیز نیک و باز میدارد او را از
چیز بد و دوم داندانی که تقصیر نمیکند در بدخواهی و منع نمیکند او را
از فسادی که کند آنرا و کسی که نگاه داشته شد از دو اندانی که اختصاص به
فساد دارد و پیشه او محض ادخال در فساد است پس تحقیق نگاه داشته
شد او را از فساد و ضرر وی الحدیث الخامس حدثنا عمر بن اسمعیل بن مجالد
بن سعید حدثنی ابی عن بیان بن بشر عن قیس بن ابی حازم قال سمعت
سعد بن ابی وقاص یقول انی لاول رجل اهراق دما فی سبیل الله وانی لاول
رجل رمی بسهم فی سبیل الله لقد رایتنی اغزو فی العصابة من اصحاب محمد
صلی الله علیه وسلم ما ناکل الا ورق الشجر والحبلة حتی ان احدنا لیضع کما تضع
الشاة والبعیر واصبحت بنو اسد یعزرونی فی الدین لقد خبت اذا وضل
عملی گفت قیس که شنیدم سعد بن ابی وقاص را که میگفت که تحقیق من
هر آینه اول مردی ام که ریخته است خون را در راه خدای تعالی به شکستن
سر کافر و تحقیق من هر آینه اول مردی ام که انداخته است تیر را در راه

خدای تعالی

خدای تعالی سوگند بخدا که هر آینه تحقیق دیده ام خود را که غزا و جنگ میکردم
در جماعة از اصحاب محمد صلی الله تعالی علیه وسلم در حالتی که نمی خوردیم مگر برگ
درخت و میوه درخت خار دار تا آنکه بدرستی یکی از ما هر آینه فرو می افکند
یعنی غایط میکرد چنانچه فرو می افکند گوسفند و اشتر پشکل را برای کمال خشکی
آن خوراک و گشتند بنو اسد که واقف میکردانند مرا و تعلیم میکنند مرا
در دین یعنی میخواهند که احکام فرایض و آداب نماز مرا تعلیم کنند سوگند
خدای تعالی که تحقیق بی بهره ماندم و نا امید شدم وقتی که محتاج شدم
بتعلیم و تادیب بنو اسد و ضایع و باطل گردد عمل من یعنی من از اصحاب
رسول خدا هستم و نماز و احکام دین از آنحضرة آموخته ام و بآن حضرة
صلی الله علیه وسلم نماز گذارده ام پس بنو اسد را چه وجود و چه یارا که مرا تادیب
کنند و عیب من کنند در اداء نماز و آنچه میگویند خلاف واقع است بدانکه
بنو اسد قبیله ایست از کوفه و ایشان پیش حضرة عمر رضی الله عنه شکایت
سعد کردند که وی نماز را بطریق مسنون ادا نمیکند و چون سعد شنید
که ایشان اینچنین در حق او گفتند این سخن در ردّ ایشان گفت و بدانکه
وجه مناسبة این حدیث بعنوان باب این است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم

در این غزا با آن جماعه اصحاب خود تشریف برده بود چنانکه حدیث صحیحین دال است
بر آن الحدیث السادس حدثنا محمد بن بشار ثنا صفوان بن عیسی ثنا عمرو بن
عیسی ابو نعامة العدوي قال سمعت خالد بن عمير وشويسا ابا الرقاد قالا
بعث عمر بن الخطاب عتبة بن غزوان وقال انطلق انت ومن معك من الجيش
حتى اذا كنتم في اقصى ارض العرب وادنى بلاد ارض العجم فاقبلوا حتى اذا
كانوا بالمربد وجدوا هذا الكذان فقالوا ما هذه هذه البصرة فساروا
حتى اذا بلغوا حيال الجسر الصغير فقالوا ههنا امرتم فنزلوا فذكروا الحديث
بطوله قال فقال عتبة بن غزوان لقد رايتني واني لسابع سبعة مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم ما لنا طعام الا ورق الشجر حتى تقرحت اشداقنا فالتقطت
بردة فقسمتها بيني وبين سعد فما منا من اولئك السبعة احد الا وهو
امير مصر من الامصار وستجربون الامراء بعدنا گفتند خالد بن عمير
و شويس که فرستاد امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه عتبة بن غزوان
را رضی الله تعالی عنه و گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه که روان شو تو
و آنکه با تست از لشکر تا وقتی که باشید شما در زمینی که دورتر است از
زمین عرب و نزدیکتر است به بلاد زمین عجم یعنی نهایت زمین تو و لشکر تو

من الجيش صح

منتهى

منتهی زمین عرب و مبتدا از زمین عجم است پس متوجه شدند عتبه و
لشکر او بجانبی که امر کرده بود امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه تا آنکه
وقتی که رسیدند بمربد بصره یعنی بمکانی که در آن شتران مردم محبوس
می بود و از آن سر حد تجاوز نمیکردند یافتند این سنگهای نرم و سست
و سفید مانند کلوخ پس گفتند بعضی آنها ببعضی که چیست نام این زمین
جواب دادند بعضی که این بصره است و در لغة بصره سنگ سست را
گویند که سفیدی زند پس روان شدند تا وقتی که رسیدند برابر پل
خورد پس گفتند در میان خودها که درینجا امر کرده شده ایم به نزول و
اقامة در آن برای منع اعدا و سد راه آنها پس فرود آمدند و اقامة کردند
در آن جای پس ذکر کردند راویان الحدیث را بدرازی گفت راوی پس
گفت عتبه بن غزوان سوگند خدا که هر آینه تحقیق دیده ام خود را و
حال آنکه بدرستی من هر آینه یکی بودم از هفت کس با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم نبود ما را طعام مگر برگ درخت تا آنکه شکافته و ریش دار شده بود
گوشه های دهنهای ما پس ناگاه رسیدم بر چادر مخطط و بریدیم آنرا
پس کردم آنرا میان خود و میان سعد بن ابی وقاص پس نیست از آن

قسمت صح

هفت تن هیچکس مکر باین حال که او امیر و فرمان روای شهر بود که استاد
شهرهای بزرک یعنی ابو بکر صحبة رسول خدا صلی الله علیه وسلم توفیق کمال
بآن ریاضات و عبادات دینیه یافتیم و بپایه امارة و ملک و دولت رسیدیم
فقد و داست که می آزمایید فرمان روایان را پس از ما و غرض عتبه رضی الله
تعالی عنه اخبار است باین که امرا و حکام بعد از ما در عدل و دیانت مقصر
خواهند بود و حرص و حب دنیا بر آنها غالب خواهد آمد کاسه چشم حریصان
پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد الحدیث السابع حدثنا عبد الله بن
عبد الرحمن ثنا روح بن اسلم ابو حاتم البصری ثنا حماد بن سلمة ثنا ثابت عن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد اخفت فی الله وما یخاف
احد ولقد اوذیت فی الله وما یؤذی احد ولقد اتت علی ثلثون من
بین لیلة ویوم مالی ولبلال طعام یاکله ذو کبد الا شیء یواریه ابط بلال
کفت انس رضی الله تعالی عنه که کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوکند خدا
هر اینه تحقیق ترسانیده شدم در اظهار دین خدا و حال انکه ترسانیده
نخواهد شد هیچکس غیر از من در اظهار دین خدا مثل ترسانیده شدن
من و هر اینه تحقیق آزار داده شده ام در راه خدا و اظهار دین خدا و حال

انکه

انکه آزار داده نخواهد شد هیچکس غیر از من مانند آن آزار برای انکه
من در وقت دین اسلام اولا تنها و بیکس بودم پس تخویف و ایذا کردند
مرا کفار بنهایة ترسانیدن و غایة آزار دادن و سوکند خدا که هر اینه تحقیق
آمده است بر من سی شبانروز بیکجا در آنحال که نبود برای من و برای
بلال طعامی که بخورد آنرا خداوند جکر از حیوان یا از آدمی مکر چیزی که می
پوشید آنرا ابط بلال مولانا نظامی کنجوی در نعت شریف کفته بیت و شکر
کشت غبار درت بیته و عناب شده شکوت یک کف پست تو بحر
عشق بر که جهل بود تماشای عشق الحدیث الثامن ثنا عبد الله بن عبد الرحمن
انبا عفان بن مسلم ثنا ابان بن یزید العطار ثنا قتادة عن انس بن مالک
ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یجتمع عنده غداء ولا عشاء من خبز ولحم الا علی
ضفف قال عبد الله قال بعضهم هو کثرة الایدی مروی است از انس
بن مالک رضی الله تعالی عنه بدرستی که نبی صلی الله علیه وسلم جمع نشد نزد او
طعام اول نهار و نه طعام آخر نهار از نان و کوشت مکر با بسیاری مهمانان
الحدیث التاسع حدثنا عبد بن حمید ثنا محمد بن اسمعیل بن ابی فدیک
ابن ابی ذیب عن مسلم بن جندب عن نوفل بن ایاس الهذلی قال کان

عبد الرحمن بن عوف لنا جليسا وكان نعم الجليس وانه انقلب بنا ذات يوم حتى
اذا دخلنا بيته ودخل فاغتسل ثم خرج واُتينا بصحفة فيها خبز ولحم فلما
وُضعت بكى عبد الرحمن فقلت له يا ابا محمد ما يبكيك قال هلك رسول الله صلى
الله عليه وسلم ولم يشبع هو واهل بيته من خبز الشعير فلا اُرانا اُخّرنا لما هو خير لنا
گفت نوفل که بود عبد الرحمن بن عوف برای ما همنشین و بود عبد الرحمن
نیک همنشین بدرستی که عبد الرحمن برد ما را یک روزی تا وقتی که در آمدیم
در خانه او و او در آمد در خلوتگاه خود پس غسل کرد برای احتیاجی که به
غسل داشت پستر بر آمد و آورده شدیم به کاسه که در آن نان و گوشت
بود پس چون نهاده شد کاسه گریه کرد عبد الرحمن پس گفتم عبد الرحمن را
که ای ابا محمد چه چیز در گریه می آرد ترا گفت عبد الرحمن که وفات یافت
پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و حال آنکه سیر نشده بود او و اهل بیت او صلى الله
عليه وسلم از نان جو از حال خود آگه نیم لیک این قدر دانم که تو هر که بخاطر
بگذری اشکم ز دامان بگذرد پس گمان نمی بریم خود را که در پس داشته شدیم
برای چیزی که آن بهتر است برای ما بلکه آنکه عدم شبع رسول خدا و نا
سیر شدن آن رسول صلى الله عليه وسلم وعلى آله واصحابه وسلم بوده است باختیار

از حال

ایشان

ایشان فقر را و بترک ایشان دنیا را و لذات دنیا را و به قناعت ایشان به ادنی
قوت و به ایثار ایشان فقرا و مساکین را بر انفس و ذوات مقدسه خود ها
با وجود احتیاج و محبت کما قال الله تعالى ويطعمون الطعام على حبه مسكينا و
يتيما واسيرا كذا في شرح في شرح المشكوة للشيخ الدهلوي رحمه الله تعالى باب
ما جاء في سن رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب پنجاه و سوم است در بیان
عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم باب در عمر شریف نبوی شصت و سه است
قول محققان همان دنبه اعمار همان و درین باب چهار حدیث است بباب عمر
رسول آمده حدیث چهار فدا است از پی این چهار عمرهای هزار چو چهار
یار بکید بکر این چهار حدیث همیشه عمر نبی را کنند ذکر شمار جهان بچار عناصر
نهان بچار فصول به پنج وقت نموده است وزد از این هر چار نظام
دین تو اگر صد هزار عمر کنی صفت ادا نکنی حق هیچ یک زین چار الحديث
الاول حدثنا احمد بن منيع ثنا روح بن عبادة ثنا زكريا بن اسحاق ثنا عمرو
بن دينار عن ابن عباس قال مكث النبي صلى الله عليه وسلم بمكة ثلث عشرة
سنة يوحى اليه وتوفي وهو ابن ثلث وستين سنة گفت ابن عباس
رضي الله تعالى عنه که درنگ و اقامت کرده است نبی صلى الله عليه وسلم در مکه معظمه

وبالمدينة عشرا

سیزده سال که وحی کرده می شد سوی او در مجموع آن سیزده سال و وفات
یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سنه شصت و سه بدانکه این اصح روایات
است و آنچه مخالف این است محمول است بر این به اند اختن کسر گاهی و به حساب
کسر گاهی کذا فی شرح الشیخ ابن الحجر الحدیث الثانی حدثنا محمد بن بشار ثنا محمد بن
جعفر عن شعبة عن ابی اسحاق عن عامر بن سعد عن جریر عن معاویة
انه سمعه یخطب قال معاویة مات رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو ابن
ثلث وستین وابو بکر وعمر کذلک وانا ابن ثلث وستین سنة بدرستی
جریر شنید معاویه را در آن حال که خطبه می خواند که گفت معاویه وفات
یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در این حال که عمر شریف او شصت و سه ساله
بود که وفات یافتند و از کمال اتباع نبوی صلی الله علیه وسلم در حیوة و وفات
به سعادت اتفاق مستسعد شدند رضی الله تعالی عنهما سر و تن و دل
و جانم فدای آن محبوب که حق صحبت و مهر و وفا نگهداشته و من نیز
شصت و سه ساله ام آرزو دادم که در این سن وفات یابم تا به سعادت
موافقت ایشان واصل شوم لیکن وفات نیافت در این سن بعضی گفته اند
که عمر او هفتاد و هشت سال شد و بعضی گفته که هشتاد سال حدثنا حسین

بود و ابو بکر صدیق و عمر فاروق رضی الله تعالی عنهما نیز در شصت و سه سالگی

بن مهدی

بن مهدی البصری ثنا عبد الرزاق عن ابن جریج عن الزهری عن عروة عن
عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم مات وهو ابن ثلث وستین سنة مروی است
از ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که نبی صلی الله علیه وسلم وفات یافت
و حال آنکه او شصت و سه ساله بود صلی الله علیه وسلم بدانکه هر یک از حدیث
ابن عباس و حدیث معاویه رضی الله تعالی عنهم متضمن است این حدیث
عائشه را رضی الله تعالی عنها الحدیث الثالث حدثنا احمد بن منیع و یعقوب
بن ابراهیم الدورقی قالا ثنا اسمعیل بن علیة عن خالد الحذاء حدثنی
عمار مولی بنی هاشم قال سمعت ابن عباس یقول توفی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو ابن خمس وستین حدثنا محمد بن بشار و محمد بن ابان
قالا ثنا معاذ بن هشام حدثنی ابی عن قتادة عن الحسن عن دغفل بن
حنظلة ان النبی صلی الله علیه وسلم قبض وهو ابن خمس وستین سنة قال
ابو عیسی و دغفل لا نعرف له سماعا من النبی صلی الله علیه وسلم وکان فی
زمن النبی صلی الله علیه وسلم رجلا گفت عمار شنیدم ابن عباس را که
میگفت فوت شده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در آن حال که عمر شریف
او شصت و پنج سال بود مروی است از دغفل که بدرستی نبی صلی الله علیه وسلم

قبض کرده شد روح مقدس او وادر آنحال که عمر مبارک او شست و پنج سال
بود گفت ابو عیسی مصنف کتاب که ما علما علم حدیث نمی شناسیم دغفل را باین
وصف که او ان پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم استماع حدیثی کرده باشد و
لیکن در زمان نبی صلی الله علیه وسلم بوده مرد بود بدانکه مراد مصنف آنست
که عدم سماع او نبود برای صغر او بلکه بود مرد بالغ ولیکن اتفاق نیفتاد
مر او را سماع حدیثی کذا فی شرح الهروی الحدیث الرابع حدثنا اسحاق بن
موسی الانصاری ثنا معن ثنا مالک بن انس عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن
عن انس بن مالک انه سمعه یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس
بالطویل البائن ولا بالقصیر المتردد ولا بالابیض الامهق ولا بالآدم ولا
بالجعد القطط ولا بالسبط بعثه الله تعالی علی راس اربعین سنة فاقام بمکة
عشر سنین وبالمدینة عشر سنین وتوفاه الله تعالی علی راس ستین سنة
ولیس فی راسه ولحیته عشرون شعرة بیضاء حدثنا قتیبة بن سعید عن
مالک بن انس عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن انس بن مالک نحوه مرتین
ان انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
نه بسیار دراز ونه کوتاه قد ونه بسیار سفید مانند گچ بلکه نیر البیاض

مخلوط

مخلوط بحمرة یعنی تابان ودرخشان سفید سرخی آمیز نور افشان بود و نبود
سخت گندم گون ونبود موی مبارک او نه نکله نکله وسخت پیچ ونه موی مشکوی
او فرو هشته بود بلک میان هر دو قسم واندک پیچ بود * موج آب زندگی
یا جوهر تیغ قضا * سرنوشت عاشقان با پیچ وتاب مو است این * برانگیخته
بود او را الله تعالی برای تبلیغ احکام وبرای هدایت انام بر سر چهل سال یعنی
چون سن شریف آن حضرة صلی الله علیه وسلم به تمام چهل سال رسید مبعوث
گشت بدعوة خلق وپس از بعثة اقامة کرد در مکه معظمه ده سال ودر مدینه
منوره ده سال * ای در جسد مدینه جسمت شد مجان * دین تو گرفته
قاف تا قاف جهان * در لفظ مدینه بین کز اعجاز تو چون * مه شق شده و
گرفته دین را بمیان * ووفات نصیب کرد او را خدا تعالی بر سر شست سال و
حال آنکه نبود در سر وریش آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم بیست موی سفید
بلکه کمتر از بیست بود بدانکه علما حدیث گفته اند که هر که شست سال گفته
او عشرات را اعتبار کرده وکسر را داخل حساب نکرده کذا فی الشروح الکرام
وشرح الشیخ ابن الحجر باب ما جاء فی وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم
این باب پنجاه وچهارم است در احادیث شریفه که آمده است در بیان وفات

شریف رسول خدا صلی الله علیه وسلم ❊ باب در ذکر وفات نبوی که اهل بصر
جلد را دیده سپید است از اشک هجران ❊ ودر این باب مستطاب چار ده حدیث
است موافق عدد احادیث شریفه که در باب ما جاء فی خلق رسول الله صلی الله علیه وسلم
آورده والله در المصنف بلیغا واتیا بکمال هذه المناسبة الحدیث الاول حدثنا
ابو عمار الحسین بن حریث وقتیبة بن سعید وغیر واحد قالوا انا سفیان
بن عیینة عن الزهری عن انس بن مالک قال آخر نظرة نظرتها الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم کشف الستارة یوم الاثنین فنظرت الی وجهه کانه ورقة
مصحف والناس خلف ابی بکر فاشار الی الناس ان اثبتوا وابو بکر یؤمهم و
القی السجف وتوفی من آخر ذلک الیوم گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه
آخر نظری که نظر کرده ام نظر کردنی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در آن وقت
بود که بر انداخت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم پرده را اندر حجره مقدسه ام
المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها پس نظر کردم سوی روی منور او
صلی الله علیه وسلم گویا که آن روی مبارک ورق مصحف مجید است در ظهور آثار برکة
وتلالؤ به انوار حق ودر بیاض وصفاء ودر حسن وجمال وضیاء قدره
هدایة واهتداء برغم ملائی که منع عشق کنند ❊ جمال چهره تو حجة موجه ماست ❊

ولله

حافظا [illegible] نظارگان از مصحف روی [illegible]
خوانند [illegible] سوره اخلاص [illegible]

ولله در من قال گفتم جمال چهره او را صفت کنم ❊ او روی خود نمود ودر گفت و
گو ببست ❊ وحال آنکه مردم اقتداء کرده بودند پس ابی بکر رضی در صلوة صبح
بامر رسول خدا صلی الله علیه وسلم کذا فی شرح ابن الحجر پس اشارة کرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم سوی مردم بدست مبارک خود که ثابت باشید در
جایهای خود وابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه امامة میکرد مردم را در نماز
فجر بموجب امر رسول خدا صلی الله علیه وسلم وانداخت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم پرده را بر در حجره مقدسه ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها
وقبض کرده شد روح مقدس آنحضرة صلی الله علیه وسلم در آخر آن روز
دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از سنه یازدهم از هجره مقدسه در حقیقت
آورده که ولادة رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز دوشنبه شده ومبعوث
شده است نبی بروز دوشنبه وبر آمده است از مکه معظمه روز دوشنبه ودر
آمده است در مدینه منوره روز دوشنبه وقبض کرده شده است روح مقدس
او بروز دوشنبه الحدیث الثانی حدثنا حمید بن مسعدة البصری ثنا سلیم
بن اخضر عن ابن عون عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت کنت مسندة
النبی صلی الله علیه وسلم الی صدری او قالت الی حجری فدعا بطست لیبول

فیه ثم بال فمات گفت ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که بودم تکیه
دهنده پشت مقدس نبی را صلی الله علیه وسلم سوی سینه خود یعنی سینه خود را
تکیه پشت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم ساخته بودم باز گفت ام المؤمنین عایشه
صدیقه رضی الله تعالی عنها که مکان زیر بغل خود را تکیه پشت مقدس حبیب خدا
صلی الله علیه وسلم ساخته بودم قربت چو به کس نصیب باشد آنکس عند ا
قریب باشد در هر مویش هزار جان است آنکه به حبیب باشد پس
طلب کرد آن حضرة صلی الله علیه وسلم طشت را تا بول کند در آن پس بول کرد
پس از آن قبض کرده شد روح مقدس آنحضرة صلی الله علیه وسلم بدانکه ادله
متکاثره است بر طهارة فضلات آنحضرة صلی الله علیه وسلم و ثمره شده است
این از خصایص آنحضرة پس کل او حسن است و جمال و کمال و فضل است و
کمال صلی الله علیه وسلم وعلی آله وصحبه فی کل حین وفی کل حال و بعض مردم آشامیده
اند بول و دم آنحضرة را تبرکا پس بیمار نشده اند گاهی و آمده است در این معنی
احادیث کثیره کذا فی شرح المشکوة للشیخ الدهلوی الحدیث الثالث حدثنا
قتیبة ثنا اللیث عن ابن الهاد عن موسی بن سرجس عن القاسم بن محمد
عن عایشه انها قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو بالموت وعنده

قدح

قدح فیه ماء وهو یدخل یده فی القدح ثم یمسح وجهه بالماء ثم یقول اللهم اعنی
علی منکرات الموت او قال علی سکرات الموت گفت ام المؤمنین عایشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها که دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در آن حال که مشغول
بود به شداید موت و حال آنکه نزدیک وی کاسه بود که در او آب بود و
حال آنکه آنحضرة صلی الله علیه وسلم داخل میکرد دست مبارک خود را در آن
کاسه بعده مسح میکرد و میمالید روی منور خود را به آن آب بعده میگفت ای بار
خدایا اعانت کن و یاری ده مرا بر شداید و سختیهای موت و بر من آسان
گردان موت را در صحاح آورده سکرة الموت شدته الحدیث الرابع حدثنا
الحسن بن صباح البزار ثنا مبشر بن اسمعیل عن عبد الرحمن ابن العلاء
عن ابیه عن ابن عمر عن عایشه قالت لا اغبط احدا بهون موت بعد الذی
رأیت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو عیسی سالت
ابا زرعة فقلت من عبد الرحمن بن علاء هذا قال هو عبد الرحمن بن العلاء
بن اللجلاج گفت ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که غبطه نمی
کنم هیچکس را به آسانی موت یعنی چون احدی را بنرمی و خفة و آسانی موت
نصیب میشود من آرزو نمی کنم مثل حال او را و آسانی موت را بعد آنکه دیدم

شدة موت رسول خدا را صلی الله علیه وسلم بدانکه مقصود ام المؤمنین از
این کلام متین رد است بر اعتقاد آنانی که نرمی و آسانی مرگ را دلیل خیر
میدانند و آرزو میکنند آنرا اما آرزوی دریافت سعادت اتباع نبوی
صلی الله علیه وسلم در شدة موت پس آن لا زمه همت اهل علم و کمال است
حاجت نیست که ذکر کنند آنرا ام المؤمنین لهذا تصریح نکرد بآن الحدیث
الخامس حدثنا ابو کریب محمد بن العلاء ثنا ابو معاویة عن عبد الرحمن بن
بکر هو ابن الملیکی عن ابن ابی ملیکة عن عائشة قالت لما قبض رسول الله
صلی الله علیه وسلم اختلفوا فی دفنه فقال ابو بکر سمعت من رسول الله صلی الله
علیه وسلم شیئا ما نسیته قال ما قبض الله نبیا الا فی الموضع الذی یحب ان

ما نسیته

یدفن فیه ادفنوه فی موضع فراشه گفت ام المؤمنین عائشة صدیقه
رضی الله تعالی عنها که آنهنگام که قبض کرده شد روح مقدس پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اختلاف کردند اصحاب در دفن او یعنی در موضع دفن او
صلی الله علیه وسلم پس گفت ابو بکر رضی الله تعالی عنه شنیده ام از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم چیزی را که فراموش نکرده ام آنرا گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم قبض نکرده است الله تعالی روح هیچ پیغمبری را مگر در

جائی

جائی که دوست میدارد دفن کرده شود او را در آنجای گفت ابو بکر دفن کنید
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در جای فراش او یعنی در جای که زیر فراش
او است که بران فراش وفات یافته است آن حضرة صلی الله علیه وسلم بدانکه
حجره ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها موضع فراش آن حضرة
و محل وفات آنحضرة است صلی الله علیه وسلم پس همان حجره شریفه مقبره مقدسه
آنحضرة است صلی الله علیه وسلم زیر حجره حیثیم بو بکر و عیون اهل بیت
یاد از جنات تجری تحتها الانهار داده در مواهب لدنیه گفته که واقع شده
است اجماع امة بر آنکه بتحقیق افضل الارض بقعه ای آنکه از موضع کعبه شریفه موضعی
است که ضم کرده است اعضاء کریمه آن حبیب اکرم را صلی الله علیه وسلم لا طیب
یعدل تربا ضم اعظمه طوبی لمنتشق منه و ملتثم تا بخواب اجل ای گوهر پاک
خوابگه ساختی از بستر خاک فلک از غیرت خاک آشفته است لیتنی کنت
ترابا گفته است الحدیث السادس حدثنا محمد بن بشار و عباس العنبری و
سوار بن عبد الله و غیر واحد قالوا اخبرنا یحیی بن سعید عن سفیان الثوری
عن موسی بن ابی عائشة عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس و عائشة رضی الله عنهم ص
ان ابا بکر قبل النبی صلی الله علیه وسلم بعد ما مات که بتحقیق ابو بکر صدیق

رضی الله تعالی عنه بوسه داد بنی حبیب خدا صلی الله علیه وسلم بعد موت بنی صلی الله
علیه وسلم یعنی بر پیشانی مبارک آنحضرة صلی الله علیه وسلم وگریست ابوبکر
رضی الله تعالی عنه الحدیث السابع حدثنا نصر بن علی الجهضمی ثنا مرحوم بن عبد
العزیز العطار عن ابی عمران الجونی عن یزید بن بابنوس عن عائشة ان ابا بکر
دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم بعد وفاته فوضع فمه بین عینیه ووضع
یدیه علی ساعدیه وقال وانبیاه واصفیاه واخلیلاه مروی است از ام
المومنین عائشه صدیقه که بدرستی ابا بکر رضی الله تعالی عنهما در آمد
بر نبی صلی الله علیه وسلم بعد وفات نبی صلی الله علیه وسلم پس نهاد ابوبکر صدیق
دهن مقدس خود را میان دو چشم اقدس حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
و نهاد دو دست حق پرست خود را بر دو ساق دو دست مبارک حبیب
خدا صلی الله علیه وسلم وگفت وانبیاه واصفیاه واخلیلاه شنیده ام
سخنی خوش که پیر کنعان گفت فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت
الحدیث الثامن حدثنا بشر بن هلال الصواف البصری ثنا جعفر بن سلیمان
عن ثابت عن انس بن مالک قال لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله
صلی الله علیه وسلم المدینة اضاء منها کل شیء فلما کان الیوم الذی مات

فیه اظلم منها کل شیء وما نفضنا ایدینا عن التراب وانا لفی دفنه صلی الله
علیه وسلم حتی انکرنا قلوبنا گفت انس رضی الله تعالی عنه که چون موجود شد آن
روز که در آمده بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن روز در مدینه منور
روشن گشت بنور رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر شیء از مدینه وچون
موجود شد آن روز که وفات یافت آن حضرة صلی الله علیه وسلم در آن روز
تاریک گشت هر شیء از مدینه وحال آنکه نیفشانده بودیم دستهای خود را
از خاک قبر شریف آن حضرة صلی الله علیه وسلم وحال آنکه بدرستی ما هر آینه
در دفن آن حضرة صلی الله علیه وسلم مشغول بودیم تاریک گشت هر شیء
تا آنکه دلهای ما که نشناختیم و نیافتیم دلهای خود را بآن صفا و الفة ورقة
ورافة ورحمة که بوده است در دلهای ما در وقت حیوة رسول خدا صلی الله علیه
وسلم اوقات همان بود که با دوست بسر رفت دیگر همه بیحاصلی و بیخبری
بود الحدیث التاسع حدثنا محمد بن حاتم ثنا عامر بن صالح عن هشام بن عروة
عن ابیه عن عائشة قالت توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین
گفت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که قبض کرده شد روح
مقدس رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول

واین قدر متفق علیه است الحدیث العاشر حدثنا محمد بن ابی عمر ثنا سفیان
بن عیینة عن جعفر بن محمد عن ابیه قال قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم
یوم الاثنین فمکث ذلک الیوم ولیلة الثلثاء ویوم الثلثاء ودفن من اللیل
وقال سفیان وغیره یسمع صوت المساحی من آخر اللیل مروی است از جعفر
بن محمد که روایة کرده اند پدر خود یعنی از محمد بن علی بن حسین رضی الله تعالی عنهم
که وی گفت قبض کرده شد روح پرفتوح رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز
دوشنبه پس مکث ودرنگ کرد بدن مقدس رسول خدا صلی الله علیه وسلم
از دفن در آن روز دوشنبه وشب سه شنبه ودفن کرده شد بدن مقدس
او در شب چهارشنبه کذا فی شرح الشیخ ابن حجر وگفت سفیان وغیر او که شنیده
می شد آواز کلندها در آخر شب چهارشنبه که می کندند قبر شریف را شارح
حنفی آورده که چون واقع شد این مصیبت عظیمه هائل یعنی وفات شریف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واقع شد اضطراب سخت در میان اصحاب گویا ایشان اجساد اند
بغیر از ارواح وبغیر از عقول تا آنکه گشتند بعض ایشان عاجز از نطق وبعض
از مشی وحرکة وبعض ایشان مدهوش ای پی تو حرام زندگانی خود بی تو
کدام زندگانی هر زندگی که بی تو گذرد مرگی است بنام زندگانی وشاح

هروی

هروی آورده که تاخیر کرده شده است تجهیز ودفن بدن مقدس نبوی را صلی الله علیه وسلم
برای اتمام عقد بیعة تا واقع نشود فتنه اگر مشغول شوند بتجهیز بغیر از اتمام
عقد بیعة الحدیث الحادی عشر حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا عبد العزیز بن
محمد عن شریک بن عبد الله بن ابی نمر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف
قال توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین ودفن یوم الثلثاء قال
ابو عیسی هذا الحدیث غریب گفت عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه
که قبض کرده شد روح مقدس رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه
ودفن کرده شد بدن مقدس او صلی الله علیه وسلم روز سه شنبه گفت
ابو عیسی که این حدیث غریب است یعنی حدیث اول قوی تر است ومشهور آنست
که دفن مقدس در آخر شب چارشنبه واقع شده وشیخ ابن حجر گفته که جمع کرده
شده است در بین دو روایة به این وجه که شروع کردند در تجهیز بدن
مقدس صلی الله علیه وسلم آخر روز سه شنبه پس فارغ نشدند از آن مگر
آخر شب چارشنبه والله اعلم بالصواب الحدیث الثانی عشر حدثنا نصر بن
علی بن الجهضمی ثنا عبد الله بن داود ثنا سلمة بن نبیط اخبرنا عن نعیم
بن ابی هند عن نبیط بن شریط عن سالم بن عبید وکانت له صحبة قال

اغمي على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فافاق فقال احضرت الصلوة قالوا
نعم فقال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابابكر فليصل للناس او قال بالناس ثم اغمي عليه
فافاق فقال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابابكر فليصل بالناس فقالت عائشة
ان ابي رجل اسيف اذا قام ذلك المقام بكى فلا يستطيع فلو امرت غيره قال
ثم اغمي عليه فافاق فقال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابابكر فليصل بالناس فانكن
صواحب او صواحبات يوسف قال فامر بلال فاذن وامر ابو بكر فصلى بالناس
ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وجد خفة فقال انظروا لي من اتكئ
عليه فجاءت بريرة ورجل آخر فاتكأ عليهما فلما رآه ابو بكر ذهب لينكص فاومى
اليه ان يثبت مكانه حتى قضى ابو بكر صلوته ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قبض فقال عمر والله لا اسمع احدا يذكر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض
الا ضربته بسيفي هذا وكان الناس اميين لم يكن فيهم نبي قبله فامسك الناس
قالوا يا سالم انطلق الى صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم فادعه فاتيت
ابابكر وهو في المسجد فاتيته ابكي دهشا فلما رآني قال لي اقبض رسول الله
صلى الله عليه وسلم قلت ان عمر يقول لا اسمع احدا يذكر ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قبض الا ضربته بسيفي هذا فقال لي انطلق فانطلقت معه فجاء هو الناس

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص قد دخلوا
ض

قد دخلوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس افرجوا لي فافرجوا له فجاء
حتى اكب عليه ومسه فقال انك ميت وانهم ميتون ثم قالوا يا صاحب رسول الله
اقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم فعلموا ان قد صدق قالوا يا صاحب
رسول الله صلى الله عليه وسلم انصلي على رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم قالوا
وكيف قال يدخل قوم فيكبرون ويدعون ويصلون ثم يخرجون ثم يدخل
قوم فيكبرون ويدعون ويصلون ثم يخرجون حتى يدخل الناس قالوا يا
صاحب رسول الله ايدفن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم قالوا اين قال
في المكان الذي قبض الله فيه روحه فان الله لم يقبض روحه الا في مكان طيب
فعلموا ان قد صدق ثم امرهم ان يغسله بنو ابيه واجتمع المهاجرون يتشاورون
فقالوا انطلق بنا الى اخواننا من الانصار ندخلهم معنا فقالت الانصار منا
امير ومنكم امير فقال عمر بن الخطاب من له مثل هذه الثلث ثاني اثنين اذ هما
في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا من هما قال ثم بسط يده فبايعه
وبايعه الناس بيعة حسنة جميلة گفت سالم بن عبيد رضي الله تعالى عنه كه اغما
واقع شد بر رسول خدا صلى الله عليه وسلم در بيماري وفات پس در افاقه آنحضرت
پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه آيا حاضر شده است وقت نماز پس گفتند آري

فرادى

پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که امر کنید بلال را تا اذان گوید و امر کنید
ابوبکر را که امامت کند مردمان را پس همین واقع شد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
پس در افاقت آمد پس گفت که امر کنید بلال را که اذان گوید و امر کنید ابوبکر را
که نماز خواند بمردم و امام شود مردم را در نماز پس گفت ام المؤمنین عائشه
صدیقه رضی الله تعالی عنها که تحقیق پدر من مردی است نرم دل وقتی که استاده
میشود در مقام تو یعنی در محراب مسجد تو در گریه می آید برای نایافتن تو و نادیدن
تو در آن مقام پس استطاعت ندارد خواندن قرآن را و قیام را در آن مقام
چه مشکلتر ازین بر عاشق زار که بی دلدار ببیند جای دلدار پس آرزو
دارم که دیگری را امر کنی که در مقام تو ایستد گفت سالم بن عبید که پس اغما واقع شد
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس در افاقت آمد پس بار سیوم گفت
که امر کنید بلال را که اذان گوید و امر کنید ابابکر را که نماز گذارد بمردم
و امامت کند پس تحقیق شما ای عائشه مانند آن زنانید که همصحبت یوسف
بودند علیه السلام و وجه مشابهت آنست که زلیخا دعوت کرده بود زنان مصر را
و اظهار کرده بود مر آنها را اکرام بضیافت و مراد زلیخا چیزی زیاده بود بر آن
و آن زیاده این که حسن یوسف را مشاهده کنند پس معذور دارند زلیخا را

در

در عشق او و با او طعن نکنند همچنان ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها
ظاهر کرد که پدر من نرم دل است استطاعت قیام در مقام تو ندارد و مقصود
آن ام المؤمنین چیزی زیاده است بر آن و آن زیاده اینست که تشائم را نسبت
نکنند با بوبکر صدیق گفت سالم بن عبید پس امر کرده شد بلال را باذان
نماز عشاء آخیر پس اذان گفت بلال و امر کرده شد ابوبکر را که امامت نماز کند بمردم
پس نماز گذارد بمردم و امامت کرد ابوبکر صدیق و این نماز نماز خفتن بود
بستر بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یافت سبکی در وجود مقدس خود
یعنی آزار بیماری قدری کم شد در شروح کرام آورده اند که حصول این خفت
در آن روز نبود که امر فرمود ابوبکر را بامامت زیرا که آن امر در وقت نماز
عشا بود بلکه این خفت در روز دیگر حاصل شده بود وقت صلوة ظهر پس
گفت رسول خدا که نظر کنید برای من کسی را که تکیه کنم بروی برای رفتن بمسجد
پس آمد بریره که کنیزک آزاد کرده ام المؤمنین عائشه بود و مردی دیگر پس
بر آن هر دو تکیه کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمسجد آمد پس چون دید
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق شروع کرد و قصد نمود که پس
رود تا رسول خدا امام شود پس اشارت کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم

سوی ابو بکر صدیق که ثابت باشد در جای خود پس ثابت ماند ابو بکر در جای
خود تا آنکه تمام کرد نماز را پس خبر داد بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبض
کرده شد روح مقدس او را و ابو بکر رضی الله عنه حاضر نبود و مطابق اذن
رسول صلی الله علیه وسلم رفته بود بخانه خود پیش اهل خود پس گفت عمر بن الخطاب
رضی الله عنه سوگند بخدا جل جلاله که نمی شنوم هیچکس را که گوید آنکه رسول
خدا صلی الله علیه وسلم قبض کرده شده است روح مقدس او را مگر که میزنم
او را بشمشیر خود که این است و بوده اند مردم عرب امّی که نخوانده بودند
کتب را و فطرة ایشان بر کتب نبود تا فراموشی ندهد ایشان را مصیبتهای
عظیم از معلومات ایشان و نبود در ایشان نبی پیش از خاتم النبیین صلی الله
علیه وسلم تا مشاهده کرده باشند موت نبی را و بطبق آن معلوم کنند که این
حالة نبی صلی الله علیه وسلم حالة موت است پس باز ماندند مردم از تکلم بموت
آنحضرة صلی الله علیه وسلم گفتند مردم سالم را که غلام ابی بکر بود رضی الله عنه
که برو سوی مصاحب و یار رسول خدا صلی الله علیه وسلم یعنی سوی ابو بکر
صدیق پس بخوان آن صدیق اکبر را گفت سالم پس آمدم ابو بکر را و حال
آنکه ابو بکر در مسجد محله خود بود پس آمدم پیش ابو بکر در حالی که گریه میکردم

و مدهوش

و مدهوش و متحیر بودم پس چون دید ابو بکر مرا گفت ابو بکر مرا که آیا قبض کرده
شد روح رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتم که تحقیق عمر میگوید که نمی شنوم
هیچ کس را که ذکر کند این را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبض کرده شده است
روح مقدس او را مگر آنکه میزنم او را به شمشیر خود که این است پس گفت
ابو بکر مرا که روان شو پس روان شدم با ابو بکر پس آمد ابو بکر و حال آنکه
مردم در آمده بودند بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت ابو بکر رضی الله
عنه که ای مردم راه دهید مرا پس راه دادند مردم پس آمد ابو بکر تا آنکه
افتاد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مس کرد رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
یعنی بوسه داد پیشانی مقدس او را پس گفت ابو بکر رضی الله عنه که انک میت
وانهم میتون یعنی این آیة قرآنی را خواند و معنی این است که بدرستی تو
میت هستی و بدرستی انبیاء دیگر میت اند پس گفتند مردم که ای مصاحب
و یار رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا قبض کرده شد روح رسول خدا صلی الله علیه
وسلم گفت ابو بکر صدیق که آری پس دانستند مردم که تحقیق صادق
است ابو بکر صدیق در خبر دادن او بموت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر
استدلال او بآیات قرآنی گفتند مردم که ای یار رسول خدا صلی الله علیه وسلم

آیا نماز کرده‌ایم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت ابو بکر رضی الله عنه آری گفتند مردم
بچه کیفیت نماز جنازه کرده‌ایم گفت ابو بکر رضی الله عنه که در آیند قومی پس تکبیر گویند
و دعا کنند برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نماز گزارند بر آن حضرت صلی الله
علیه وسلم پس بر آیند بیشتر در آیند قومی دیگر پس تکبیر گویند و دعا کنند
برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نماز گزارند بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم
پس بر آیند این قوم تا آنکه در آیند باقی مردم بهمان طریق گفتند مردم
ای یار رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا دفن کرده شود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم گفت آری گفتند که در کدام جا گفت ابو بکر رضی الله تعالی عنه
که دفن کرده شود در جای که قبض کرده است الله تعالی روح مقدس او را
در آن جای که تحقیق الله تعالی قبض نکرده است روح مقدس او را مگر در جای
نیک و خوش و پاکیزه پس یقین کردند مردم که تحقیق صادق است صدیق
اکبر پستر امر کرد ابو بکر رضی الله تعالی عنه که غسل دهند آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم فرزندان پدر او یعنی بنی هاشم و جمع شدند مهاجران در آن حالتی
که مشورة میکردند هم دیگر در امر خلافة پس گفتند مهاجران مر ابی بکر را رضی
که روان شو با ما سوی برادران ما که انصارند تا داخل کنیم ایشانرا با خود

در امر

در امر خلافة پس گفتند انصار که از ما یک امیر و از شما یک امیر پس گفت عمر بن خطاب
رضی الله عنه انصار را که کیست که مر او راست مثل این سه خصلت حمیده یکی
آنکه او را الله تعالی ثانی اثنین گفت دوم آنکه الله تعالی نقل کرده در قوله تعالی اذ
یقول لصاحبه لا تحزن برای آنکه ابو بکر صاحب و یار رسول خدا است صلی الله علیه
وسلم سیوم آنکه الله تعالی ثابت کرده است معیّت برای ابی بکر در قوله تعالی ان الله
معنا کیستند آن دو که مثل او باشند در این آیات ثلثه یعنی رسول خدا است
و ابو بکر صدیق صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم گفت سالم رضی پستر بسط کرد و کشاده کرد
عمر بن خطاب رضی دست خود را پس بیعة کرد ابو بکر صدیق را رضی الله تعالی عنهما
و بیعة کردند ابو بکر صدیق را رضی الله تعالی عنه تمام مردم بیعتی نیک خوش
یعنی بی اکراه نه بیعتی با کراه همچو بیعة ارباب شوکة بلا استحقاق الحدیث الثالث
عشر حدثنا نصر بن علی ثنا عبد الله بن الزبیر شیخ باهلی قدیم ثنا ثابت البنانی
عن انس بن مالک قال لما وجد رسول الله صلی الله علیه وسلم من کرب الموت
ما وجد فقالت فاطمة واکرباه فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا کرب علی ابیک
بعد الیوم انه قد حضر من ابیک ما لیس بتارک منه احدا الموافاة یوم القیمة
گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که آن هنگام که یافت رسول خدا صلی الله علیه وسلم

چیزی را که یافت از سختی موت که در بیان نمی گنجد و آن همه سختی برای تکثیر
اجر بود برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها وا
واکرباه پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم که نیست هیچ سختی بر پدر تو بعد از این
روز یعنی این شدت در بیماری و سختی نزع و موت در عالم فانی است
بجهت علایق جسمانی و بعد امروز که روز انتقال است بسوی عالم علوی و دار
البقاء منقطع میشود آن علایق و نیست کربی و شدتی در عالم علوی و اخروی
بلکه تنعم و تلذذ است بچیزها که مهیا ساخته است آنها را الله تعالی در آن عالم
برای پدر تو از نعمتها که نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ گوشی و نگذشته
خطره اش بدل هیچ اهل هوشی بدرستی شان این است که تحقیق حاضر شد
است بپدر تو چیزی که نیست الله تعالی ترک کننده و گذارنده و امان دهنده
از آن چیز هیچ کس را یعنی موت تا روز قیامت و مقصود سید المرسلین
رحمة للعالمین تسلیه دل فاطمه زهرا است صلی الله علیه وعلی اهل بیته
وصحبه وسلم بآنکه از کرب و شدت که بر جسم من است اندوهگین مباش
که این پیش از ساعت امروز نه نیست بر وجودی میکند و بعد از این محض
تنعم و تلذذ و قرار و آرام است برای من و آن موت که موجب الم فراق است

نیز

نیز اضطراب مکن که این امری است مقرر عام شامل همه کس را انبیا را و سایر
الناس را تا روز قیامت قال الله تعالی کل نفس ذائقة الموت پس در حسرت و حزن
مباش و صبر و رضا و تسلیم پیشه خود ساز که بجز این چاره نیست الحدیث
الرابع عشر حدثنا ابو الخطاب زیاد بن یحیی البصری و نصر قالا ثنا عبد ربه
ابن بارق الحنفی قال سمعت جدی ابا امی سماک بن الولید یحدث انه سمع
ابن عباس یحدث انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من کان له
فرطان من امتی ادخل الله بهما الجنة فقالت له عائشة فمن کان له فرط
من امتک قال ومن کان له فرط یا موفقة قالت فمن لم یکن له فرط من
امتک قال فانا فرط لامتی لن یصابوا بمثلی مرویست از ابن عباس رضی الله
تعالی عنهما که وی شنید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت کسی که باشد
مر او را دو فرزند صغیر که پیش از او مرده اند داخل میکند او را الله تعالی به
سبب مصیبت آن دو فرزند در بهشت پس گفت ام المومنین عائشه رضی الله
تعالی عنها بنبی صلی الله علیه وسلم پس کسی که باشد مر او را یک فرزند صغیر
مرده پیش از آن کس از امت تو حکم او چیست گفت نبی صلی الله علیه وسلم
کسی که یک فرزند صغیر او پیش از او مرده باشد داخل میکند او را نیز

الله تعالی در بهشت بسبب آن فرزندای توفیق داده شده بعلم و عمل و بسوال
از غوامض و دقایق و اسرار شریعة گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها
پس کسی که نباشد مر او را هیچ فرزند صغیر که پیش از وی مرده باشد حکم
او چیست گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که پس من فرط ام برای امة خود
که اجابة کرده اند دعوة مرا سوی حق زیرا که هرگز مصیبة زده نمی شوند اهل
اسلام بهیچ مصیبتی مانند مصیبة فوت من یعنی مصیبة وفات من سخت
تر است بر مسلمانان از سایر مصایب پس فرط ایشان من خواهم بود باب ما جاء
فی میراث رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب پنجاه و پنجم است در بیان میراث
رسول خدا صلی الله علیه وسلم باب میراث که فرمود نبی لا نورث ما ترکناه
صدقة یقینش میدان و درین باب مستطاب هفت حدیث است هر هم
هفته روز نه ناغه سبع سیاره همچو هفت اقلیم بهر این هفت پیش ترمذی اند
هم سبق گشته خواسته تعلیم الحدیث الاول حدثنا احمد بن منیع ثنا حسین بن
محمد ثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن عمرو بن الحارث اخی جویریة له صحبة قال ما ترک
رسول الله صلی الله علیه وسلم الا سلاحه و بغلته و ارضا جعلها صدقة عمرو بن
الحارث برادر ام المؤمنین جویریه رضی الله تعالی عنهما که مر او را صحبتی بود یعنی

از اصحاب

از اصحاب پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم گفت که نگذاشته رسول خدای صلی الله علیه وسلم
پس از وفات خود هیچ مالی مگر سلاح خود یعنی آلات جنگ نیزه و شمشیر و زره و خود
که اینها خاصه استعمال آن حضرة بود صلی الله علیه وسلم و مگر بغله خود یعنی استر ماده
سفید که خاصه سواری آن حضرة بود و نام او دلدل بود کذا فی شرح ابن الحجر و
مگر زمینی که گردانیده بود آن حضرة در حالت حیوة خود او را صدقه بر مسلمانان
بعد از نفقه نساء خود و آن زمین فدک است یا زمین بنی النضیر یا سهم خیبر
و ممکن است اراده کل اینها کذا فی شرح الهروی بدانکه شارح حنفی گفته که این
حصر مبنی است بر عدم اعتبار اشیاء دیگر مثل ثیاب و امتعه خانه و الا که پس تحقیق
ثابت شده که گذاشته است آنحضرة صلی الله علیه وسلم اثواب و غیر آن چنانچه مبین است
در موضع خود الحدیث الثانی حدثنا محمد بن المثنی ثنا ابو الولید ثنا حماد بن سلمة
عن محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال جاءت فاطمة الی ابی بکر فقالت
من یرثک فقال اهلی و ولدی فقالت ما لی لا ارث ابی فقال ابو بکر سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول لا نورث و لکنی اعول من کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعول و انفق علی من کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینفق علیه گفت ابو هریره
رضی الله تعالی عنه که آمد حضرة فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها پیش امیر المؤمنین ابو بکر

رضی الله تعالی عنه پس گفت کیست که وارث می شود ترا پس گفت امیر المؤمنین ابو بکر
رضی الله تعالی عنه زوجات من و فرزندان من پس گفت حضرة فاطمه رضی الله تعالی
عنها که چه مانع است مرا که وارث نمی شوم پدر خود را پس گفت امیر المؤمنین ابو بکر
صدیق رضی الله تعالی عنه که شنیدم رسول خدای را صلی الله علیه و سلم که می گفت
که وارث کرده نمی شود کسی ما را و نمیگذاریم مالی را میراث برای کسی گفت صدیق اکبر
رضی الله تعالی عنه که لیکن مهیا میکنم ما یحتاج اهل را برای کسی که بود رسول خدای صلی الله
علیه و سلم مهیا میکرد برای او و نفقه میکنم و پوشاک و خوراک میرسانم بکسی که رسول
خدای صلی الله علیه و سلم به او میرساند بدانکه نقل کرده است مولانا شیخ عبد الحق
دهلوی در شرح مشکوة در فصل ثالث باب الفیئ که چون واقع شد در میان
ابو بکر صدیق و فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها گفت گوی در میراث رفت ابو بکر
سوی فاطمه رضی الله تعالی عنها و ایستاد بر در خانه فاطمه رضی الله تعالی عنها در گرمی آفتاب
و عذر خواست و گفت سوگند خدا که تحقیق قرابة رسول خدای صلی الله علیه و سلم
محبوبتر و خوبتر است نزد من از قرابة خود ولیکن شنیده ام از رسول خدای
صلی الله علیه و سلم این حدیث که می گفت لا نورث و اصحاب کبار شاهد اند بر آن پس
راضی و خشنود شد فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها و الحمد لله ٭ شکر ریه که میان من

و ا وصلح

و او صلح فتاده ٭ قدسیان وجد کنان دست به شکرانه زدند ٭ الحدیث الثالث حدثنا
محمد بن المثنی ثنا یحیی بن کثیر العنبری ابو غسان ثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابی
البختری ان العباس و علیا جاءا الی عمر یختصمان یقول کل واحد منهما لصاحبه انت
کذا انت کذا فقال عمر لطلحة و الزبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد نشدتکم
بالله اسمعتم رسول الله یقول کل مال نبی صدقة الا ما اطعم انا لا نورث و فی الحدیث
قصة طویلة مروی است از ابو البختری رضی الله عنه که بدرستی حضرة عباس و
حضرة علی رضی الله تعالی عنهما آمدند پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه در ایام
خلافة او در حالتی که خصومت و مباحثه میکردند با همدیگر در آنچه غنیمت داده
بود الله تعالی برای سید المرسلین صلی الله علیه و سلم از اموال بنی النضیر میگفت هر کدام
ایشان بدیگری که تو چنینی و چنینی و مراد هر یک این بود که تو مستحق نیستی
ولایة را بر این صدقه و مانند آن از سخنها که گفته می شود در نتیجه خصم از
غیر سب و شتم پس گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه طلحه را و زبیر را و عبد الرحمن
بن عوف را و سعد بن ابی وقاص را که سوگند دادم شما را بخدای تعالی که آیا
شنیده اید رسول خدای را صلی الله علیه و سلم که می گفت که هر مال پیغامبر صدقه
است مگر آنچه طعام داد خدای تعالی او را برای نفقه عیال خود و مؤنه عاملان

بدرستی ما یعنی گروه پیغمبران ارث کرده نمی شود آنچه چیزی را پس گفتند در جواب
که اللهم نعم ای بارخدایا آری همچنین گفته است رسول خدای صلی الله علیه وسلم
واین جواب مذکور است در حدیث مالک بن اوس چنانچه می آید درهمین باب
ودر حدیث قصه دراز است که صحیح مسلم بتفصیل آورده الحدیث الرابع حدثنا
محمد بن المثنی ثنا صفوان بن عیسی عن اسامة بن زید عن الزهری عن عروة
عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکنا فهو صدقة
مروی است از ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که بدرستی رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گفت که ارث کرفته نمی شود از ما چیزی که گذاریم آنرا پس آن صدقه است
یعنی بعد نفقه ازواج مطهرات ومؤنت عامل چنانچه دال است بر این احادیث
صحیحه دیگر الحدیث الخامس حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن بن مهدی ثنا
سفیان عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال لا تقسم ورثتی دینارا ولا درهما ما ترکت بعد نفقة نسائی ومؤنة عاملی
فهو صدقة مروی است از ابی هریره رضی الله تعالی عنه که گفت نبی صلی الله علیه وسلم
که قسمت نکنند وارثان من دیناری را ونه درهمی را چیزیکه گذارم پس از نفقه
زوجات خود وپس عامل خود پس آن صدقه است بدانکه اطلاق ورثه بنا بر آن است

که در رقة

که در قوة وارثان اند یعنی صلاحیة دارند وارث شدن را بر تقدیر جواز ارث
شیخ ابن الحجر آورده که مراد از عامل خلیفه است که بعد نبی بود وگفته شده که
هر که عامل است برای مسلمانان او فی الحقیقة عامل است برای رسول خدا صلی الله
علیه وسلم ونایب اوست در امتها والحدیث السادس حدثنا الحسن بن علی الخلال
ثنا بشر بن عمر قال سمعت مالک بن انس عن الزهری عن مالک بن اوس بن الحدثان
قال دخلت علی عمر فدخل علیه عبد الرحمن بن عوف وطلحة وسعد وجاء علی و
العباس یختصمان فقال لهم عمر انشدکم بالذی باذنه تقوم السماء والارض
اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة فقالوا اللهم
نعم وفی الحدیث قصة طویلة گفت مالک بن اوس که در آمدم بر امیر المؤمنین عمر
بن الخطاب رضی الله تعالی عنه پس در آمدند بر امیر المؤمنین عمر عبد الرحمن بن عوف
وطلحه وسعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنهم وآمدند حضرت علی وحضرت عباس
رضی الله تعالی عنهما پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه در آنحال که بیکدیگر خصومت
ومباحثه میکردند در آنچه غنیمت داده بود خدای تعالی برای سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم از اموال بنی النضیر که هر یک دعوی ولایت آن میکردند پس
گفت عمر آن اصحاب کبار را امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه که سوگند میدهم

شما را بخدا که بحکم او قائم است آسمان و زمین که آیا میدانید شما که تحقیق
رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفته است که ارث گرفته نمی شود از ما چیزی که گذاشتیم
پس آن صدقه است پس گفتند در جواب که ای بار خدایا آری بغیر گواهی میدهیم
که گفته است این حدیث را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در حدیث قصه دراز است
الحدیث السابع حدثنا ابن بشار ثنا عبد الرحمن بن مهدی ثنا سفیان عن عاصم
بن بهدلة عن زر بن حبیش عن عائشة قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم
دینارا ولا درهما ولا شاة ولا بعیرا قال واشک فی العبد والامة گفت ام المؤمنین
عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که نگذاشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم دیناری و نه
درهمی را و نه گوسفندی را و نه شتری را گفت زر راوی که شک دارم در عبد
و امة که آیا گفته است ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها والعبد والامة یا نگفته
والله اعلم بالصواب باب ما جاء فی رؤیة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام این
باب پنجاه و ششم است در احادیث شریفه که آمده است در دیدن و زیارت
کردن رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در خواب * باب پنجاه و ششم رؤیة
دیدار رسول * هست در خواب بحق گفته رسول سبحان * و در این باب
سعادة مآب شش حدیث است * این شش حدیث که آمده در رؤیة رسول الله

عالم به شش جهت همه زانو را آن بر است * این سنه ضروریة از بهر اهل دین است *
بی او چون روح بدن نه کس را تقوی است * الحدیث الاول حدثنا محمد بن بشار ثنا
عبد الرحمن بن مهدی ثنا سفیان عن ابی اسحاق عن ابی الاحوص عن عبد الله
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی
گفت نبی صلی الله علیه وسلم کسی که دید مرا در خواب به صورتی که باشد پس بدرستی
دید مرا در حقیقت که شیطان بر مثال من نمی تواند شد و قدرت ندارد که مانند
من شود و ممکن نیست که ظاهر شود کسی را بصورت من شارح حنفی گفته با آنکه
شک نیست در این که بیننده و زیارت کننده رسول خدا را در خواب گاهی می بیند
او را بصورت مرد پیر و گاهی بصورت مرد جوان و گاهی بصورت امرد و گاهی می
بیند او را گویا که مریض است و گاهی چنانستی که میت است و بحالات دیگر خلیفه
منقول است از اکابر دین و گاهی اشخاص متعدده می بینند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
در یک وقت در اماکن مختلفه یک شخص در مکه و شخص دیگر در مدینه و شخصی در
مشرق و دیگری در مغرب و در غیر آن از مواضع و چون در انطباق این حدیث
بر جمیع این صورتها خفا است اختلاف کرده اند علما در معنی آن پس گفته شده
که معنی او این است که کسی دید مرا در خواب بر صورتی که من بر آن صورت ام پس

غیقی دیدم را حقیقةً که شیطان متمثل نمی تواند شد باین صورة مخصوصه من
وگفته شده است معنی او این که دو یاء او صحیح است و نیست از اضغاث
احلام و نه از تسویلات شیطان یعنی کسی که دید مرا در خواب بهر وجهی که باشد
پس مستبشر شود و یقین داند که بدرستی او دیده است رؤیا حق که آن از الله
تعالی است و از مبشرات است نه باطل که آن حکم منسوب است بسوی شیطان
برای آنکه شیطان قدرت ندارد که متمثل شود بمن و گفته شده است معنی او این
که کسی که دید مرا بهر صورتی که باشد پس بدرستی او دیدم را حقیقةً برای آنکه
آن صورة مثال است برای روح مقدس آنحضرة صلی الله علیه وسلم برابر است که باشد
صورة مخصوصه آنحضرة یا غیر آن صورة مخصوصه صلی الله علیه وسلم و این وجه
ثالث ظاهر است از لفظ حدیث شریف و مناسب است به تعظیم و تبجیل آن
سرور عالم صلی الله علیه وسلم فتدبر انتهی کلام الحنفی بترجمة رحمه الله تعالی مولانا
شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة گفته صحیح آن است که کسی که دید رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم در خواب بدرستی دید او را حقیقةً برابر است که باشد
آن دیدن بر صفة معروفه او یا بغیر آن و اختلاف در صفات موجب نمیشود
اختلاف را در ذات چنانچه اختلاف زمان و مکان پس مرئی در صورة همان ذات است

وصفة لباس

وصفة لباس ذات است برابر است که باشد در دید ادی یا در خواب و اقول هذا
هو الحق آری رؤیة آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم بصفة معروفه اتم و اکمل است
برای آنکه دلالة میکند بر صفا و صقالة آینه بیننده و بر سلامة دین او و بر کمال ایمان
او و رؤیة بغیر آن صفة معروفه می باشد دلیل بر خلل در ذات بیننده و بر نقصان
در آینه او چنانچه واضح میشود از تحقیق امام غزالی که آن تحقیق مبنی است بر
اینکه حقیقة انسان روح مجرد است و نفس ناطقه و بدن آلة است که متوصل
میشود ادراک او بسوی ادراک آن حقیقة انتهی کلام شرح للمشکوة بترجمة
و امام حجة الاسلام محمد غزالی گفته که مراد آنحضرة از آن که فرموده مرا دید نه آنست
که جسم مرا دید و بدن مرا دید بلکه مثالی دید که آن مثال آلتی است میرسد
آن معنی که در نفس من است بوی پس آن آلة و بدن جسمانی در یقظه نیز آله نفس
بیش نیست و آلة گاهی حقیقی است و گاهی خیالی و نفس غیر مثال متخیل و مثال
متخیل است پس آنچه دیده است از شکل و صورة مثال روح مقدس اوست
که محل نبوت است نه روح وی و شخص وی و مثل این است دیدن ذات
اقدس باری تعالی در منام که منزه است از شکل و صورة ولیکن منتهی میشود
تعریفات الهی به بندگان خود بواسطه مثال محسوس نورانی یا غیر آن از صور جمیله

اگر صلاحیت دارد که مثل جمال حقیقت معنوی گردد که نه صورت دارد و نه شکل و نه
لون و این امثال آلت میگردد در تعریف و میگویند رأی خدا را در خواب دیدم
نه بمعنی آنکه ذات اقدس او را دیدم زیرا که وی تعالی منزه است که او را ببیند
در خواب یا بیداری و همچنین دیدن پیغمبر که ذات پاک روح منور او مجرد گشت
از شکل و صورت ولیکن او را در حیات بدنی بود که روح مقدس او بدان
متعلق بود و آلت و واسطه ادراک روح میشد و بعد از پوشیده شدن آن
بدن و ابداع او در روضه مقدس در منام آبدان خیالی آلات و وسایط
ادراک او میشوند پس مرئی نه روح است و نه آن شخص بدن مودع در
گنجینه حجره حضور یک شخص متمکن در مکان مخصوص در یک زمان بصفات
متعدده مختلفه صورت نه بندد الا بطریق تمثیل پس مرئی در منامات مثالات
روح مقدس او است که حق است و بطلان را در او مدخل نه اینست حاصل و
خلاصه کلام غزالی و بر این تحقیق حقیقت حال پیدا باشد و محل اختلاف نماند و
مرئی حقیقة آنحضرت بود ولیکن بمثال و اختلاف امثله بجهت آنست که با وجود
آنکه مرئی ذات پاک مصطفی است و آن یکی است احوال مرایای قلوب رائیان را
نیز مدخلی هست و اختلافی و تفاوتی که در صور و اشکال مرئیه در حسن و جمال

پیدا است ناشی از اینجا است چنانکه تفاوت حال صورت از تفاوت احوال مرایا ظاهر میگردد
پس هر که او را در صورت حسن دید از حسن دین او است و هر که برخلاف آن مشاهده
نمود از نقصان دین و ایمان او است و همچنین یکی پیر دید، و دیگری جوان و یکی راضی
دید، و دیگری غضبان و یکی باکی و یکی ضاحک و یکی خوش و یکی ناخوش همه مبنی بر اختلاف
حال رائی است پس دیدن آنحضرت معیار معرفت احوال و باطن بیننده است ●
و در اینجا ضابطه مفید است مر سالکان را که بدان احوال باطن خود را بدانند که تا
کجا است و در چه مقام اند علاج آن بکنند بلکه حقیقة آنحضرت آینه ایست مصقل که
هر صورت حال خود را در آنجا می بینند و از اینجا معلوم میگردد معنی سخن بعضی
از عرفا که گفته اند هفتاد بار آنحضرت را در خواب دیدم آخر یقین شد که همه
خود را دیده بودم و معلوم شد که این سخن نه بآن معنی است که رویت آنحضرت
محض خیال است و هر کس خیالی از خود می بیند بلکه مرئی حقیقت منوره او است
ولیکن معیار معرفت احوال رائی است و رائی را در اینجا مدخلی هست و بهمین
قیاس بعضی ارباب تمکین گفته اند که کلامی را که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در منام
بشنوند آن را بر سنت قویمه وی باید عرض کرد اگر موافق است حق است و اگر
مخالفتی دارد از تمکن خللی است که در سامع او است پس رویای ذات کریمه وی

وآنچه دیده یا شنیده شود حق است وبحقیقة است تفاوتی واختلافی که هست
از تست حکایت از شیخ اجل عبد الوهاب متقی رحمه الله علیه شنیدم که یکی
از فقراء مغرب آنحضرة را بخواب دید که او را بشرب خمر امر میفرماید در رفع اشکال
را از مشایخ وقت استفسار کرد که حقیقت حال چیست هر کس از مشایخ آنرا محمل
وتاویلی کردند در مدینه مطهره عزیزی بود از مشاهیر مشایخ وقت خود
که ایشانرا شیخ محمد عراق میگفتند در غایة اتباع واستقامت چون در نظر
ایشان در آمد فرمود این چنین نیست که وی شنیده است در سامعه آن
شخص خللی بود آنحضرة لاتشرب الخمر فرموده اند ووی لاتشرب را اشرب شنیده
اما دیدن آنحضرة در یقظه بعد از انتقال از ین عالم بعض از محدثین گفته اند
که نقل آن از هیچ یکی از صحابه وتابعین نرسیده وگفته که سخت شد حزن فاطمه
زهراء سلام الله علیها بغم ومحنت وفراق آنحضرة در مدت شش ماه تاجان داد
وبود خانه وی رضی الله عنها متصل بحجره شریفه وهیچکس نقل نکرد که درین مدت
فاطمه رضی الله عنها آنحضرة را در یقظه دید نعم از بعض صالحین حکایت درین
باب آمده وبصحت رسیده وحکایات در روایات مشایخ بسیار است که نزدیک
بحد تواتر رسیده ومنکر انحال تصدیق بکرامات اولیا دارد باید که ردوانکار

ندارد

ندارد ساقط بحث باوی نیز که وی منکر است چنین که اثبات کرده آنرا کتاب
وسنت واگر دارد این از جمله کرامات است باعث انکار چیست وامام حجة الاسلام
محمد غزالی در کتاب المنقذ عن الضلال گفته که ارباب قلوب مشاهده میکنند
در یقظه ملائکه را وارواح انبیا را ومیشنوند از ایشان اصوات وکلمات و
اقتباس میکنند فواید ازو در مواهب لدنیه گفته که این منصوص در رساله
خود نوشته که در آمد شیخ ابو العباس قسطلانی بر آنحضرة پس دعا کرد آنحضرة
او را فرمود اخذ الله بیدک یا احمد واز شیخ ابو المسعود آورده که مصافحه
میکرد آنحضرة را بعد از نماز واز قطب الوقت ابو الحسن شاذلی آورده که
آنحضرة را دیدم وفرمود یا علی طهر ثیابک من الدنس واز سید نور الدین
ایجی آورده که شنید جواب سلام را از داخل قبر شریف که علیک السلام یا
ولدی واز شیخ ابو العباس مرسی آورده که میفرمود اگر یک چشم زدن جمال
سید المرسلین از من محجوب گردد من خود را مسلمان نمی شمرم وگفته اند بحقیقة
آن نیز مثال است واگر چه در یقظه است ولی غلبه نیست ودر حصول صحبت
وثبوت احکام شرعی بر غیر وی حجت نه والله اعلم ودر بهجة الاسرار باسناد
که در وی دو واسطه بیش نیست روایة کرده که روزی غوث الثقلین شیخ محی الدین

وغيبة ٣

عبد القادر رضی الله عنه بر کرسی بود وعظ میفرمود وقریب بده هزار کس
در بادیه وعظ وی حاضر و شیخ علی بن الهیتی در زیر پای کرسی شیخ نشسته
ناگاه شیخ علی بن هیتی را خوابی برد پس شیخ عبد القادر قوم را فرمود اسکتوا
پس همه ساکت شدند تا آنکه جز انفاس از ایشان شنیده نمیشد پس فرود
آمد شیخ از کرسی و باستاد با ادب در پیش شیخ علی مذکور و می نگریست در روی
پس بیدار شد شیخ علی و گفت شیخ عبد القادر با وی که دیدی آنحضرة را در
خواب گفت نعم فرمود از نیجه ادب ورزیدم با تو و استادم در پیش تو
وصیت کرد آنحضرة صلی الله علیه وسلم گفت بملازمت مجلس تو پس شیخ علی گفت آنچه
من در خواب دیدم شیخ عبد القادر در بیداری دیده و روایت کرده اند
که هفت کس از مردان راه در آن روز از عالم رفتند رحمة الله علیهم اجمعین
مسکین نظام الدین بموجب آیه کریمه واما بنعمة ربک فحدث ذکر میکند عمه
نعماء منعم کریم رحیم سبحانه وتعالی را که از کمال کرم و محض فضل خود زیارت
جمال جهان آرای و حسن جان افزای و نور دلگشای حبیب خدای رسول
مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نصیب این فقیر خاکسار در منام میمنت
انتظام مظهر انعام کرده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ٭ نشان بخت بیدار است

آن خواب

آن خواب ٭ که در روی بینم آن ماه جهانتاب ٭ شب عاشقان بیدل چه شب دراز
باشد ٭ تو بیا که در اول شب در صبح باز شد ٭ اولا در اربعین ایام دعوت فقیر
برده بمشاهده دولت یا شرف اندوز زیارت اقدس شدم که آن سلطان المرسلین
رحمة العالمین صلی الله علیه وسلم سوار بر تخت روان اند و لشکر اصحاب رضی الله
تعالی عنهم اجمعین در گرد آنحضرة رسالت صلی الله علیه وسلم در راه میروند
سبحان الله والعظمة لله ٭ کأنه وهو فرد فی جلالته ٭ فی عسکر حین تلقاه وفی
حشم ٭ بادشاهی عجبی بود و سپاهی عجبی ٭ ثانیا در اربعین تلاوت صحیح بخاری
که آن شاه کونین سالار ثقلین صلی الله علیه وسلم بر خاک پاک جلوس مبارک فرموده اند
و عساکر بیشمار به بارگاه نبوت حاضر بودند ٭ فلک از غیرت خاک آشفته ٭
لیستنی گفت ترا با گفته ٭ ثالثا در هنگام سعادت انتظام تصنیف شرح مطول
برای کتاب مستطاب شمایل النبی که حضرة مصطفی صلی الله علیه وسلم اوراق آن
شرح را بدست مبارک گرفته اند و انگشت شهادت بر سطرهای آن می نهند از
برکات آن مس مبارک از هر حرف لؤلؤ شاهوار بر آمده بر صفحه آن کتاب منثور
می شود سبحان الله والحمد لله علی ما انعم ٭ سنگ تسبیح گو است در مشتش ٭ حرف
در ریز هست ز انگشتش ٭ جای انگشت کس نماند آن حرف ٭ یافتاند سنا او

قبول تشریف * دا بعاً به سعادت زیارت جمال با کمال بعینه همان صورة منوره و حلیه

مقدسه که در شمایل النبی نوشته اند مستسعد شدم آن حبیب مصطفی صلی الله علیه وسلم

بر مسند عالی بکمال وقار نشسته اند در آن اثنا یکی از اصحاب کبار معروض داشت

که فلان شخص که به نسبت بعضی از آل رسول مقبول صلی الله علیه و علی آله وصحبه وسلم نوعی بی ادبی کرده

بود مقتول شد شنیده تبسم کردند و خوشوقت شدند چنانکه اثر فرحت بر رخسار

پر انوار سید الابرار هویدا گشت * کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف * من معدنی

منطق منه و مبتسم * ز آن تبسم منور است جهان * زان تبسم معطر است جنان *

یارب از برکت حبیب خدا * گر تبسم نموده نور هدی * دلم از نور آن تبسم پاک

دار معمور و شاد و فرحناک * لذت آن تبسم احلی * از ازل تا ابد بخش مرا * لذت

آن تبسم شیرین * در دلم دار که این است دین متین * خامساً در اوقات تدوین

شرح قصیده بانت سعاد در بالاخانه نیاز آستانه که مکان آن تدوین لطیف

و محل استغراق بنعت شریف برای این فقیر ضعیف بود آن سلطان ممالک رسالت

صلی الله علیه وسلم بر تخت مبارک جلوس میمنت مانوس نمودند و اصحاب

او بعد معظم رضی الله تعالی عنهم نیز بر آن تخت رفیع و وسیع در صحبت مقدس

اند و این فقیر نیاز مند ترین در پیش پایه آن تخت منور حاضر است بزبان

دران بالاخانه

معجز بیان فرمودند که نظام الدین از آن ماست * الحمد لله حمداً طیباً مبارکاً

کر بتن من زبان شود هر موی * یک شکر وی از هزار نتوانم کرد * داغ غلامیت کرد

نام نظامی بلند * شاه ولایت شود بنده که سلطان خرید * ای شرف نام نظامی بتو

خواجگی او است غلامی بتو * نام من رفته است روزی بر لب جانان ز لطف * اهل

دل را بوی جانی آید از نامم هنوز * حاجب در خلوت سرای خاص بگو * فلان ز گوشه

نشینان خاک در که ماست * برغم مدعیانی که منع عشق کنند * جمال چهره تو حجت

موجه ماست * اگر بسالی حافظ دری زند بگشا * که سالها است که مشتاق روی

چون مه ماست * سادساً اکرم الاکرمین رحمة العالمین صلی الله علیه وسلم

بر در حجره منوره خود با امام حسن و با بعضی اصحاب رضی الله تعالی عنهم استاده اند

و یک مسواک در دست مبارک دارند آن سواکش که عقده دین است *

درج در کلید چو بین است حضرة کریم مصطفی صلی الله علیه وسلم آن مسواک

پاک با آب دهان مقدس شاداب و تر خود این فقیر را عطا کردند و تحصیل

سعادت استلام آن و استحلاء زبان و کام دل و جان از آن برای این فقیر

حکم فرمودند اطاعت امر اقدس کردم و از آن نهال شجره طیبه کرامت ثمرة الفؤاد

و میوه جان بدست آورده رطب اللسان شیرین کام منشرح الصدر مسرور القلب

شدم و تمام راحت و کمال حلاوت ایمان یافتم و معطیب و معطر گشته بود هر یک دست مبارک
اندست و زبان که بر آید * کز عهده شکرش بدر آید * ای نعمت تو برون از امید ما *
وانکرمت نعمت جاوید ما * در لب من نه ز سر خوان خویش * لقمه باندازه احسان
خویش * ای عشر عطای تو بیکدم * صد سال خراج هر دو عالم * جانم ز نوال خلق
بس کرد * کز دست تو شد نواله پرورد * ای از تو کرم مخلّد الذات * چون
خواهمت از شمار اموات * جانم سوی تست مرتبه جوی * مدحت خوانم نه مرثیت
گوی * ای ولی نعمت من ممنونم از آلای تو * کی توانم در خور نعماء تو * عذر تقصیر
من چه از آنکه تقصیرات من * شکر نعمتهای تو چند آنکه نعمتهای تو * سابعاً
بشرف زیارت جمال با کمال حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم مشرف شدم و یک دستار
سفید هدیه نیاز کرده اندم صاحب خلق عظیم رسول کریم صلی الله علیه وسلم
آن هدیه را با عزاز قبول معزز ساخت * آنچه برد ذره بخورشید پیش * عرض
کند نیستی حال خویش * تحفه که موری بسلیمان برد * عفو سلیمان نکرد ذان
برد * تا منا * در زمانی که بزبان حال * عرض عجز میکردم * عزم دیدار تو دارد
جان بر لب آمده * باز گردد یا بر آید چیست فرمان شما * آن حضرت سید المرسلین
اکرم الاکرمین صلی الله علیه وسلم کرم بخشش فرمودند و بدیدار مطلع الانوار

این کمترین

این کمترین ذره بیمقدار را منور و سعادت مظهر نمودند * شاهان چه عجب گر بنوازند
گدا را * نظیر تو دوست ندیدم اگر چه از مه و مهر * نهاده ام آینه اندر مقابل رخ دوست
هزار نقش بر آید ز کلک صنع ولی * یکی بخوبی نقش نگار ما نرسد * ماه دو هفته
بسپهر جمال * یافته از سبع مثانی کمال * عقل شده شیفته روی تو * سلسله شیفتگان
موی تو * ای شب گیسوی تو روز نجات * آتش سودای تو آب حیات * الحمد لله
والشکر لله والمنة لله مطابق وعده کریم قوله تعالی ولئن شکرتم لأزیدنکم
امید واثق دارم که دم باقی زندگانی با آب حیات از زیارت جمال جان افزای
جهان آرای حبیب خدای صلی الله علیه وسلم هر دم حیات جاودانی یابم * مصلحت
نیست مرا سیری زان آب حیات * ضاعف الله به کل زمان عطشی * و دادم بهوا
دادی او رقص کنان * تا شد او شهره آفاق بخورشید وشی * چنانچه حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام رب ارنی انظر الیک دعا کرده فقیر نظام الدین دایما
حبیب الرب ارنی انظر الیک دعا میکند لو کان الجنة نصیب العاشقین
بدون وصال جماله فواویلاه حاشاه ان یحرم الراجی مکارمه * او یرجع
الجار منه غیر محترم * عرض کردم دو جهان بدل کار افتاده * هر چه جز عشق تو
باقی همه فانی دانست * و لله دره ما قال خواجه الکرمانی * ترا بچشم تو بینم چرا که

دید خواجو سزای دیدن روی طرب‌افزای تو نبود چه سنایی چه من سوی
که نام تست محمد هزار جان مقدس چرا فدای تو نبود علیه اجمل الصلوات و
احب التسلیمات بدانکه لذیذ بود حکایت دراز تر گفتم چنانچه حرف عصا گفت موسی
اند طوف هو المسک ما کررته یتضوع بس بس وعده چون شخص رس تاب تا ابد
طومار شوق دوست من ادا کند کسی الحدیث الخ حدثنا محمد بن بشار و محمد بن
المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی حصین عن ابی صالح عن ابی هریرة
قال قال رسول صلی الله علیه وسلم من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان
لا یتصور او قال لا یتشبه بی گفت ابو هریره رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کسی که دید مرا در خواب پس تحقیق دید مرا که بدرستی شیطان
بر خود نمی تواند کرد صورت من و مانند من نمی تواند شد بدانکه بعضی علما گفته اند
که حکمت در این چیست که شیطان در خواب تواند گفت که من خدایم نعوذ بالله
من ذلک و نتواند که گوید من رسول خدایم حکمت آنست که پیش همه معلوم و مقرر است
که حضرت حق تعالی از صورت منزه است پس وقتی که شیطان خود را بصورتی
نماید و گوید که من خدایم هیچ کس را گمان نشود که او است گفته باشند زیرا که
حق تعالی از صورت منزه است اما اگر بصورت رسول خدا صلی الله علیه وسلم متصور شود

می توانست

می توانست شد مردم را گمراه میکرد والله اعلم بالصواب حدثنا قتیبة ثنا خلف عن ابی
مالک الاشجعی عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رآنی فی المنام فقد
رآنی مروی است از ابی مالک اشجعی که روایت کرد از پدر خود که گفت گفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم کسی که دید مرا در خواب پس تحقیق دید مرا قال ابو عیسی
وابو مالک هذا هو سعد بن طارق بن اشیم وطارق بن اشیم هو من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم وقد روی عن النبی صلی الله علیه وسلم احادیث وسمعت
علی بن حجر یقول قال خلف بن خلیفة رایت عمرو بن حریث صاحب النبی صلی الله
علیه وسلم وانا غلام صغیر گفت ابو عیسی مصنف این کتاب مستطاب که ابو مالک
این یعنی اشجعی که راوی است از پدر خود نام او سعد بن طارق بن اشیم است
وابو مالک کنیت او است و پدر او طارق بن اشیم از جمله اصحاب نبی است صلی الله علیه
وسلم و تحقیق روایت کرده است طارق بن اشیم از نبی صلی الله علیه وسلم حدیثها
را و گفت ابو عیسی مصنف این کتاب که شنیدم علی بن حجر را که میگفت که گفت
خلف بن خلیفه که دیدم عمرو بن حریث را که یار مصاحب نبی بود صلی الله علیه وسلم
در آن حال که من پسر خورد سال بودم و غرض مصنف رحمه الله تعالی از این بیان
این است که علی بن حجر و قتیبة بن سعید از تبع تابعین اند و ابو عیسی ترمذی

وعلی آله واصحابه

از آن هر دو راوی است از تبع تابعین است الحديث الثالث حدثنا قتيبة
هو ابن سعيد ثنا عبد الواحد بن زياد عن عاصم بن كليب حدثني ابي انه سمع
ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من رآني في المنام فقد رآني
فان الشيطان لا يتمثل بي قال ابي فحدثت به ابن عباس فقلت قد رأيته فذكرت
الحسن بن علي فقلت شبهته به فقال ابن عباس انه كان يشبهه میگفت ابو هریره
که گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم کسی که دید مرا در خواب پس تحقیق دید مرا
بدرستی شیطان مانند من نمی تواند شد گفت عاصم که گفت پدر من کلیب که پس
حدیث کردم بحدیث ابی هریره ابن عباس را رضی الله تعالى عنهم پس گفتم که تحقیق
دیدم نبی را صلى الله عليه وسلم در خواب پس یاد کردم صورت جمیله امام حسن بن
علی را پس گفتم ابن عباس را که مانند کردم حسن بن علی را بنبی صلى الله عليه وسلم
پس گفت ابن عباس که تحقیق رسول خدا صلى الله عليه وسلم مشابه بود امام حسن
بن علی را رضی الله تعالى عنهم بدانکه مصنف رحمه الله در جامع ترمذی روایه
کرده است از امیر المؤمنین علی رضی الله تعالى عنه که حسن یعنی فرزند کلان من
شباهت زیاده دارد برسول خدا صلى الله عليه وسلم ما بین سینه تا سر و حسین
شباهت زیاده دارد برسول خدا صلى الله عليه وسلم در تن پائین یعنی از سینه تا قدم

الحديث

الحديث الرابع حدثنا محمد بن بشار ثنا ابن ابي عدي ومحمد بن جعفر قالا حدثنا
عوف بن ابي جميلة عن يزيد الفارسي وكان يكتب المصاحف قال رأيت النبي
صلى الله عليه وسلم في المنام زمن ابن عباس فقلت لابن عباس اني رأيت رسول الله
صلى الله عليه وسلم في النوم فقال ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
يقول ان الشيطان لا يستطيع ان يتشبه بي فمن رآني في النوم فقد رآني هل
تستطيع ان تنعت هذا الرجل الذي رأيته في المنام قال نعم انعت لك رجلا بين
الرجلين جسمه ولحمه اسمر اكحل العينين حسن الضحك جميل دوائر الوجه قد ملأت
لحيته ما بين هذه الى هذه قد ملأت نحره قال عوف ولا ادري ما كان مع
هذا النعت فقال ابن عباس لو رأيته في اليقظة ما استطعت ان تنعته فوق
هذا قال ابو عيسى ويزيد الفارسي هو يزيد بن هرمز وهو اقدم من يزيد الرقاشي
وروى يزيد الفارسي عن ابن عباس احاديث ويزيد الرقاشي لم يدرك
ابن عباس وهو يزيد بن ابان الرقاشي وهو يروي عن انس بن مالك و
يزيد الفارسي ويزيد الرقاشي كلاهما من اهل البصرة وعوف بن ابي جميلة
هو عوف الاعرابي حدثنا ابو داود سليمان بن سلم البلخي ثنا النضر بن شميل
قال قال عوف الاعرابي انا اكبر من قتادة مروی است از یزید فارسی و حال آنکه

بود که می نوشت مصحفهای مجیده را که گفت دیدم حبیب خدا را صلی الله علیه وسلم
در خواب در زمان ابن عباس رضی الله تعالی عنهما پس گفتم ابن عباس را که
بدرستی من دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در خواب پس گفت ابن
عباس که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت که شیطان نمی تواند
که متشبه شود بمن پس کسی که دید مرا در خواب پس تحقیق است که مرا دیده است
گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که می توانی که وصف کنی این مرد را که دیده
تو او را در خواب گفت یزید فارسی که آری میتوانم که وصف کنم برای تو آن
مرد را که در خواب دیده ام دیدم در خواب مردی را که تن او و گوشت او
میان دو مرد است یعنی نه بسیار دراز و نه کوتاه و نه بسیار فربه و نه بسیار
لاغر حاصل آنکه میانه بالا بود بحسن اعتدال و کمال جمال و بود گندم گون یعنی
سفید رنگ سرخی آمیخته چو بود احسن ز ان رخ گندم گون است ٭ دیده
از شوق لقائش چو جگر پر خون است ٭ دلم از هجر تو چون دانه گندم بدو نیم
کاش پرسی بکرم حال نظامی چون است ٭ و بود هر دو چشم او سیاه و بود خوش
تبسم ٭ خنده او جان بجهان در دمید ٭ منصب احیا به مسیحا رسید ٭ و بود
اطراف روی منور مبارک او بکمال جمال و حسن هرچه اسباب جمال است رخ خوبترا

هم بروجه

همه بروجه کمال است کما لا یخفی و تحقیق پر کرده بود ریش مبارک او چیزی را که میان
این گوش و آن گوش است و تحقیق پر کرده بود ریش مبارک او سینه پر سکینه
او را حاصل آنکه در عرض و طول ریش مبارک او بسیار محکم و انبوه بود بکمال
اعتدال گفت عوف که نمیدانم چیزی را که بود با این نعت پس گفت ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما که اگر می دیدی نبی را صلی الله علیه وسلم در بیداری نمی توانستی
این که نعت و وصف کنی آنحضرة را زیاده ازین حدثنا عبد الله بن زیاد ثنا

الحدیث الخامس ۴

یعقوب بن ابراهیم ابن سعد ثنا ابن اخی ابن شهاب الزهری عن عمه قال
قال ابو سلمة قال ابو قتاده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رآنی یعنی فی
النوم فقد رای الحق گفت ابو قتاده رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم کسی که دید مرا یعنی در خواب پس تحقیق دید حق را یعنی امر ثابت را
که آن ذات رسول خدا است صلی الله علیه وسلم الحدیث السادس حدثنا عبد الله
بن عبد الرحمن انبا معلی ابن اسد ثنا عبد العزیز ابن المختار ثنا ثابت عن
انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من رآنی فی المنام فقد رآنی فان
الشیطان لا یتخیل بی قال ورؤیا المومن جزء من ستة واربعین جزء من
النبوة مروی است از انس رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

کسی دیده است در خواب پس تحقیق دید او مرا بدرستی شیطان خیال و صورت نمی
بندد به من وقدرت و توانائی ندارد که ظاهر شود احدی را بصورت من و گفت
نبی صلی الله علیه وسلم که خواب مؤمن صالح یک جزء است از چهل و شش جزء از نبوة
سؤال کرده اند که رؤیا مؤمن صالح چه گونه جزء باشد از نبوة با آنکه نبوة منقطع
شده است بوفات آنحضرة صلی الله علیه وسلم وجواب گفته اند علماء دین که بودن او
از اجزاء نبوة بر سبیل مجاز است یا آنکه مراد این است که او جزء است از علم
نبوة و نبوة اگرچه منقطع شده لیکن علم نبوة باقی است کذا فی شرح الشیخ ابن
الحجر و مولانا شیخ دهلوی در شرح مشکوة آورده که توجیه مشهور آنست که زمان
وحی بوده است بیست و سه سال و اول آنچه که ابتدا کرده شد به او از وحی بوده است
رؤیا صالحه و آن در شش ماه از سالهای وحی بود و نسبت مدة شش ماه سوی
باقی مدة وحی نسبت یک جزء است سوی چهل و شش جزء حدثنا محمد بن علی قال سمعت
ابی یقول قال عبد الله بن المبارک اذا ابتلیت بالقضاء فعلیک بالاثر گفت عبد الله
بن المبارک وقتی که مبتلی شوی بقضاء یعنی بتکلیف حکام به امر قضاء مقلد شوی
و تو قاضی جائی کنند پس لازم بگیر اقتداء به سید انبیاء صلی الله علیه وسلم و به
خلفاء راشدین رضی الله عنهم در احکام و قضایاء ایشان یا آنکه چون مبتلی

و مقلد شوی

و مقلد شوی بامر قضاء پس لازم بگیر باثر یعنی بتلاوة حدیث نبوی که به برکت آن
از این بلا خلاص یابی و در این تنبیه است بر آنکه مقلد شدن به امر قضاء از
جمله بلایا است نمی سزد عاقل را که واقع شود در آن مگر وقتی که مضطر گردد هذا
اتقیاء و صلحاء از آن اجتناب کرده اند حدثنا محمد بن علی ثنا النضر ثنا ابن عون
عن ابن سیرین قال هذا الحدیث دین فانظروا عمن تأخذون دینکم مروی است
از ابن سیرین که وی گفت این حدیث یعنی آنچه که خاتم النبیین افضل المرسلین
رحمة للعالمین صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم آورده دین است پس نظر کنید که از
که میگیرید دین خودها پس اگر باشد او ثقه معروف بعدالة و بضبط و به سلامة
از بدعة پس بگیرید از او و اگر نه نگیرید از او و مقصود از این تنبیه است بر
اهتمام بشان علم حدیث و بر اینکه واجب است اخذ علم حدیث از عدول و
ثقات بدانکه شیخ ابن الحجر گفته که وجه ختم کتاب به این دو حدیث ترغیب است
در علم سنة خصوص وقت وقوع در بلاها و محنتها و ترغیب است در احتیاط
کردن در اخذ حدیث که از اهل دین می باید اخذ کردن نه از غیر آنها و شارح
هروی گفته که شیخ ترمذی با آوردن این حدیث در آخر کتاب اشاره کرده است
بسوی این که اعتماد من در آنچه روایة کرده ام از شمائل نبی صلی الله علیه وسلم بر حجیة

است که معتبر است از اثر و معتبر است از خبر والله تعالی اجرا زنیک دهد امام همام
شیخ ترمذی را که آغاز کرده است این کتاب را به کلام مقتبس از کلام مجید که مشتمل
است بر تحمید و سلام بر اهل اصطفاء اخیار که درج کرده است در ایشان
اصحاب وثوقه را از ناقلان اخبار و طلب کرده است برای ایشان سلامت از
آفات تا تبلیغ کنند اخبار سید الکائنات علیه افضل الصلوات و اجل التسلیمات
و ختم کرده است این کتاب را به نصیحه برای طلبة العلم باخذ حدیث از
ثقات و کرده است خاتمه این کتاب را کلمه مقتبسه از کلام الله المجید که مشعر است
بر اتمام و اکمال و آن کلمه لفظ دینکم است برای اشعار و تلویح به سوی قوله
تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و در این تفاول است به اینکه باشد ختم عواقب
به اکمال دین و حصول فوز و صلاح بکمال یقین و غرض یاز میداد مسکین
نظام الدین که امام همام شیخ ابو عیسی ترمذی رحمه الله تعالی ختم این کتاب مستطاب
به باب رؤیة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام کرده و حکمت آن است
که چون افتتاح کتاب به بیان حلیه منوره کرده اختتام کتاب به بیان رؤیت
آن جمال جهان آرای نموده تا کمال ملائمه حاصل باشد در فاتحه کتاب و خاتمه
کتاب هو الاول والآخر و در این تفاول است و بشارت است باین که مقرون

باشد خاتمه خوانندگان و مشتاقان شمائل النبی برؤیه جمال حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
و نیز چون مصنف رحمه الله تعالی اولا در این کتاب مستطاب ذکر حلیه منوره حبیب خدا
صلی الله علیه وسلم نمود و باز ذکر خاتم نبوة و حسن سیرة و لطف معیشة و حلاوة
ضحک و حسن تکلم و تعطر و جود و حیاء و دیگر اوصاف جمیله و حالات جزیله آن سرور
عالم صلی الله علیه وسلم کرد تا ما قبل این آخرین باب سعادت مآب پس اهل طلب
از جوش عشق و شیفتگی و از غلبه اشتیاق و فریفتگی بزبان حال و بلسان مقال
در فریاد آمدند و گفتند که ٭ عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده ٭ باز گردد
یا بر آید چیست فرمان شما ٭ و چنانچه حضرت موسی علیه السلام از شوق دیدار
خدای تعالی گفت که رب ارنی انظر الیک آرزومندان و مشتاقان دیدار حبیب
خدای صلی الله علیه وسلم هر یک از ایشان گفت که حبیب الرب ارنی انظر الیک
پس مصنف رحمه الله تعالی ختم کرد به باب رؤیة النبی صلی الله علیه وسلم فی المنام
تا بدانند و مستبشر باشند که چنانچه در زمان حیات سید کائنات علیه افضل
الصلوات و اجل التسلیمات خلق را بدیدار مبارک جان بخشی می نمود بعد از
وفات شریف نیز محبان با اخلاص را بدیدار منور زندگی می بخشند ٭ حاشاه
ان یحرم الراجی مکارمه ٭ او یرجع الجار منه غیر محترم ٭ بدانکه ختم المحدثین جمال الملة

والدین میر جمال الدین محدث در شرح دیباجه مشکوة آورده که ختم شمایل النبی

بجهت فتح مهمات مجربست ❊ آنرا که ذهن مجتبی نصیب است ❊ جانش مایل به شمایل حبیب

است ❊ انکو ز شمایلش حدیثی شنود ❊ مغز دل و جانش پر ز عطر و طیب است ❊

چه خوش متنی نامی که نامش شمایل ❊ خلایق بجستنش پر از عشق و مایل ❊ شده

شرح آن متن تعویذ جانها ❊ دلش کرده نازان در هر خود حمایل ❊ باغ محمدی است شمایل

و شرح من ❊ زان باغ یافت همچون گیا سبزی و نوی ❊ با باغ چونکه گیا است نظامی

برای شرح ❊ تاریخ گفته است بباغ محمدی ❊ دین را است نظام و مدح نبوی است

این شرح شمائل محمد ❊ در سال تمام او از این وجه ❊ گفتند نظام دین احمد ❊ در

مدح حبیب جان ارواح ❊ این شرح بود چو شمس اصباح ❊ چون سال تمام شرح دل

خواست ❊ گفتند نظام دین مداح ❊ هست شرح شمایل نبوی ❊ با این بلیغ خوش

دلکش ❊ زاین سبب گفته است هاتف غیب ❊ با بیان بلیغ تا بخش ❊ نظامی نصف

دل آورد تحفه ❊ قبولش ز لطف رسول است اقرب ❊ چو پرسید تاریخ ختمش هاتف

بگفتا بی نعت این تحفة الحبیب ❊ صد و هشت آمده فزون هزار ❊ سال از هجرة

نبی مختار ❊ دو دفعه شنبه روز برکت وجود ❊ ثالث ربیع ثانی بود ❊ عهد او عنکبر

عالم کبر ❊ سیف قهر عزیز و فتح قدیر ❊ حامی شرع و حجة اسلام ❊ ناصر دین به علم

و

۱۱۰۸

وقوع تمام ❊ که شده ختم شرح نعت رسول ❊ خاتم الرسل احمد مقبول ❊ شرح بر شمایل

نبوی ❊ کردم از لطف رب ... نبی ❊ یا رب این شرح را قبول دهی ❊ به طفیل

شمایل نبوی ❊ شاد حشر را به قرب خود بنواز ❊ بر استقامه نظام دینش ساز ❊

به طفیل نبی و آل نبی ❊ رحمة العالمین شفیع قوی ❊ خاتمه کن بخیر و ایمانم ❊ ورد باشد

حدیث و قرآنم ❊ حمد گویم که بتوفیق خداوند آمد ❊ شرح از بهر شمایل ز نظامی

به بیان ❊ از عطاهای و کرمهای نبی الرحمه ❊ نام این نامه نامی است سعادت عنوان

کرد کار ابه طفیل سرخیل رسلت ❊ که هزاران صلوات است و سلام است بر آن

نیز بر آل و صحابه صلوات و تسلیم ❊ دایم از لطف تو بادا همه روزان و شبان ❊

در تحقیق کشایی بنظامی هر وقت ❊ خاتمه ساز مرا و اذکرم بر ایمان

... تمام ... کتاب این شرح گشته

به سعادت عنوان است ❊ من غریبم عاجزم فضل خدا خواهیم بس

یا الهی از طفیل مصطفی فریاد رس ❊

سعادت عنوان
تحفهٔ نظامیه
نام کتاب این
شرح است

فروشنده: آقای رستاخیز [illegible]	جلسه:	تاریخ: ۸۳/۱۰/۳	شماره:

نام کتاب:

مؤلف / مترجم: سعادت عنوان (ترجمه شمائل النبی ابو عیسی ترمذی)

کاتب / شارح: تألیف محمد بن محمد رستم خجندی امین آبادی

تاریخ کتابت: — فارسی - عربی — نوع خط: — نوع جلد: — نوع کاغذ:

ترتیبات و مشخصات:

ملاحظات: ۲۰۰ هزار تومان

کتاب ایک شرح مختصر که
مسمی است به سعادت عنوان
پنج هزار و هشتصد بیت
بیست بیت بالا





هزار و صد و نود

٨

